

مکتبہ یعقوب خان کاشانی
۱۳۶۳/۳/۲۵

مکتبہ
کتابخانه
۱۳۶۳

بسم الله الرحمن الرحيم
الحمد لله رب العالمين والصلاة على ائمة الاسلام والمسلمين محمد وآله
الطيبين الطاهرين دأمة الى يوم الدين **وقد** چون درین ولا شاطر
ملکوت ناظر کنما اثر نواب غمی القاب علیان ماب کمر دایره دین
ودولت خطیب ملک وملت کافل مصباح لایم خطار السیف والقلم
وناظم ضامن الملك بالرای الصائب علی وجه الامم بحی راس المجد والسخا
مظهر ثمار الایمان تشریف من السماء آیه رحمة الله علی الامام ناصر حایف
فی صفحات الامام سلطان اعظم الوداء شرفا وغیا با مطلع افق الامم
بعدا وقربا اعطاء الخلافة الفاهرة الباهرة السلطانية عفا الدولة العلیة
العالمیة الخاقانیة وشمس ملک الوزارة والحفنة والشوكة والرفعة والعظمة
والایهت والصفوة والاحلال والاقبال **میرزا** خانم سکا ادم اده فیاله
وضاعف ابلال بدان متوجه وملفت بود که درین اسطرلاب کشف
علوم ریاضیت خوض نموده بعضی از مسائل آنرا منطور نظر اکثر ذکر
مطالعها نمائید و این دلچسپی محل المشتهر بهاء الدین العامی طبعاً

وفاکه

ومذاکره ان مغز کردارند و در میان این رسائل ساله بنود که در کتاب
مطالع صوری ان من محوی و بر جمع نقایس مطالبان منظوم است
تزیین نماید و انوال القاب سالی نواب علیان ماب سلطان الوداء علی
لازال شانایه فی الافاق موشح و محلی کردارنده بختی حاجی و حرم
سازد و توشع از خطایح سلیم ان است کذب الغاض بر ذل ان بود
و قلم عسود و اصلاح ان گوشتند و این رساله مشتمل است بر مفاد
بارک الله الهادی الی السوابق **فان** در بیان حد اسطرلاب و القاب
اخره و خطوط ان اسطرلاب و نوع بود که در وسط و سطح و در وسط
شمال و جنوب و مقصود درین رساله بیان عمل اسطرلاب و خطایح است
و مقصود حد این من در حد اسطرلاب سطح النجیب کشف الله له و حرم
لشکل خطایح من در حد خط و مسقیم و مستقیمه و قاعده و قاعده
موازیه و غیر موازیه بر کثیر من احوال الفلكیات و الاضیاء
و الزمانیات و مراد از احوال فلكیات احوال فی کواکب است و در بیان
و احوال من کبر فلك و غیر من کبر فلك و مثل ارتفاع اخراج موضع
ان از فلك البروج و دولی و طالع و شمال بر ان امور و مراد از احوال
اوصاف است و احوال بر فلك زمین و احوال ان دانسته باشد مثل
طول و عرض و غیره و احوال فلك زمین و احوال ان دانسته باشد مثل
طول و عرض و غیره و احوال فلك زمین و احوال ان دانسته باشد مثل

و در آنوقت ملاحظه نمایند که شطیبه ارتفاع بر چند جزء افتاده باشد
مقدار ارتفاع کوک باشد در آنوقت ارتفاع افتاد بر دو وقت که ارتفاع
آن ظاهر نباشد و قرص از در میان آفتاب توان دید همین طریق
معلوم کند **باب سیم** در معرفت طالع از ارتفاع باید که در خط افتاد
از تقویم معلوم سازند و همان درجه را از منطقه البروج بیابند و نشان
کنند و عکسوار دیگر باشد تا آن درجه بر مخطوطه ارتفاع افتد
برین وقت ملاحظه نمایند که کدام درجه از منطقه البروج
براقی شمرته افتاده آن درجه طالع وقت باشد و اگر شب خواهند
که طالع معلوم کنند می گویند که ارتفاع آن معلوم کرده باشند
بر مخطوطه ارتفاع آن بگذرانند آن درجه که از منطقه البروج بر افاق
شمرته افتاده باشد طالعی وقت باشد **باب چهارم** در تعیین اوقات
دانش که در مخطوطه البروج اوقات درجه آفتاب یا مخطوطه ارتفاع
یا در جداول در میان دو خط افتد و اگر چنین درین وقت که قضا
بخیر کنند چنانکه اگر کسی خواهد که عمل او تحقیق آید باشد تبدیل
باید کرد اما تبدیل موضع آفتاب باید کرد یکی از آن دو خط که در خط افتا
ما بین آنها و قسمت بر یکی از مخطوطات گذارند و جزء از اجزاء
که مقابل بری و اسر الحدی باشد نشان کنند یا از خط دیگر بر اینها
مخطوطه گذارند و جزء دیگر را نشان کنند و میان هر دو نشان بشمارند

اینکه باشد اجزای تبدیل نامند پس ملاحظه نمایند که ما بین خط اول
و درجه آفتاب چند درجه است آن درجه را در اجزاء تبدیل نامند که کند
و چند این تفاوت اجزاء منطقه یعنی شش شش در اسطرلاب سید سی
و شش در طالع و در دو در نصف قیمت نمایند اینچه بر این تبدیل بقدر آن از
نشان اول درجه نشان دوم بشمارند چنانکه رسید می را بر این گذارند
پس ملاحظه نمایند تا بر آن مخطوطه کدام جزء از اجزاء منطقه افتاده
آن جزء درجه آفتاب باشد مثلاً در اسطرلاب معلوم و در نصف عرض
که که عرض اول الطول و برین و اول و در بخش و بر این نشان قرص
که افتاد و نشان درجه نور باشد و آن همان خط دوم و در خط
همراه است و ارتفاع وقت **که** درجه بود خط اول و بر مخطوطه
که شمرته گذارند و بری نشان کردیم و بعد خط دوم را بر مخطوطه
مقدور گذارند و بری نشان کردیم و ما بین دو نشان شمریم چهار عدد
و نیم بود اجزای تبدیل نام کردیم پس تفاوت میان خط اول و موضع آفتاب
که است که نیم چهار بود آنرا در اجزاء تبدیل ضرب کردیم چهار عدد
شد از این شش که تفاوت اجزاء منطقه است قیمت کردیم خارج قیمت
سید جزء باشد پس از علامت اول سه جزء و چهار علامت و نیم شمریم
اینکه در دست بری بر این گذارند پس ملاحظه نمودیم که در اینوقت بر
مخطوطه **که** شمرته کدام جزء منطقه واقع است آن جزء موضع آفتاب بود

علامت بر آن گذاشتیم تا در وقت احتیاج مشخص باشد **فصل** اما بعد
مقسط را بر چون ارتفاع موجود میان دو مقسطه افتد موضع افتاب را
بر هر یک از مقسطه اول و دوم بنویسند و مابین هر دو
بنویسند و بر اجزاء تعدیل بود بر تفاوت میان مقسطه اول و ارتفاع را
در اجزاء تعدیل ضرب کنند و بر تفاوت مقسطه استواری قیمت نمایند
الجهه بر آن بدینری را تعدیل بر آن علامت اول بجانب علامت ثانی
یکداند تا درجه افتاب بر ارتفاع افتد و چون ارتفاع از یک
کوته باشد شطریه کوته باقی موضع افتاب در آن علامت استواری
ست و در صحنه عرض **ل** که افتاد در دو درجه بود باشد و ارتفاع
بست شش درجه باشد و درجه ارتفاع مابین مقسطه **ل** و مقسطه
خواهد بود پس موضع افتاب بر مقسطه **ل** گذاشتیم و مری نشان
کردیم باز بر مقسطه **ل** گذاشتیم و مری نشان کردیم و مابین هر دو
شماریم هفت درجه و نیم بود و این اجزاء تعدیل است بر تفاوت میان
مقسطه **ل** و ارتفاع **ل** که کردیم دو بود و در اجزاء تعدیل ضرب کردیم
باز در ده شد بر تفاوت مقسطه که شش بود قیمت نمودیم و دوم
پس بر آن علامت اول بجانب علامت ثانی بنویسیم شش درجه و نیم
در صحنه مری **ل** گذاشتیم درجه افتاب بر مقسطه ارتفاع افتاد **فصل**
و اما تعدیل بر طالع چون موضع منطقه البروج که بر افق شرق در میان

در خط افتد مری را با آنکه عکس بود و احکمت دهند نشان کنند بعد از آن
خط اول را بر افق مشرق گذارند و مری را نشان کنند و تفاوت مابین دو نشان
کردند از تفاوت اجزاء تا حاصل پس خط ثانی را بر افق مشرق گذارند و مری
نشان کنند و تفاوت مابین نشان خط اول و نشان خط دوم کردند
از اجزاء تعدیل موسوم و این را بر مابین تفاوت خطوط یعنی شش درجه
دسه در ثانی دو در نصف ضرب کنند و حاصل از اجزاء تعدیل قیمت
کنند الجهه بر آن باید بر خط اول از ابتدا الجهه شود درجه طالع شود
مثلا که افتاد در دو درجه و از هم دور باشد و ارتفاع شش درجه بود
و استواری **ل** بود در صحنه **ل** که در دو درجه بود بر مقسطه **ل** منفر
گذاشتیم نقطه منطقه البروج بر افق مشرق افتاده که مابین خط شش
و خط دوازدهم جزا است مری نشان کردیم و خط اول بر افق مشرق گذارند
و مری نشان کردیم مابین دو نشان سه درجه و نیم بود و این تفاوت
اجزاء است بعد از آن خط دوازده را بر افق مشرق گذارند و مری نشان
کردیم و تفاوت میان ثانی که هفت شش درجه جزا کرده بودیم میان
این نشان شماریم پنج درجه و نیم بود و این اجزاء تعدیل است بر تفاوت
اجزاء که سه درجه و نیم بود و استواری **ل** بود در شش ضرب کردیم
بست و یک حاصل شد از این پنج و نیم درجه اجزاء تعدیل قیمت
نمودیم سه و کردی فصل زاده بر نیم امید چون کرد که در نیم بیشتر

یکی فرض چونکه عادت ایدان بخارشد بر خط اول که شش است افزویم
 شد بر طالع دوم درجه جوزا باشد **و** در معرفت ارتفاع از طالع
 اهل بحیم را برین عمل و دفعه احتیاج افتد که کجی طالع معین اختیار
 نمایند و خواهند معلوم سازند که آن طالع چه وقت از روز باشد
 خواهد بود تا در انوقت آن را بجای آورند و طریقیان است که آن درجه
 کجی طالع معین شده بر افق مشرق بختند و لایحه نمایند که در انوقت
 درجه افتاب که در مظهر افتاده است شش است یا غیره بوضع ارتفاع
 باشد در انوقت پس چون افتاب بان ارتفاع رسد آن محل وقت طالع
 باشد که در مظهر افتاد و انوقت بر افق مشرق افتد وقت طلوع افتاب
 طالع باشد و اگر بر افق مغرب افتد وقت غروب افتاب وقت باشد
 اگر که در معرفت از افق افتد وقت طالع شب خواهد بود پس که در آن کجی
 که در وقت از افق باشد لایحه باین نمود که در انوقت هر کدام مظهر
 شش است یا غیره چون ارتفاع آن کو که باین مقدار رسد و در واقع
 آن محل وقت طالع خواهد بود **و** در معرفت طالع درجه افتاب را
 بر مظهر ارتفاعش گذارند و می نشان کنند بعد از آن بر افق مشرق
 گذارند و نشان کنند و از نشان دوم تا اول توالی بر وجه معینی از جهت
 الجهد باشد و اگر گذارند روز و اگر بجای افق مشرق بر افق غروب
 گذارند و می نشان کنند و میان نشان اول و نشان ثانی بر توالی

نشانند و اگر مانده باشد از روز و اگر شش که یکی بر مظهر ارتفاع
 گذارند و می نشان کنند بعد از آن بر افق مشرق و از جهت
 نشان کنند و از نشان دوم بر توالی نشان اول نشانند و اگر
 و اگر گذارند و از نشان اول تا نشان ثانی بر توالی نشانند و اگر
 و اگر مانده باشد از شب طالع بخار باشد **و** در معرفت ساعات
 مستوی ماضی یا باقی از روز باشد و صفت مجموع ساعات مستوی بود و
 و اگر معلوم سازند و بر آن درجه سمت نمایند یا غیره پس از آن
 ساعات مستوی بود یا غیره باین که در هر یکی از چهار نقاط که در
 بود و ساعات و دقائق ماضی یا باقی بود از روز باشد که در
 بر افق مشرق نهاند و می نشان کنند و بعد از آن بر افق مشرق
 و می نشان کنند و از نشان اول تا نشان ثانی بر توالی نشانند و اگر
 النهار معلوم شود پس از آن بر آن درجه سمت نمایند یا غیره باین که در
 هر یک از مجموع ساعات مستوی بود و دقائق آن معلوم شود و
 آن ساعات را از آن جهت چهار ساعت نقصان ساعات مستوی و باقی
 آن ساعات را **و** در معرفت از آن ساعات معلوم روز و شب و طالع
 معلوم سازند و هر دو آن درجه سمت نمایند یا غیره باین که در
 از آن ساعات معلوم روز و دقائق آن معلوم شود چون از ساعات

و بعد از آنکه مضمون خط و خط
آنها را بر خط دیگر نوشتند
کرد به سبب آنکه خط بود
و در فضا نشاند.

Handwritten text in a cursive script, likely a signature or a note, located at the bottom of the page.

۱۰۰

عقد نمایند و بطریق کمال غایت در اجزاء و اقسام آن شرح داده اند
 باب دوم در معرفت غایت ارتفاع افتاب در جهات ارباب خط نصف
 النهار و خارج بلد گذرانند و ملاحظه نمایند که در احوال و مقتضای
 جند ماضی غایت ارتفاع افتاب را باشد و اگر در جهات ارباب
 دو مقتضای افتاب بخین عمل نمایند و اگر خواهند که بمقتضای ارباب
 عقد بل باید که در هر جزوی از اجزاء منطقه که غایت ارتفاع آن جزو
 مساوی مقتضی کمتر باشد معلوم نمایند این طریق که منطقه الوری
 بخط نصف النهار گذرانند جزو که بر آن مقتضی افتاد در آن خط
 غایت ارتفاع آن مساوی آن مقتضی باشد و این طریق جزو
 که غایت ارتفاع آن مساوی مقتضی بیشتر باشد معلوم کنند
 و تفاوت مابین این دو جزو از اجزاء منطقه از جانب اقصی
 عقد بل باشد پس بعد جزوی که غایت ارتفاعش مساوی مقتضی
 کمتر باشد از جزوی که موضع افتاب است معلوم کنند و آن تفاوت
 اجزاء باشد پس تفاوت اجزاء را در تفاوت مابین دو مقتضی
 در اسطرلاب مساوی بر شش ضرب کنند و حاصل او را بر اجزاء عقد
 قیمت نمایند و خارج قیمت را بر مقتضی ارتفاع کمتر افزایند
 غایت ارتفاع در جهات ارباب معلوم شود و این نیز که در معرفت میل
 افتاب در جهات ارباب خط نصف النهار گذرانند و ملاحظه نمایند

که بدان وقت میانه درجه افتاد و مقدار راس الجبل چند درجه افتاده
 از دو جانب منقطرات که بر خط نصف النهار است آنچه باشد میل افتاد
 بود پس اگر درجه افتاد برین مقدار راس الجبل باشد آن میل جنوبی
 و اگر اندک و آن بود میل شمالی بود و اگر در آنوقت درجه افتاد
 میانه خط نصف النهار واقع شود و کما است راس که در دو کمر خارج
 شود یعنی آن که در دو طرف منقطرات که مقدار راس الجبل آن که در مقدار
 تمام عرض باشد بود و این مقدار راس الجبل و هر یک از مقدار راس
 الشطان و مقدار راس الجبل بقدر میل خط باشد و این در هر
 حالت ارتفاع کوئی که کوئی است در خطوط چون خطی که آن
 کوئی خط نصف النهار گذارد ارتفاع آن منقطرات که بر آن افتاد
 همانست ارتفاع کوئی که بر بعضی منقطرات که خطی که آن کوئی که آن
 افتاد است ارتفاع آن کوئی که در خطی که میانه در وسط افتاد
 بعد کوئی که از مقدار خطی که مذکور میشود معلوم نمایند پس اگر
 کمتر از میل خط بود علامت بر آن موضع نهند پس خطی که از
 بر خط نصف النهار گذارد آن نیز از منطقه البروج که بر آن افتاد
 افتاد است ارتفاع آن کوئی که بر خطی که از خطی که در غایت ارتفاع
 افتاد مذکور شد بعد با کنند و اگر بعد بیشتر از میل خط بود آن
 باید چون بر آن افتاد بر آن جاری نیست و چون خطی که کوئی است

و غیره

و نقطه ص باشد تا عالی است راس که در دو کمر هر دو بود جنوبی
 آن که در دو و اینها از منقطرات میانه خطی که کوئی و مقدار راس الجبل
 باشد و خطی که خطی که بر خط نصف النهار باشد بعد آن کوئی که باشد
 از مقدار النهار و هر خطی که در داخل مقدار راس الجبل که در دو
 و بعد پس شمالی بود و هر چه در بیشتر گذرد بعد پس جنوبی بود
 و آنچه بر مقدار راس الجبل که در دو بر مقدار النهار باشد و بر آن بعد
 نبود و این نیز در معرفت خط اصابع و اقدام چون شاخص را
 بدوازده قسم مساوی کنند آن اقسام را اصابع گویند و خط
 آن خط اصابع خوانند و چون بهفت قسم مساوی کنند و این
 شش قسم این اقسام را اقدام گویند و خط از خط اقدام خوانند
 و چون خطی که ارتفاع در چهل و پنج گذاردند که خطی که دیگر
 بر جزء دوازدهم از آن خط افتاد آن خط اصابع باشد و اگر
 بر هفت یا شش و نیم افتد خط اقدام بود چه در وقتی که ارتفاع
 افتاد چهل و پنج درجه باشد خط شاخص مساوی آن خواهد بود
 و هر وقت که ارتفاع افتاد یکم یا پنج یا یک خطی که بر درجه افتاد
 ارتفاع باشد خطی که دیگر بر مقدار خط آن ارتفاع خواهد
 افتاد چون مقدار خط معلوم باشد خواهد که ارتفاع افتاد را
 از آن معلوم سازند و این خطی که بر مقدار آن خط گذارد خطی که

دیگر بر ارتفاع معلوم خواهد افتاد از این که در معرفت وقت ظهر
 اول میل افتاب از دایره نصف النهار و خط عرض چون در جدول
 افتاب بدین نصف النهار مضمون میشود باید خطه خطه ارتفاع
 کرد پس مدام که ارتفاع در برابر است هنوز افتاب بر این نصف
 النهار در رسیده و چون شرح در وقت که در اول وقت ظهر است
 و ظل شاخص در انوقت طایر و ال کوبند و اگر خواهد شطبه
 ارتفاع را بر غایت ارتفاع افتاب در آن روز گذارند در خطه
 دیگر بر ظل نصف النهار افتد اگر غایت ارتفاع از نو در سه کمتر باشد
 و اگر غایت ارتفاع نو در سه باشد ظل در نصف النهار خواهد بود
 و هر قدر بر یک درجه از غایت ارتفاع نقصان کند دیگر یک
 ارتفاع خیره افتاب از مقدار شود و اول وقت ظهر خواهد بود
 و عمل بطریق اولی خواهد بود و وجه آن را اهل هوش بخیر نیست
 باید این که در معرفت انهاء وقت خضیلت نماز ظهر بنا بر قول معروف
 نزد علمای اهل علم از همین زوال است وقتی که ظل مادی بعد
 از زوال مساوی شاخص شود و طریق استعلام آن چنان است که هفت
 قدم در ظل اندام یاد و از ده اصبع در ظل اصابع بر مقدار ظل زوال
 افزایند و اینجا که رسد شطبه بر آن گذارند و در آن حال ملاخطه
 نمایند که شطبه دیگر بر چند جزو از ابراه ارتفاع واقع شده پس

چون ارتفاع افتاب بر مقدار رسد از وقت خضیلت ظهر باشد
 باشد در معرفت انهاء وقت خضیلت نماز عصر وقت خضیلت
 نماز عصر از گذشتن مقدار اداء نماز ظهر است و وقتی که ظل مادی
 بعد از زوال در مثل شاخص شود پس چون چهارده قدم از ظل
 اندام نایست و چهار اصبع در ظل اصابع بر مقدار ظل زوال
 افزایند و اینجا که رسد شطبه بر آن گذارند و ملاخطه نمایند
 که شطبه دیگر بر چند جزو از ابراه ارتفاع افتاده چون ارتفاع
 افتاب بر مقدار رسد از وقت خضیلت عصر باشد از غایت
 در معرفت انهاء ناله ظهر ناله عصر است و وقت ناله ظهر
 اول زوال عصر است و انهاء آن وقتی است که ظل مادی بعد از
 زوال مقدار دو قدم شود و انهاء وقت ناله عصر وقتی است
 که ظل مادی بعد از زوال مقدار چهار قدم شود چون در وقت
 بر ظل زوال افزایند و شطبه بر آن گذارند و ملاخطه نمایند
 که در آن حال شطبه ارتفاع بر چند جزو از ابراه ارتفاع افتاد
 چون ارتفاع افتاب بر مقدار رسد از وقت ناله ظهر
 خواهد بود و چون چهار بر ظل زوال افزایند و عمل این طریق
 تمام کنند از وقت ناله عصر معلوم شود با بر **جدول** در معرفت
 طلوع خورشید و بر طبق آن کوکی از کوکب است عینکوت

ارتفاع یکدیگر در سطحی از ارتفاع قطره ارتفاع یکدیگر در سطحی از ارتفاع قطره
 که در آن حال نظیر درجه افتاب که در م نقطه واقع است باشد
 مقدار ارتفاع ظل را بر باشد پس اگر خطی و بیشتر از هجده درجه
 باشد هنوز خطی باشد و اگر کمتر باشد ظل را بر باشد و اگر
 بود و اگر هجده درجه بود اول وقت طلوع آن است و اگر کمتر بود
 کمتر از هجده درجه باشد هنوز شفق طلوعی نشده باشد اگر
 هجده درجه باشد آنها غروب آن باشد و اگر بیشتر بود غروب
 شده خواهد بود و این نیز در معرفت مقدار ساعات مستوی
 مابین طلوع خورشید و طلوع افتاب هم چنین مابین غروب افتاب
 و غروب شفق طلوعی افتاب را بر نقطه هجده درجه خطی گذارد
 و مری نشان کنند بعد از آن بر افق خطی گذارند و مری نشان کنند
 و از نشان اول بر توالی شمرند آنچه شود بر پانزده قسمت نمایند
 آنچه بیرون آید ساعات مستوی باشد باین طلوع خورشید و طلوع
 شمس اگر نظیر درجه افتاب را بر افق مشرق گذارند و مری نشان
 کنند بعد از آن بر نقطه هجده درجه مشرق گذارند و مری نشان
 کنند و از نشان اول بر توالی شمرند آنچه شود بر پانزده قسمت نمایند
 آنچه بیرون آید ساعات مستوی بود باین غروب شمس و غروب
 نافی شمس را بر پانزده معرفت مقدار ساعاتی که از ظهور آن مابقی

نصف

بود باشد مثل عرض رودخانه و بعد دیوار قلعه که بواسطه خط طره بر آن
 آن توان رفت و اما از آن طرف این عمل چنان است که کنار رودخانه
 یا بجای که از آنجا اسفل دیوار قلعه را توان دید یا بسند واسطه این
 معلق باشد و عضاده را یکبار انداخته ساعتی از دو نیمه بگذارد
 و وضعی که معرفت بعد از مطلوب است مثل آن کنار رودخانه را اسفل
 دیوار قلعه برسد بعد از آن برگرداند و از دو نیمه موضوع دیگر را بگذارد
 شش خطی که اسفل را بگذارد و از آنجا بر بعد از بعد از موضع از موضع
 توقف بعد از آن بود که بعد از موضع مطلوب باشد و درین عمل اجتناب
 مابین توقف هر یک از دو موضع مری در وسط یکدیگر باشند **و این**
 در معرفت مقدار ارتفاع و ارتفاعات که بمقطعه الجان توان رسید
 مناره و درخت و سایر آن که مابقی از وصول اسفل آن باشد طریق آن
 عمل چنان است که خطی را تعلیق را بر جهتی که گذارند واسطه را بر افق
 داشته پیش و پس و فلان دو نیمه که ارتفاع را بگذارد و چون سر ارتفاع
 مری شود از مکان رویت اسفل ارتفاع را بگذارد و آنچه باشد قد
 خود را بر آن باید افزاید و آنچه شود مقدار ارتفاع آن ارتفاع خواهد
 بود و شرط این عمل چنان است که زمین که مابین مکان رویت و اسفل
 ارتفاع است صاف باشد که اگر نیست بلند یا پستی عمل ارتفاع معلوم توان
 کرد و تعلیق را بر بعد از این مذکور میشود اجتناب از مقدار است

در معرفت ارتفاع هر نقطه ای که در سطح الجوان بتوان رسید خواه نقطه
 الجوان باشد یا نقطه ای که از وسط آن مانده باشد مثل دیوار قلعه در
 محاصره و مثال آن در این علم چنان است که در زمین هموار ایستیم و نقطه
 بکرم و ملا خطه قایم کرد و نقطه خطه دیگر یکدم خط از خط اول
 خلافتاده و موضع قدم خود را نشان کنیم و یک اسب را یک قدم از خط
 زباده با نقصان کنیم و بر اسب رویم تا نوبت دیگر به زمین نرسیم و از نو
 به زمین بر ماییم و موضع اول و موضع ثانی را به هم ایستاده و در
 خط کنیم اگر خطی بر خط اسب ایستاده و در هفت متر کنیم اگر بر خط اول
 باشد از خط اول می شود یا مقدار قامت مقدار را و خطی عمود بر خط
 باشد **بارش** در معرفت ارتفاع دیوار قلعه که از اصول خط الجوان
 مانده باشد بطریق آسان که از مختصات این خط است طریق اول
 چنان است که اول بعد از سفار دیوار قلعه را بطریق که در بارشیم و از نو
 مشد و علی سازه در آن موضع که بعد از آن موضع تا مقدار را بعد
 اسفل قلعه است نقطه ای چو در خط قایم شد و بر دیوار قلعه را از زمین
 ببینند و بی آنکه اسطرلاب بلند بایست شود بر روی آن بویست که
 نصب نموده اند و در خط ببینند ارتفاع آن بر وسای ارتفاع
 دیوار قلعه باشد و خطی نیست که عمل با اسطرلاب بسیار سهل است از عمل
 بطریق مشهور که مذکور شد **بارش** در معرفت عمق چاه باید که چو

بر سطح اندازند که دور از آن دو نصف اند و بر وسط آن چو نشان کنند
 و جسمی نظیر که چو بر سطح برسد از سطح نمایان باشد از نشان
 چاه اندازند که سطح خود چاه رسد و نزدیک چاه ایستاده و عضاده
 یکدیگر اندازند خط شعاعی از نشان یکدیگر در وقت قایم چو بر شود و
 جسم از سطح چاه بر شود پس مقدار از چو یک که با این نشان و قایم
 خط شعاعی با چو یک باشد بر مایند و در مقدار خود ضرب کنند
 و حاصل ضرب را بر ماییم و موضع قدم خود و قایم خط شعاعی با چو یک
 قسمت نمایند خارج قسمت مقدار چو چاه **بارش** در معرفت
 احداث قنات جاری نمودن بر چاه چون چاه اصل را حفر نمایند
 و خواهند داشت که در کدام موضع آب آن بر روی زمین می افتد
 طریق این عمل چنان است که بر چند مایم وصل کنند که مادی عقیق
 آن چاه شود و شخصی که قنات مادی قنات باشد آن نیز را بدست
 گرفته بیاه بدارد و با چاه نزدیک که آب آن موجب جاری خواهد شد و ما
 بر سطح ایستاده باشیم و عضاده را بر خط مشرق و مغرب گذاشته
 اند و نقطه ملا خطه نمایم تا وقتی که سر آن نیز را ببینیم خطا توقف
 آن شخص باشد بر روی زمین افتد و اگر نیزه اعتدال در دور شود
 که سر آن بتوان دید بر سر نیزه زمین نشینیم و در شب این عمل را چاه
 او **بارش** در معرفت جاری نمودن قنات بطریق آسان

که در انوقت

که از غیرت این خبر است و احدی از علمای این شهر وقت این نیت داده
 و در این حال اصلاح معاشرت شخصی و بگویند و به نیزه نیز اصلاح
 باشد و اینها است که معلوم نماید که حق و حاصل چند سال است
 و چون شخص شود که در سال است مثلا عضاده را بر خط مشرفی
 گذاریم و سه ماه را نشان کنیم و چندان دور سویم که از نفسین آن
 نشان را به بینیم باز موضع خود نشان کنیم و دور سویم از نفسین
 نشان دوم شود و این مثال عمل نماید تا وقتی که نشان دوم را
 از نفسین بر سیم اینجا که موقوف است از عضاده بروی زمین خواهد
 بود با طبیعت در معرفت طالع سال متقبل از طالع سال باشد
 چون طالع سال حال معلوم بود خواهد که طالع سال آینده را
 معلوم نمایند طالع سال حال را بر این مشرف گذارند و ملا خطه
 نمایند که بر هر کدام جزء از اجزاء جرحه اضافه و از آنوقت نشان دهند
 جرحه که در ماضی حاصل بود است صد سلطان الحکام و التکلیف خواهد
 نصیب الی بن طویر و چهارده بر آن جرحه نشاند و اینجا که منتهی شود
 مری را که در آن زمان بر آن واقع شود پس ملا خطه نمایند که در این حال
 بر این مشرف کدام برج و چه درجه از درجات و اقصا آنچه باشد
 طالع سال متقبل بود یا **بسیار** که در معرفت آنکه وقت خورشید و روز
 خواهد بود یا شب چون جرحه طالع را بر این مشرف گذارند و ملا خطه

نمایند که اول حال در آن حال فوق الارض است یا تحت الارض یا بر این مشرف
 یا غیره که فوق الارض بوده در روز واقع شود و اگر تحت الارض بود
 در شب واقع شود و اگر بر این مشرف بود خورشید و وقت طلوع غروب
 بر این مشرف بود در وقت غروب بود پس چون معلوم شود که چه خواهد بود
 یا در شب خواهد که معلوم سال آنکه بعد از چند ساعت و روز یا بعد از چند
 ساعت مشرف واقع خواهد شد یا بعد از این که در بار بعد از این بار است **نمایند**
بسیار که در معرفت آنکه خورشید سال حال بعد از چند ساعت و روز یا بعد
 از چند ساعت مشرف واقع خواهد شد بر این عمل چنان است که چون در جرحه
 طالع را بر این مشرف نمایند که فوق الارض باشد از مری نشان گذارند و نشان
 دوم تا نشان اول بر فوق الارض بماند و بر این زمان وقت نمایند از جرحه آن
 ساعات گذشته باشد از اول روز تا وقت خورشید یا از اول شب تا وقت غروب
 و اگر نظیر جرحه افتاد بر این چون وقت خورشید فوق الارض بود جرحه از اجزاء
 الارض بود پسند که در وقت در جرحه طالع سال را بر این مشرف است نظر از باب
 بر کدام خط از خطوط ساعات معوج افتاده باشد ساعت معوجی گذارند
 باشد از روز یا شب که در وقت مباد ساعات معوج و مستوی تفاوت نماید
 یا **بسیار** که در معرفت ارتفاع خط فلک البروج در هر وقت که خواهد شد
 نمایند طریقی این عمل چنان است که طالع وقت را معلوم سازند و در
 از منطقه البروج نقصان کنند و ملا خطه نمایند که در وقت در جرحه طالع

شتر که داشته باشند در آن موضع هر کدام منقطع افتاده و ارتفاع آن چند است
 آنچه باشد از خود در وجه نقصان کنند آنچه باشد از ارتفاع خط طالع البروج
 خواهد بود در آن وقت **باب** در معرفت طالع معرفت در شهری که از
 در اسطرلاب صحنه باشد طریق این معلوم است که طالع را از صحنه که در
 آن شهر نبوده باشد معلوم سازیم و میل آن طالع را نیز معلوم سازیم و آنرا
 در تفاوت و کجای آن عرض هر چه از خط طالع است ضرب کنیم و میل طالع را نیز
 آنچه در آن باشد بقدر میل بود بر وجه طالع را باقی میماند که اگر بر وجه
 صحنه بیشتر از عرض بود و میل طالع را بیشتر باشد حکوت و قوتی بر وجه
 یکدانه و اگر کم بود و بر خلاف میل طالع را بیشتر باشد بقدر بقدر از آن
 شود و الا خطه ما هم کرد و آنوقت باقی میماند آنچه از ارتفاع طالع باقی
 طالع **باب** در معرفت عرض بلد و طریق این معلوم است که در آن نصف
 النهار ارتفاع آفتاب چند نباشد بگردان خطی رسد که غایت ارتفاع با
 درجه آفتاب را معلوم سازند و میلش بگردان خطی آفتاب در وجه شمالی باشد
 میل از غایت ارتفاع نقصان نمایند و اگر در وجه جنوبی باشد بر وجه
 ارتفاع افزایند آنچه شود از خود نقصان کنند و هر چه بماند عرض بلد است
 و اگر آفتاب در اول حمل از آن باشد غایت ارتفاع را از خود نقصان نمایند
 آنچه بماند عرض بلد بود و اگر ارتفاع کوکب از کوکب شدت عنکبوت معلوم
 نمایند پس اگر در آن مدار حمل و در آن بعد از بر غایت ارتفاع افزایند

در

و اگر در آن درون و در گذر از آن نقصان نمایند آنچه شود از خود نقصان
 کنند باقی عرض بلد بود **باب** در معرفت عرض بلد و طریق دیگر
 طریق این معلوم است که چون کوکب از خط طالع بر او بر وجه نصف النهار در
 ارتفاع باشد یکی از دو یکی از آن بر وجه ارتفاع اعلا و ادانی یکی از آن
 کوکب را معلوم سازند و اقل از آن نقصان نمایند و آنچه بماند بقدر
 سازند و یک نصف از ارتفاع او را افزایند و آنچه شود عرض بلد است
 و یا یک نصف از ارتفاع اعلا که بماند آنچه بماند عرض بلد است
 و اگر اقل را با اکثر جمع نمایند مجموع را بدو نصف سازند عرض بلد نیز
 حاصل آید و طریق ثانوی این است که خط کوکب از کوکب خارج منقطه
 البروج مثل شعاع خط طالع بر خط طالع گذارند و منقطع از آن کنند
 و بعد از آن ارتفاعات از آن کوکب بگردان غایت ارتفاع معلوم شود
 پس اگر غایت ارتفاع آن مواضع آن منقطع باشد عرض بلد با عرض صحنه
 یک خواهد بود و اگر غایت ارتفاع آن زیاده بر آن منقطع باشد تفاوت
 مابین آن ارتفاعین را از عرض صحنه نقصان کنند و اگر کم باشد تفاوتین
 مذکور را بر عرض صحنه افزایند آنچه شود عرض بلد خواهد بود **باب** در معرفت
 در معرفت طول بلد و طریق این معلوم است که چون از کوکب معلوم شود
 باشد استخراج نمایند ساعات ابتدای آن و ابتدای استغراق آن با ابتدا
 احوال انجام از خط طالع از نصف النهار مقدم یا مؤخر آن بلد استخراج کنند

در نزد ایدانده معلوم شود که افق در آن نصف خطه البروج است که با
 اول بعدی و از خود است پس غایت ارتفاع یکدیگر و ملاحظه نمایند که اگر
 تمام عرض بلد بیشتر باشد افق در ربع دوم بود و اگر کمتر باشد در ربع
 ششمی و اگر غایت ارتفاع افق در ربع دوم بود و در ربع ششمی معلوم شد
 که افق در آن نصف خطه البروج است که مابین اول سلطان و اول قوس
 پس اگر غایت ارتفاع از تمام عرض بلد بیشتر بود افق در ربع ششمی باشد
 و اگر کمتر بود در ربع ششمی بود و از لحاظ خصوص غایت که در خطین
 باشد **نکته** در معرفت نجوم افق طریق این عمل چنان است که ربعی
 که افق در دست از اول ربع منطقه البروج معلوم سازند و تفاوت
 تمام عرض بلد و غایت ارتفاع یکدیگر در آن جزء میل باشد که اگر غایت
 در ربع دوم باشد یا صغیر بود میل شمالی باشد پس در خط علاقه بقدر آن
 اجزاء از مفضل است یا بیشتر و اندک باشد و در ربع ششمی در جهت مدار
 السلطان و اگر افق در ربع دوم بود و در ربع ششمی بود پس خط علاقه
 بقدر آن اجزاء بیشتر بود و در جهت مدار السلطان باشد که در سده علامتی آن
 گذارند پس در ربع اول از منطقه که افق در آن بود بر خط علاقه بگذرانند
 و ملاحظه نمایند که بر آن علامت کدام جزء از منطقه و افق در آن درجه افق
 بود در آن درجه **نکته** در معرفت نجوم قوس هر بلد از صحیره که خواهم
 هرگاه عدم الموضع باشد طریق این عمل چنان است که ارتفاع کوکب طالع

نجوم را

انجوم را یکدیگر و مفضل از ارتفاع از ربع دوم و علاقی بر آن مفضل گذاریم
 بعد از آن ارتفاع کوکب کوکب در عکس است و مفضل است یکدیگر و منطقه
 از ربع مفضل ارتفاع کوکب گذاریم و در انوقت ملاحظه نمائیم که در مفضل
 اول که علامت گذارنده بودیم کدام جزء از اجزاء منطقه البروج واقع است
 هر جزء که بر آن واقع باشد آن کوکب خواهد بود **نکته** در معرفت
 بقدر بل النهار و هر دو در خط منطقه البروج یا کوکب که آن تفاوت است میان
 نصف النهار در ربع کوکب خط استوا و نصف قوس النهار در بلد
 طریق این عمل چنان است که آن دو در خط منطقه البروج یا کوکب یا ربعی شمس بقدر
 و ربعی نشان کنند بعد از آن بر خط شرق گذارند و ربعی نشان کنند
 و مابین هر دو نشان از جانب افریقیا بنماید چنانچه باشد بقدر بل النهار در
 یا کوکب باشد و اگر ربعی مغرب بجای افریقیا شرق و خط مغرب بجای خط
 شرق گذارند بر خط طالع اصل باشد و محلی نماید که بقدر بل النهار و ربعی شمس
 که در مابین تمام رسد و اختلاف بقدر بل النهار بر یکدیگر حاصل
نکته در معرفت سمت از ارتفاع و مفضل سمت و ارتفاع از
 در اسطرلاب سمت کرد و بر مهورات آن از قوس فوق الارض کشیده باشد
 طریق این عمل چنان است که در وجه افق او بر مفضل ارتفاع گذارند و
 ملاحظه نمایند که در آن حال بر کدام دایره از دایره مهورات واقع شده
 سمتش بقدر آن بود و ابتداء سمت بیابان مهورات از دایره اول السموات کنند

نجوم

نجوم

دان دایره بود که نقطه تقاطع افق و مدار را بر آن نشان داده باشد و از آن نقطه
 اسطرلابی منقسمه سازند پس اگر موضوع افق را داخل مدار را بر آن نشان دهند
 باول دایره و در آن افق را بنویسند و دایره اول را به سمت جنوب یا شمال
 با از آن گذشته باشد به سمت شمالی بود و چون با آن رسد علم جهت
 بود بعد از آنکه از آن دایره بگذرد و دایره دوم را بنویسند از آنکه با آن دایره بود
 در آخر روز سمت جنوبی بود یا **شمالی** در معرفت سمت از ارتفاع
 دو اسطرلابی که در دایره سمت از یکدیگر جدا شده باشد و در آن
 این عمل چنان است که چون درجه افق را بر منقسمه افق قرار دهند و از آن
 نمایند که نظیر بر کدام دایره از دایره سمت افتاده و منقسمه افق را در
 پس از نظیر درجه افق را بر منقسمه افق و افق مغرب بود سمت شرق
 باشد و اگر در شرق بود و اگر با این افق و اول سمت بود سمت شمال
 بود و اگر جنوبی باشد **یا شمالی** در معرفت ارتفاع از سمت شرق
 این عمل چنان است که چون سمت و جهت معلوم باشد اگر بر منقسمه
 مدار منقسمه کرده باشند درجه افق را بر آن سمت گذارند و از آن
 که سمت معلوم بود از جهات دایره منقسمه بر منقسمه افق در شرق و جنوب
 شرق و جنوبی درجه بر منقسمه افق گذارند و ارتفاع افق را بخوانند و از آن
 و اگر سمت بر منقسمه افق گذارند و از آن منقسمه افق را بخوانند و از آن
 درجه سمت بر آن سمت گذارند و ملاخط نمایند که در افق است بر کدام

نقطه

منقسمه افق و از آن منقسمه ارتفاع معلوم شود و نظیر بر منقسمه افق در
 جنوبی درجه بر منقسمه افق گذارند و در معرفت سمت شرقی افق را بر
 این عمل چنان است که چون اسطرلابی منقسمه بود درجه افق را بر منقسمه افق
 بر افق منقسمه گذارند و ملاخط نمایند که بر منقسمه افق گذارند و از آن
 سمت بر منقسمه افق گذارند و از آن منقسمه افق را بخوانند و از آن
 که در افق گذارند و از آن منقسمه افق را بخوانند و از آن
 سمت مغرب بود افق مغرب و اگر افق شرقی بود و ملاخط نمایند
یا شمالی در معرفت ارتفاع از سمت شرقی و منقسمه افق را
 سمت یا ملاخط نمایند از منقسمه افق را بخوانند و از آن
 در سمت از منقسمه افق را بخوانند و از آن منقسمه افق را بخوانند و از آن
 که در افق گذارند و از آن منقسمه افق را بخوانند و از آن
 ارتفاع را بخوانند از منقسمه افق را بخوانند و از آن منقسمه افق را بخوانند و از آن
 دایره و منقسمه افق را بخوانند و از آن منقسمه افق را بخوانند و از آن
 ملاخط دایره در جهت جنوب بود اگر سمت جنوبی بود با آن سمت و دیگر
 اگر شمالی بود و مقدار تمام سمت را بخوانند و در جهت مغرب که سمت شرقی
 و در جهت شرق که سمت غربی باشد که در منقسمه افق گذارند و از آن
 منقسمه افق را بخوانند و از آن منقسمه افق را بخوانند و از آن
 باشد و اگر افق را بر منقسمه افق گذارند و از آن منقسمه افق را بخوانند و از آن

بر از اول مدار

افاده است و میسر باشد تا وقتی که ارتفاع تمام شود و در تمام
 وجهت در آنوقت بر او شده و ظاهر است که خطی که کشند از مرکز زمین به سمت
بار خنجر در معرفت تعیین جمله طریقی دیگر و آن چنان است که در
 هشت جزو ایست و به سطر از این خط علامه سری نشان کشند و این طریقی
 که در این سطر مذکور شده و این را مقدار این الطولین حرکت دهند
 و علامه نمایند که درجه مذکور بر کدام نقطه افتاده است و سمت
 آن ارتفاع و جهت آن از مشرق و مغرب شمال و جنوب معلوم سازند تا
 آن سمت که بر خط افتاده حاصل باشد اختلاف جهت سمت آن ارتفاع بود پس
 خط نصف النهار و در این راه و انحراف کشند و ارتفاع آن را بر خط
 نصف النهار بمقدار انحراف و انحراف که باشد از خط طریقی بر زمین
 افتاده و خطی بر آن کشند از خط سمت قبله بود و اگر ارتفاع آن در
 عدم است باشد خط مشرق و مغرب خط سمت قبله بود **و این طریقی**
 در معرفت مقدار مسافت مابین دو شهر در دوشهر که در جهت یکدیگر
 از سه حال بیرون باشد و اینها و بنده در طول مختلف در عرض مابین
 در عرض مختلف در طول باشند هم در عرض هم در طول طریقی علامه
 اول چنان است که تفاوت عرضین یکدیگر را از ارتفاع و مشرق نمایند
 آنچه حاصل شود مسافت مابین آن دو شهر باشد و هر یکی از حاصل
 آن میل باشد و سه میل از آن یک فرسخ است در صورتی که آن حال

انتهای

از آن نیست که عرض هر یک از آن دو شهر کمتر از میل کلی است یا بیشتر از آن
 ربع ربعی نقطه البروج را بر خط علامه سری که صفحه دارد بگذارد و علامه
 نمایند که کدام جزو از آنرا آن ماس نقطه ص میبود و آن جزو بر سمت ریس
 اهل آن دو شهر میگذرد و پس از این خط علامه که از آن دوری نشان کشند پس
 عکس و تراکم را از آن جهت که خواهند نامی از آن نشان بدهند و این
 الطولین در ورسود پس علامه نمایند که درین حال آن جزاء بر کدام نقطه
 واقع شده و ارتفاع آن نقطه را از خود کم کنند و باقی را در ارتفاع و مشرق
 نمایند حاصل عدایال مابین آن دو شهر باشد و اگر عرض هر یک از آن
 دو شهر بیشتر از میل کلی باشد یا یکی از آنرا عکس و تراکم نقطه ص نقطه
 از موم ص باشد که سران شطبه بر نقطه ص افتد و بر آن شطبه از خط
 ص گذارد و سری نشان کشند و عکس و تراکم را که خواهند بگردانند
 نامی از آن نشان بمقدار مابین الطولین در ورسود پس علامه نمایند که درین
 شطبه موم بر کدام نقطه واقع است و عمل را طریقی باقی تمام کنند و اما در
 ثالث حال یعنی از آن نیست که عرض کمتر از میل کلی است یا بیشتر از آن
 عکس و تراکم بر صفحه شهری که عرض طریقی است و یک شطبه باشد از علامه
 راستی خود بر خط علامه از نقطه راست بجانب ص که صفحه ص از عرض کمتر
 بشمرند و آنجا که رسید نشان بکشند ربع ربعی نقطه البروج را بر خط نصف النهار
 بگذارد تا چون جزوی از آن ربع بر آن افتد پس سری از آن نشان عکس و تراکم

به جهت که خواهند که بمانند نامی از نشان بقدر ما بین الطولین دور شود
 بر ملاحظه نمایند که آن جزو یک نام مطلقه و اقصی و عمل با تمام رسانند
 و اگر بعضی بپندارند که این باشد با یکدیگر است و از مدار اول و دوم و هر خط
 علاقه و نقطه از این جانب که در بعضی عرض یک نشان در وجه اول و هر یک از آن
 و آنچه که در نشان است و بر طرف اقصی که در نشان است از وجه
 نصف نمایند که این بر آن نشان است و خطی موی در خط علاقه که دارند
 و هر نشان کنند و عکس و از جهت که خواهند که بمانند و در هر نشان
 اول بقدر ما بین الطولین دور شود پس ملاحظه نمایند که آن خطی و هم
 بر یک نام مطلقه و اقصی و عمل با تمام رسانند و باید
 داشت که چون مضاف ما بین دو وجه که عمل با تمام رسانند و شود
 که در خط مضاف و اقصی و اگر حال دور باشد با هم که در مضاف است
 استقامت بخشد باشد مضاف هر خوان دور خواهد بود **و باید دانست**
 در معرفت قوس النهار و قوس الليل صغری اما قوس النهار از این
 گذارند و در نشان کنند پس خط وسط النهار گذارند و باز نشان کنند
 و ما بین هر دو نشان از جانب اقصی بر یکدیگر باشد نصف قوس النهار
 چون از آن صد و هشتاد نقصان نمایند نصف قوس الليل نمایند و اگر
 بقدر النهار را معلوم سازند برود که نصف قوس النهار است و است
 افزاینده اگر میل اقصی نماید بود و از آن که نمایند اگر جنوبی بود نصف قوس

النهار

النهار حاصل آید و اگر خواهند که در جهات اقصی را بر او نشان گذارند و در نشان کنند
 پس نیز از نشان بر او نشان گذارند و باز نشان گذارند و از نشان اول تا نشان دوم
 بر خولی از آن وجه که در قوس النهار حاصل آید و اگر در خلاف خولی باشد
 قوس الليل حاصل آید **و باید دانست** در معرفت ساعات مستوی و در شب
 صغری اما قوس النهار را معلوم سازند و باز در وجه وقت نمایند ساعات
 مستوی بر وجهی چون آید نصف آن ساعات روز بود و چون ساعات
 روز از شب و چهار نقصان نمایند ساعات شب باقی ماند و اگر بعد
 النهار در برابر باز در وجه وقت نمایند و آنچه در آن آید بر شش ساعات افزا
 اگر میل اقصی از جهت عرض بلد بود و اگر جهت عرض بلد جنوبی گذارند
 که نمایند ساعات نیم شب حاصل آید و اگر در عرض بلد و در وجه وقت از آن
 کنند ساعات نیم شب حاصل آید **و باید دانست** در معرفت اجزاء ساعات
 معوج روز و شب نصف اما قوس النهار بر این عمل چنان است که نصف قوس
 النهار را معلوم سازند و بر شش ساعت نمایند آنچه در آن آید از اجزاء
 ساعات معوج روز باشد و اگر خواهند که بقدر النهار را بر شش ساعت
 نمایند و خارج ساعت را بر باز در آن آید اگر میل اقصی از جهت عرض
 بلد بود و از آن که نمایند اجزاء ساعات روز حاصل آید و چون
 اجزاء ساعات روز از آن نقصان نمایند اجزاء ساعات معوج شب
 باقی باشد و اگر ساعات مستوی نصف النهار در دو نیم مرتب نمایند

اجزاء ساعات موصوفه و در حاصل اید **باب** در معرفت طالع وقت
 بصحبه افاق چون ساعات گذشت از روز یا شب یا غلغل با جان معلوم
 نمایند اگر معلوم ساعات معی بود در آن روز ضرب نمایند و هر چه از
 بکبر حاصل صلح نمایند تا در حاصل شود و اگر معلوم ساعات معلوم باشد
 و بر روز بود در آن ساعات روز ضرب نمایند و اگر شب بود در آن ساعات
 شب را در حاصل شود و اگر ساعات گذشت از روز بود در آن ساعات
 گذرانند و بری نشان گذشت و بقدر در آن ساعات اجزاء جبره بگذرانند
 درجه کرد و آن وقت بر افق افتاده باشد طالع وقت بود و اگر از وقت
 نظیر در آن ساعات گذرانند و بری نشان گذشت و بقدر در آن ساعات
 اجزاء جبره بگذرانند درجه کرد و آن وقت که بر افق افتاده باشد
 طالع وقت بود و اگر شب بود نظیر در آن ساعات گذرانند و بقدر
 در آن ساعات بگذرانند تا طالع معلوم شود **باب** در معرفت
 نسبه البوت صحفه افاق در طالع را بر افق گذرانند طالع وسط
 السماء افتد و او را در معلوم شود چه ساعتی در آن طالع و طالع
 بر نصف قوس النهار درجه طالع معلوم نمایند و ثلث بگذرانند طالع
 بر افق مشرق گذرانند و ملاخط نمایند که بری و کجا واقع است بقدر
 ثلث قوس النهار بری را بر توالی اجزاء جبره بگذرانند اجزاء بر خط وسط
 السماء افتد از دهم جبره بگذرانند و بکبری بهین مقدار بر توالی اجزاء جبره

برین

بگذرانند از اجزاء بر خط افق افتد و از دهم باشد بعد از آن نسبت دیگر
 طالع را بر افق گذرانند بری را بر خلاف توالی اجزاء جبره بگذرانند
 اجزاء بر خط وسط السماء افتد تا به بود بری بعد از آن ثلث نسبت دیگر
 بری را بر خلاف توالی اجزاء جبره بگذرانند از اجزاء بر خط افق افتد
 و چون این خانه معلوم شود بقیه خانه ها که نظیر این معلوم کرد و چه نیم
 نظیر از دهم است و ششم نظیر از دهم بوسیله نماید که در صفای جبره
 افاق نیز بهین طریق نسبه البوت ممکن است **باب** در معرفت
 ساعات عمل جبره آن چنان بود که در بعضی اسطرلابات بن نیم از طرف
 جبره محضاده که چون سطح از بر خط افق گذرانند در مقابل ربع ارتفاع
 افتد ثلث جبره وقت نمایند ابتدا از مرکز ربع دوره دارم بویستند
 و خطهای مستقیم از اجزاء ارتفاع خط علامه کنند چنانکه موازی خط
 مشرق و مغرب باشند پس قوس از ربع ارتفاع و قوس جبره آن
 قوس اجزاء بود که از محضاده در میان خط افق و خط مستقیم افتد که قوس
 قوس مغرب بود که در جبره اسطرلاب چنان بود سطح ارتفاع را بر افق
 ارتفاع افتد تا کوکب گذرانند و ملاخط نمایند که ارتفاع وقت چند
 درجه است و خطی که از آن درجه نهایت درجه آن ارتفاع وقت است
 علی المستقام میرود بکدام جزو افتد از محضاده بر نشان بر آن جزو
 گذرانند و سطح ارتفاع را بر خط علامه گذرانند و ملاخط نمایند

تا خطی که از آن علامت گذرد بر کدام حد باشد از قوس ارتفاع باشد
 و بر بود از آن بر آن زده قسمت نمایند و اگر بر وی نمایند درجه و صرب کنند
 آنچه بر این ساعات زمان و فاقان بود و ما بین طلوع افتاب را که در وقت
 قمری و غیر آن ارتفاع شمس بوده باشد یا ما بین غروب افتاب و کوب
 و وقت مغرب و غیر آن ارتفاع غروب بوده باشد و چون از آن ارتفاع افتاب
 یا کوب معلوم شود و از ساعات صرب کنند و از آن ساعت یا باقی بر
 چنان بدین اگر بر آن زده قسمت نمایند ساعات مستوی معلوم شود
باب چهارم در معرفت ظل مسلم چون روی را از اربع جهات مثل بران نشینند
 نصف نمایند و نصف آن شود از آن خط که در آن خط است و دیگر خطی
 و معرفت هر دو و بر آن زده قسمت یا هفت قسم یا شش قسم قسمت کنند
 و ارقام بر آن نویسند یکی را ابتدا از خط علامه و آن ظل مستوی بود
 و دیگر بر ابتدا از خط مشرق و مغرب و آن ظل معکوس بر آن ظل مسلم
 خوانند و چون بان خطی بخسارده حرف را بر ارتفاع وقت گذارند تا
 عضاده حرف خط ارتفاع وقت گذارند و آن خطی که در آن خط است
 ظل آن ارتفاع باشد و اگر از ارتفاع بیشتر از جهات غیر بود ظل مستوی باشد
 اصابع با اقدام و اگر کمتر از جهات غیر بود ظل معکوس بود اصابع با اقدام
 بر صد و چهل چهار بران قسمت نمایند ظل اصابع مستوی بر آن بدین
 و در جهات و در بر آن قسمت نمایند تا ظل اقدام مستوی بر آن بدین

باب پنجم در معرفت آنکه کدام بلد از کوب و در عکسوت مثبت اند
 در روز طلوع میکنند و در عرض کلام بلد در شب کلام بلد در روز طلوع
 میکنند و کلام بلد در شب طریق این عمل چنان است که منطقه کوب را بر افق
 مشرق گذارند و درجه شمس را در آن حال ملاحظه نمایند که فوق افق است
 یا تحت افق اگر فوق افق باشد کوب در روز طلوع میکند و اگر تحت افق
 در شب طلوع میکند و همچنین منطقه کوب را بر افق مغرب گذارند و در
 شمس را ملاحظه نمایند که فوق افق باشد کوب در روز غروب کند
 و اگر تحت افق باشد در شب غروب کند **باب ششم** در معرفت درجه
 طلوع و درجه غروب در هر کوب منطقه کوب را بر افق مشرق گذارند و در
 نمایند که در آن وقت کدام جزو از منطقه البروج بران افق و اقصای آن جزو
 درجه طلوع آن کوب بود اگر منطقه کوب را بر افق غروب گذارند آن جزو
 از منطقه البروج که بر افق غروب واقع باشد درجه غروب آن کوب بود
 و اگر بر خط وسط الساعات گذارند آن درجه از منطقه که بر خط وسط الساعات
 درجه بر او باشد و اگر غروب معرفت درجه طلوع یکی از سیارات باشد در
 طلوع آن کوب را ارتفاع یکی از ثوابت بگیرند و منطقه از او ارتفاع آن نهند
 آنچه از منطقه البروج در آن وقت بر افق مشرق واقع باشد درجه طلوع
 آن کوب خواهد بود **باب هفتم** در معرفت بعد هر بلد از کوب و مثبت
 بر عکسوت از قطب شمالی طریق این عمل چنان است که منطقه کوب را بر خط

علاقه گذارند و ملاحظه نمایند که درین حال میزان و مرکز هر خطی که منطبق
 باشد بر این خط و است بدان گویند بود از خط شمالی و اگر خواهند بعد
 او را از خود نشان نمایند و اگر چنانچه باشد بر خود از این خط باقی ماند
 یا حاصل شود بعد گویند از خط شمالی است و جهت هر خطی که
 آنکه هر یک از کوکب است بر یک کوه کتب یاد و در طلوع خواهد شد
 بعد از چند ساعت و آنکه در طالع و روز و هر چه خواهد که بعد از چند
 غروب خواهد که در طالع و این عمل چنان است که در ربع افق و افق
 گذارند و در میان آنست و منطقه کوکب را بر افق منطبق گذارند و در میان
 کنند و از نشان اول نشان ثانی بر توالی اجزاء بحره بر توالی و حاصل
 از این با نمره هفت نمایند و این درین اید عدد ساعات بود از وقت
 طلوع افق تا وقت طلوع آن کوکب بر طالع نشان آنست که منطقه
 کوکب بود و در جانب راه و بر افق مغرب گذارند و عمل با تمام رسانند
 و طالع را بر این عمل آنست که در ربع افق و افق منطبق گذارند و منطقه
 کوکب را بر افق مغرب عمل با تمام رسانند و در جهت هر خطی که
 کوکب است بر یک کوه کتب یاد و در طلوع خواهد شد بعد از چند
 طالع و این عمل چنان است که منطقه از در فوق مرکز بر خط نصف النهار گذارند
 و در میان آنست و در این خط و افق منطبق بود و در افق
 مغرب گذارند و در میان آنست و از نشان دوم نشان اول بر توالی

طالع خواهند کرد

نشان و حاصل را بر این نمره هفت نمایند و این درین اید ساعات بود
 از وقت افق تا رسیدن کوکب به تقاطع مذکور و اگر جزو افق منطبق
 از ربع افق و افق منطبق گذارند و در میان آنست و از نشان دوم نشان
 اول بر توالی نشان و حاصل را بر این نمره هفت نمایند و این درین اید ساعات
 بود از طلوع افق تا رسیدن کوکب به تقاطع مذکور و اگر خواهند که
 معلوم نمایند که کوکب به تقاطع اسفل در وصف النهار گذارند و در میان
 مذکور تمام نمایند و **در جهت هر خطی که** در جهت هر خطی که در جهت
 البروج که بر این مدار منطبق گذارند و در طالع و افق منطبق
 چنان است که در روی افق منطقه البروج را بر خط علاق گذارند و بر این
 که واقع است نشان آنست و در یک کوه کتب یاد و ملاحظه نمایند که در نشان
 این حرکت کدام میزان از راه منطقه البروج بران علامت میگردد و در جزو
 با جزو اول بر این مدار منطبق خواهد بود و در طالع و افق منطبق
 و این طریق در جزو منطقه البروج که این حال دارند معلوم توان
در جهت هر خطی که در امتحان بحره و خطوط آن بحره را از صفای خط سازند
 و ساحل از در بر روی بر عاز از خط علاق منطبق شود صحیح بود و
 خط علاق منطبق بود و در این خط منطبق باشد از نصف بحر نقل
 و نصف بحر شود و در این خط منطبق بود و در این خط منطبق بود
 صحیح بود و اگر در این خط منطبق بود و در این خط منطبق بود

رسیده شش و در
 مرکز هر خط نصف النهار

در گذارند پس اگر در
 بر خط علاق منطبق

نبود و جهت قسمت بر این ارتفاع را با این طریق دانست که فسخ بر کار مقدار
 می جزو سازند و با این کار بر طرف خط مشرق گذارند و باید که یک
 بر می جزو افتد و چون این پای عمل خود بر می جزو افتد و این پای
 یکبار است و باید که بر شست جزو افتد و چون آن قسمت جزو افتد و با
 دیگر یکبار است و باید که بر طرف خط علامه از آن یک پای بر کار و این
 بر می جزو گذارند و باید که پای دیگر بر می جزو افتد و این جزو
 گذارند و باید که پای دیگر بر می جزو افتد و بر این قیاس و باید که چون
 از این قیاس صحیح نظر معلوم نمایند و هر دو وقت ارتفاع یکبار و یک
 مشط بر آن ارتفاع گذارند و مشط دیگر بر مشط اول افتد و چون یک
 بر ارتفاع چهارم گذارند و مشط دیگر بر مشط اول افتد و **نقشه**
 در امتحان عصاره ها باید که چون یک مشط عصاره و بر طرف خط علامه
 یا خط مشرق و مغرب افتد مشط دیگر بر طرف همان خط افتد و نشان
 و این عصاره ها آن دو خط است و باید که چون ارتفاع کوئی
 یکبار و هر دو خط عصاره را یکبار نشانند و از همان کوئی ارتفاع دیگر یکبار
 و آنکه کوئی را فسخ شود و مباد ارتفاع اول و ثانی آن کوئی فسخ و در محسوس
 نشود و این مشطین با فسخین محازی یکبار باشند و اگر این را فسخ
 بر هر دو بر می نشیند و باید که چون بیات در این ارتفاع یکبار
 و هر دو خط بر می گذارند و یکبار فسخ و محسوس نشود و **نقشه**

در امتحان صفای خط و خطوط آن صفای هر یک یک در حجم گذارند
 و با فسخ خط علامه از امتحان نمایند و فسخ او را طبع آن را بر کار
 معلوم سازند و باید که در جانب مشط اول که بر خط علامه مابین
 الجمل در محل تقاطع آن با خط علامه بر می نشیند که مساوی تمام
 عرض صفحه باشد و آنچه از فضا آن میان سمت الرأس و قطب بود
 نیز بقدر تمام عرض صفحه باشد و آنچه میان مدار رأس الجمل و سمت
 الرأس افتد بقدر عرض صفحه باشد و باید که تقاطع افق و خط مشرق
 و مغرب و مدار رأس الجمل از هر دو جانب یک نقطه باشد و باید که
 یکی از پای کار بر ارتفاع مدار رأس الجمل و خط علامه گذارند و باید
 دیگر را بر تقاطع افق و خط مشرق از ارتفاع یا تقاطع خط مشرق
 و مغرب یا مداری از مدارات مشرق در جانب مشرق گذارند و باید که اگر
 پای اول الجمل خود باشد و پای دیگر را همین فسخ یکبار باشد و بر نظیر آن
 تقاطع افتد در جانب مغرب **نقشه** و در امتحان عکس
 باید که چون در هر دو جهت بر این فسخ مشرق گذارند و نظیر
 بر افق غریب گذارند و اگر بر خط مشرق و مغرب بر این فسخ و خط
 و باید که چون اول الجمل بر افق مشرق گذارند و اول جدی بر خط علامه
 افتد و اول سرطان در خط الارض نیز بر خط علامه افتد و باید
 که مقدار برج جدی و قوس و مقدار دلو و مغرب و همین هر یک

یا بر خط وسط النهار
 گذارند و نظیر این

که بعد از آن از خطه انتقالی می شود و باید که چون از کوئی ارتفاع
 که برید و همان خط از کوئی دیگر ارتفاع که برید پس خطی که کوئی را بر منقطع
 ارتفاع آن نه خطی که کوئی دیگر بر منقطع ارتفاع آن را بر منقطع
 که برطان و بعد از آن در این خط و تفاوت بر مدار آن خود بکشد
 و باید که بعد از این هر دو خط از خطوط موازی است و هر دو خط موازی
 بعد از خط دیگر باشند و همان مدار و باید که در سطح زمین است و در
 ارتفاع متساوی که یکدیگر را در یک خط و در متساوی باشد **و این**
 در وصف زمین کوئی که بر یک کوه است و بر یک کوه است و اگر چه خواهد
 که خود آن کوئی که باشد بر سطح زمین این باب تواند شناخت
 و احتیاج باشد تا شنیدن احدی باشد که در سطح زمین باشد
 که بعد از این مذکور میشود در شناختن آن کوئی که کجاست از خط
 کلام در این معنی اما بواسطه این خط و نشان در این شناختن
 اول و آخر است و ما در این باب کلام سلطان الحنفی بنصره الله و الله
 قدس الله روحه که در آخر سال هجری ۸۰۰ قمری در مدینه اندک
 منقول می سازیم چه در وصف زمین آن کوئی که در این خط از آن کلام
 در نظام کلامی نظر نموده قال طایب الله از کوئی که تا به شهر و زمین
 مردم نرود باشد که حوام از این زمین خوانند و چون نگاه کنند از آن
 که باطلی می کند کوئی روشن سرخ رنگ از جانب شمال آن طلوع میکند

چنانکه میان هر دو مقدار و نیزه بالا بود از جنوب خوانند و چون
 بر زمین مقدار یک نیزه بالا طلوع کند کوئی روشن و سرخ در پس او
 بخورش و باطلی که با جهات کوئی دیگر از آن تا یک کوه صورت کتابت حرف
 دال و این کوئی روشن و یک خط طرف دال بود از این زمین خوانند و آن منزلت بر آن است و بعد
 از این بر آن صورت جزو باید که حوام از آن را از خوانند و همان
 چنان که کوئی بر صورت زمین و یک خط که در وقت است و کوئی که بالای سه
 کوه که کوه است و دستاره روشن باشد اما آنکه در دست است باشد
 روشن تر بود و از این کوه ها که کوئی که از آن ارتفاع که برید و از آن
 او که در زمین و کوه و در یک خط و روشن تر و بزرگ بود و از آن ارتفاع
 که برید و از آن کوه ها که کوئی که در دست است و در دست از طرف
 بالاسه که کوئی که خورد و با هم پیوسته مانده خط که بر زمین باشد
 از آن سر الحیا و از آن کوئی که سید گفته که از آن دال قمر است آن بود و خوب
 جزو دستاره بزرگ و روشن می باشد و سوی جنوب میان ایشان
 و نیزه بالا بود که بخورش و باطلی که در کوهی شمال و جنوبی روشن تر و بزرگ
 بود و در شمالی و جنوبی و خورد تر بود با هر یک که کوئی خورد تر می باشد و بعد
 دوسه که از آن دستاره بزرگ و در شرقی اندک بزرگتر از جنوبی است
 بمای خوانند و خورد تر و از شمالی است شرقی باشد و کوئی که باطلی و
 جنوبی کوئی که در آن ستاره با هر یک برید و از آن خوانند و این کوئی که

وارجع مثال اول نیز که ظاهر است در واقع از ظاهر و اسرار
دفع کف الخشب و بیشتر است و این کوکب نقش کنند که در او
باشد چنانچه در استخوان یکدیگر با کفایت باشد و این
در شناختن کوکب مثبت بر عکس و هر یک از آن و غیره
و از چنان است که چون یک کوکب از آن کوکب مثال عین النور مثلا
شناخته باشند ارتفاع آن یکدیگر و خطی از او منقطع و ارتفاع
آن گذارند تا هر کوکبی از آن کوکب که در وقت فوق است معلوم
بعد از آن ملاحظه نمایند خطی که کوکبی از آن کوکب چون شعری
مثلا و سمت چشم را بداند بر عصاره بر مثل ارتفاع آن از اجزاء
ارتفاع گذارند و جهت آن متوجه شده اند و تقصیر ملاحظه نمایند
که خط شعاع در آن حال بر کدام کوکب واقع میشود و بر هر کوکبی
آن کوکب شعری بمانی خواهد بود و همچنین یک بار از آن کوکب مثبت
بر عکس ملاحظه نمایند که بر کدام منقطع افتاده و عمل تمام
رسانند تا هر کوکب خط عکس مثبت است شناخته شود
نمایند که در شناختن عکس زمانی که باشد که مثبت باشد
و شناختن کوکب این طریق از صحت نباشد و اگر زانها
آن قریب باشد شناختن از طریق در کمال سهولت و آسانیست
و این رساله بر سهولت و آسانی است و تمام یافت و الکلی

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله الذي يمد يده بالخير والبركة في كل شأن من شأنا
 على سبيل ما يحب ويختار ويحبسه قدرته على كل شيء والصلوة
 والسلام على الله الأجل والأكبر والعلو والجلال والقدرة والجلال والقدرة
 واللامع السيار بعد اذ ادى شأني قدوة في كل شأن من شأنا
 انقلبه الى حاله كما يشاء من حيث يشاء وقدرته وادواته
 كما يفعل الله ما يشاء ويحكم ما يريد في كل شأن من شأنا
 وادواته برصانه وقدرته وبما يشاء من حيث يشاء
 له قلب والى السمع وهو شهيد في كل شأن من شأنا
 ما لا يحيط به الابصار والافهام في كل شأن من شأنا
 على الخصوص من اسماؤه عرج سبحان الذي يرحم
 اصطفى جعفر بن محمد مصطفى وادخله في ائمة فاضلات
 بروضة فاهرا وادخله في ائمة عظام في كل شأن من شأنا
 حتى يخرج من على السبيل في كل شأن من شأنا

توفيق في ادي ودي مبادي خلق شمس ردا انما انوار ان طائفة جهات
 ودعوى من طائفة وبروخته شد بدین غریب که از ساله **والله اعلم**
 ابوابه انما ان طائفة وبروخته شد بدین غریب که از ساله **والله اعلم**
 بدین که از کتاب **مبادی** انوار شمس ردا انما انوار ان طائفة جهات
 وخلق بر من انوار وروغرات بروخته شد بدین غریب که از ساله **والله اعلم**
 المخرج جواهر مبادی وروغرات بروخته شد بدین غریب که از ساله **والله اعلم**
 بدین که از کتاب **مبادی** انوار شمس ردا انما انوار ان طائفة جهات
 سنین عالم دار عالمان چون در روش که اندیشیدیم و **فمنها ما**
 ما من احکام موالید ما لا ما لا یفهم کما من یفهم کما من یفهم کما من یفهم
 الطائفة انما ان طائفة وبروخته شد بدین غریب که از ساله **والله اعلم**
 انما ان طائفة وبروخته شد بدین غریب که از ساله **والله اعلم**
 انما ان طائفة وبروخته شد بدین غریب که از ساله **والله اعلم**
 وشمس واران مبادی حکمت بروی سید وید که منجهان افروز سید
 که سید سید بروی سید وید که منجهان افروز سید
 اکمال بدرو و فی غایله بهت و فطرت بدین و بیاضت نهاده و فطرت
 خواهد و سید وید که منجهان افروز سید وید که منجهان افروز سید
 حدام اسف الام دستور الام ملائکه الام شرافت و اعجاز الوزاره و در کس
 فطرت و دره الام ملائکه الام شرافت و اعجاز الوزاره و در کس

در نکات غریبه و فوائد اختیارات و بعد از توضیح حضرت شیخ میرود در مقام
کتاب چون الله الملك الوهاب **مقدمه** در تشریح اختیار و موضوع و مبادی
و فوائد آن مثل پرسه فصل اول در تشریح اختیار صاحب و ضامن و **مقدمه**
که اختیار پیدا کردن وقت معوض است جهت محلی که مناسب آن باشد نزد **مقدمه**
محقق است آنکه حکیم داخل کما کوشا گوید اختیار سعادت و فقیه غفار بود که آنوقت
مواظف مطلوب مقصود باشد و ملاحت صاحب غرض را پیدا کند طالع مازنی
پسندیده و امام علامه شرف المله و الدین الرازی قدس سره فرموده که اختیار
عبادت است از دیگران و فقی که آن بهترین و قضا باشد که باخته شود از او
که مواظف مقصود روی بود در آن مدت که آن وقت که در روی طلبند حاصل
این تعریفان همان است که اختیار طلبند معوض مناسب مطلوب مواظف مقصود و **مقدمه**
کتابه الختم کرده است که اختیار کردن از بدین منبع است برای غذا کارها
زمین حکم آن کار بروق آن مزاج حاصل الی کار آن کار و وقت آن مزاج کرده
شود و بدین سبب واجب است که تحت در اسباب طبعین کارها تا مایه نمایند و
از مبادی یا بنویسد که آن هم از جمله کمالات است که ممکن باشد آنکه اختیار
کنند تا مایه بران مرتبه که در دوران اختیار از آن مزایا و فواید است که چون
برای کسی اختیار می کند که طالع آن که معلوم باشد باید که اول در طالع اصل
و انشاء لغوی آن نظر کند که بران مهم و دلالت با نفع و نقص و اختیار
نزد و میباید از او بپایه دیگر در طالع او برتر و به دلیل است تا آنکه آن دلیل تمام

باشد آنکه در اختیار آن شیخ باید و الا در آن حوض باید که تا حال طالع نگردد باشد
و تصدیق اوقات ننموده و اگر طالع اصل معلوم باشد طالع مستند را تمام مقام طالع اصل
دارند بر طالع که در رساله منال عطار مذکور شده و هم حکیم سمیع را فرموده است
که سلطان معز الدین بخیر فاضل ناوا الله برهان بخیر از آنکه در اختیار ساعت معین
و در آن اختیار همان اهل انجمن است تا از عظمای افتاد و تا بر یک اختیار اتفاق افتاد
و بعد از اختیار سلطان از آن سفر پنهانی افتاد و فقیه غریب فرموده که ریح انشا
صلی الله علیه و آله و سلم فرمود که از روی طالع اصل و انشاء خوبیل یا و انشاء بدیل
تا این معنی خواهد یافت تا اینهمه ریح نگشاید و در بعضی از کتب اخبار
مستور است که چون حکم در طالع و ذوالقرنین هیچ ولایت ندیدند بر سفر و دل
مخوفی نیزه در طالع بود قریب مسال اجازت ندادند که سفر کند و اختیار او
موقوف و استند و او بر چون صورت مال معلوم کرده بود از سخن حکم عدل و حق
مقدمه در موضوع و مبادی این علم موضوع هر علمی آن چیز باشد که در آن
علم از عوارض و اشیاء آن بحث کنند چنانچه در علم طب از احوال بدن انسان از **حقیقت**
صفت و مرض و موضوع این علم اخلاق و کواکب است از آن روی که از خود و فعل
ارندان خبر داد اختیار بر او آن کرده باشند و مبادی هر علمی آن باشد که موضوع
علیه شیخ باشد و مسائل آن علم و مبادی این علم بران جمله که امام آورده است
ضمایم و خبر به بود و قضا بای مقبول و همین مجربات و خبر خارج مذهب
مجموع است که چند نفر است که هرگاه قضا صاحب طالع متصل باشد بگویند

از سبابت هرینه باید که این از فصل گذشت که کوکلی از نواب که بر مزاج کوکلی از
باشد از مقصود حاصل کرد و معلوم است که بجز بر معرفت طبایع ستارگان نایبه
نرسد زیرا که برین شرطی و محلی بختی است که بل فعل از این کوکلی در یکد وجه
باز داده باشند و این وقتی ممکن باشد که بیدان و فاکت که نواب در دو وجه
نام کند و معر است که بل و دره ایشان بقول هیچ در دست و چهار هنر ایشان
تقریباً نام شود پس بجز بر احوال ایشان و فاکت که در طبایع ستارگان
نایبه معلوم است بر وجهی الهام محیط فهم در نایبه و این از قبیل مقبول است
پس بحق که در معادای این علم بقضای مایه و بر حاجت است بجز بفضای
عجیب **مفاتیح** در نایبه اختیار و نایب است قبل از مقصود نموده و مفید که
که در ظهور نایبه مفید باشد بدانکه حکیم بطریق حدیث آورده است که انما
یقتضی بالاختیار و اذکانت هوه الوقت زایده علی فصل ما بین القوامین
فاما اذکانت مقصود عند قلبی ظاهر از اختیار و انکان مابین اختیار و نایبه
الی اصلاح و خواصه ضلالتین قدس سر و در شرح این کلامه باید که هرگز
که هر دو لایق و معبود باشد و قوی بود صاحب این طالع را نظری نبود که
معاونت و جوار و هر طالع که در لایق او محض و ضعیف باشد خداوندان
طالع را مانند می بود در شرف و شقاوت و این هر دو اخیر موجود باشد نایبه
الوجود پس اگر طالع را در لایق از هر دو ضعیف بود و بعد از نکاح و نایبه بر
هر حال که بران ذکر کرد از انضمام که لایق خوانند چون جهت شخصی اختیار

کنت

کنند که طالع اصلی باشد و طالع غیبی لایق باشد و با هم که اختیار و ان با هم
کنند و هر یک را قوی باشد پس اگر قوامین اختیار و طالع اصلی و غیبی را در شرف
معاونت و معادای باشند و معاونت اختیار و طالع اصلی و غیبی را در شرف
کس اختیار و در غایت قوت باشد و اگر قوامین در همین طرف شقاوت
باشند و معاونت اختیار و در شرف تفاوت زیادت باشد همچنان باشد که
اول اما اگر طاعت اختیار و طالع اصلی و غایت تفاوت باشد از ان اختیار و معاونت
محسوس نشود و اگر کمتر از ان باشد همچنان و اگر چه در هر دو صورت استعمال
اختیار و قوی و اصلاح باشد و بر این قیاس باید که در طالع کمال قوام در شرف
بود و دیگر قوام در طرف یا هر دو طرف غیبت باشد و حکیم احمد
در شرح این کلامه برادر که چون که لایق طالع شخصی قوت اختیار و ضعیف باشد
در صلاح حال صاحب اختیار و مفید و اگر مختلف باشند بر یکدیگر غلبه
کنند و بجز قوی تر بود قوت و ظاهر کرد زیرا که صاحب اختیار بن مانند
و اختیار و ان هر دو صورت است که در این در ابتدا از غلبه بود و بجز اختیار و قوت
در ابتدا و در آن صحیح مایه بحث بر روی نگاه دارد و اگر صحیح نماید بدینرا اختیار
باز آورد و اگر بن بر روی غلبه کند اثر وی در بن هیچ بدین نایب اگر چه اندک از
پیماری کند همچنان طالع وقت اختیار و طالع اصلی و لایق و با بر اینها طالع
مقبول از سد قسم بیرون نبود و هر دو سعد باشند یا هر دو محض باشند یا
سعد و دیگر محض اگر هر دو سعد باشند هرینه سعادت عظیم حاصل شود و اگر

هر دو نفر باشند و یک نفر شخصی را بداند و اگر یکی باشد و یکی بعد
 این نیز بر سه قسم است یا سعادتی باشد یا غرضی یا غرضی باشد که بعد
 غالب باشد از روی برآوردن غرضی بود دفع آن غرضی بکند و آنچه
 اید به حصول سعادت شود و اگر غرضی غرضی باشد از روی اسباب سعادت
 سادی باشند غرض سعادت بکند و آنچه حاصل اید به حصول سعادت زیادت
 مدی حصول غرضی کرد و اگر هر دو معنای باشند آن شخص را در سعادت حاصل
 اید و غرضی چون این فایده معلوم است ظاهر شد که اختیار یک معنی
 زیرا که اگر طالع اصل با وجهی با طالع غرضی را یک باشد و طالع اختیار کرد و
 سعادت بود بدان پیوند هر دو سعادت زیادت کرد و اگر این طالع با طالع
 طالع اختیار کند غایت معبود بود آن غرضی و از این که دانند باشد که سبب
 مزید سعادت کرد پس اختیار کردن نزدیک حقلا هم بهات بود و الله اعلم
 بالصواب **الفصل الاول** در بیان شرایط کلیه اختیارات و آنچه احراز از آن لازم
 باشد و آنچه سبب اختیار کمال بود و این مقاله نیز بر سه فصل انشاء دارد
فصل اول در شرایط کلیه که اختیار بر آن نشاید که هر یک از این شرایط کلیه اختیار
 هفت است چنانچه سلطان الحکام است و البشیر خواجه نصیر الخ و الدین محمد
 طوسی روح الله و محمد از این بنسب نظم فرموده است اختیار هر چه
 هفت شرط و پنجائی تا بود که در توبه و این همین دان منفرد حال مه
 معبود با بدعا است صاحبش حال طالع صاحبش صاحبش غرضی است غرضی

و این هفت شرط است که چون وقت سعادت کند و غایت مجموع لازم باشد
 شرایط اولی صلاح حال فرد این بر شرایط دیگر مقدم است و جمیع اختیارات
 از برای آنکه او نیز بکترین ستادگان است بر زمین و تاثیر او در این عالم زودتر
 و بسیار زودتر از دیگر ستادگان اما آنکه که نیم تاثیر او زودتر در این شبهه
 نیست که هر یک از این هفت از حركات دیگر که اول است و حوادث عالم بموجب
 مجدد دیگر در این تفاوت این حوادث هر یک از این هفت در این تفاوت دیگر
 آنکه قرائن غایت سرعت حرکت انوار ستادگان بکند بگویند که در این تفاوت
 ایشان پس حدوث حوادث کرد و بر روی اما آنکه که نیم تاثیر فرد این
 عالم را در این نیز از غایت وضوح احتیاج بشرح ندارد مثلاً در این تفاوت
 میوهها از شمع او تاثیرش در کائنات و سبب کام و نوله شدن چون بر
 او بهایخ رسد بسیار ظاهر است دیگر از تاثیر این است که چون از اجتماع
 روی با استقبال نهاد در این محل بعضی از را بداند نور کویند تا رسیدن
 استقبال هر باقی و غلبه کرد و بدوند باین چون نهند در روی طوفی
 بد بداید با ناله هله و از آنکه بگویند باین و چون ماه از استقبال باز کرد
 تا با اجتماع در این اوقات هر دسته و غلبه که بدوند و بر نند روی
 جاف روی بد بد نیاید و بکند و حال با ناله این بحریب دیگر وقت آنکه
 ماه را با افتاب یا اجتماع با استقبال را باشد معروض راضی و فکله یافت
 از اوقات دیگر و چون این دو وقت گذرد بهتر کرد و دیگر در روز اجتماع

و باقی برین قیاس دان از مشهور است اول آنکه تا خط بود بطالع اما اگر کمتر بود
 باید که از مقابل و تریم تا خط بود و آنکه تا خط باشد حاجت چنانچه از کتاب
 بیانش و عطا و تبایح است آنکه تا خط باشد صاحب طالع کرد و در وجه آورده است
 که نظر ندارد حاجت که اگر کوبی که بگوید و خط و خط طالع بهتر باشد از نظر او
 بطالع و حکم و شاه ده معنی بر این رفته است **هفتم** آنکه قوی حال بود و خط
 خویش بود **هشتم** آنکه از خوش و ضعف سلیم بود و **نهم** یا دیگر مزاجی بود و
 میان خداوند حاجت و خداوند طالع اصل صاحب اختیار و خداوند طالع
 اختیار کرد و دلیل حسن حاجت باشد **ط** **هفتم** صلاح بیت العزیز است خاندان غلق
 بهم مطلوب داشته باشد چنانچه چهارم در هفت را و غم سفر و آدم عالم حال
 و اشغال را و مانند این و از سه وجه است اول آنکه در خانه ملت و عدل
 قوی حال بود یا تا خط باشد **دوم** یا دیگر خانه طاعت در اصل طالع و موافق
 بوده باشد و قوی حال **سوم** یا دیگر خانه حاجت از خانه اصل حاجت اختیار است
 نباشد و در صلاح حال کوبی که بگوید و خط و خداوند را و استقصا باید
 که حکم کند از چون خانه خیر و خداوند را و نیا باشد صلاحیت دیگر اینها
 هیچ سود ندارد و فایده ندارد و همه علم **صلح** در این چهارم از این
 لازم باشد بدانکه چهارم را که در اختیار است از این اختیار باید نمود و از این حد
 کلیه کوبید چنانچه در اصل سابق را در وقت کلیه کوبید و از این وقت
 نجات است **اول** حد را با دیگر از آنکه ماه در طالع باشد خاصه در شب و در بیج و در

که چون ماه مسعود بود و در طالع باشد این هفت را داشته اند و حکم فایده
 بیغیب بن هفت کند و هیچ وجه چنان ندارد بودن قدر طالع و کوبید
 در مضاد و دارد با طالع و بعضی از حکم که از آنچون ماه در غایت تری
 و قابلیت قبول ندارد یعنی باجمه از سعادت و خوشی و زود روی
 بد باید بدین فنی که در طالع باشد تفسیرهای عظیم در این است که کوبید
 کرد و بعضی کوبید بودن قدر طالع چنان است چه او در طالع طبعیت
 دارد و در هر طالع که مذکور نیست و او معشر را اختیار و خاصه قدر طالع
 چنان ندارد و در بودن شهر در طالع نیز خلاف کرد و اما اگر چنان رود از آنکه
 بودن شخص در طالع و بعضی چنان ندارد و خواست که بودن هیچ نیز در طالع
 اختیار و سبب است و این را می نویسد خاطر یکی از فضیلت بدین حال
 اما او که بدست از قول حکم آن چنان در شریعت است که بود بطالع اند
 ضرر است این کار چنان از آن چنین با خطر است که اندر در طالع
 خور است **دوم** حد را با دیگر از آنکه ماه از طالع ماضی باشد پس حد
 کرد از حاجت ماه ماضی باشد در اول ماه و اول روز **هشتم** حد را با دیگر
 کرد از حاجت قریب از سر ماه و آخر روز **نهم** حد را با دیگر از آنکه ماه را
 با خداوند نذر و نظر عدوت باشد چه دلیل مضاد و خصوصیت بود
 در آن کار و کارهای نان مهمل باشد شهر حد را با دیگر از آنکه غیب
 و در طالع باشد از خانه طاعت یا اخبار یا ماه یا با کوبی که در طالع **هفتم**

المرادف

[illegible]

اندر این ماه از حقایق از آنها است مرخص و انصال بدو خاصه از مفاد از تریع ^{دهم}
حد و باید کرد از آنها است و اصل انصال او دیگر بود کالت کند بر غایت تهای
سوی امر حد و باید کرد از غنوت خزان یعنی چون اجتماع در جوق ان علون
واضح شود تا اجتماع دیگر و گفتار انداخت استقبالی از جلالی انداخت حد باید
کرد و اگر در وقت باشد غنوت از ان اختیار از غنوت با عیبت اما اگر خزان
سعدین در آن جزو بوده باشد و غنوت سوی ان باشد ان غنوت را بل شو
وان ماه کادها را انشای باشد ^{سی} دیگر حد و باید کرد از انکه حد و اند عالم
یا کوکب الیه من صاحب الحاحنا حد و انداخته فرغید باشد که عاقبت ان ^{کاد}
جزو ^{سی} حد و باید کرد از انکه بزرگ بقا به زحل بود یا تریع در یکت
مشتری بدعالمی بود در سنه در هر بدعالمی از برای انکه در وضع بروج این کوکب را
با فرجه این نظر است پس بوقت اختیار نشاید که چون ان کوکب غنوت بود قریبا
با او همان نظر باشد که غنوت مضاعف کرد و بعضی نظر سعدین را در این
عمل جایزه استندند و حکم غنوتی این قول را پسندید و حق اینست که چون
در اصل وضع قریبا سعدین همین نظر است و در اختیار نیز همین نظر بود ^{سعدین}
قوی عالی باشند در معادلت بفرزاید و اگر بدعالمی باشند هنوز از معاد
جزئی باقی مانده ^{سی} دیگر حد و باید کرد از انکه در انظر و ماه از غنوت بود و در وقت
خزان که ان بهتر باشد ^{سی} دیگر حد و باید کرد از انصال ماه غنوت مکرر ان غنوت
قوی عالی باشد و او را انهادنی باشد در این ماه چنانچه حد و انداخته

وی بود که ان کاه دلیل حصول مراد باشد اما پس از غنوت و رضای خدا
صاحب ^{سی} دیگر حد و باید کرد از غنوت اجتماع در طریقه محترمه یعنی چون
جزو اجتماع از خود زهم در جوق ان باشد تا سه در جوق عجب در ان
ماه از استبدادی کادها اجتماع باید کرد که بالای خزان و ^{سی} و منضم
حد و باید کرد از استبدادی بود چون اجتماع در اول روز یا در اوایل
باشند انست ^{سی} دیگر حد و باید کرد از انکه حد و انداخته استقبالی
در آخر روز یا آخر سال بوده باشد باشه انست زحل ^{سی} دیگر حد و باید
کرد از شهادت سهم زحل و سهم ^{سی} دیگر حد و انداخته و ندان انشان به ام
حاجت و حاجت حد و ندان و انیت انست در ان اختیار از ان حد
کردن لازم است ^{فصل سی} در انچه بسبب ان اختیار باشد و ان
هفته نوع است ^{نوع اول} انچه خلق استند انست و انشای امور و
و این بار اصل تمام دارد و ملاحظه حال اجتماع و استقبالی مقدم
با احوال قریب و انچه ان بود که جزو مقدم در طالع احیاناً از سه حال بود
نباشد یا در او نادر باشد یا در مایل یا در زایل اما چون جزو مقدم
در یکی از او نادر باشد عالی از انست که در ان اجتماع با استقبالی
با سعدی بوده است یا با غنوت یا فارغ بوده از انصال سعد و محکم
با سعدی بوده باشد و بعد از انظر و از ان بعدی دیگر پوست دلیل
خوبی ان کار بود هم در اینست و انهم در انهم و اگر بخوبی موافقت باشد دلیل

روی بفرمانده و هر یکی از آن سفیر صدوی و منصوری بکاست پس اگر کسی
باین وقت اختیار کند مناسباً از ایشان بفرمانده **مستحق** این حق
دارند باینکه اعتبار احوال مهم از آن که آن کمال اختیار است حکما گفته اند باین
اختیار از آنست که مهم الساده و عامه را باید باشد و خداوند هم الساده و حق ال
وان هم که منسوب است بدان حاجت که مطلوب این اختیار است معبود است
و رعایت حال هم البقیه خداوند و نیز باید که از ملاحظه هم البقیه هم البقیه هم البقیه
و خداوند از اینان غافل نباشد و در وقت آنکه خداوند هم الساده و عامه را
باشد از طالع هم مضرت حاصل نشود چون هم الساده و عامه را ناظر باشد که
صاحب هم الساده را از طالع العسل یا هم الساده را اختیار و یاد یکی از آن را
نهند باینست مستوره باشد اما شرط آن که کوکب سعد یا صغیر بود اما اگر
غیر اینها بود در مایه نادر اولی بود **مستحق** این حق تعلق بقرائن و احوال
و اینها را و همی ملت دارد و باید که باری خواهد شد و نادر و در هاله آنها
که در حق و سالیهای عا که گفته اند ایشان را در اختیار تمام است و باید که
هر کوکی را که بوقت قرآن صغری قوی حال بوده باشد و اختیار تر خوب
حال باشد در وضعی خود و کوکی که در حق و سالی قوی حال بوده باشد
اینها نیز همچنان باید اعلام **مستحق** این حق تعلق بقرائن و احوال و در طالع
اختیار و اگر طالع سال را خانه حاجت سازی و در نقص و حاصل کرد و در **مستحق**
این حق تعلق با اجتماع و استقبال و در باینکه اجتماعات و استقبال از آنرا اختیار

از کتاب

از کتاب است و حدی که گفته اند از آن برج که اجتماع استقبال در وی اتفاق
افتد باین طالع باشد و خانه دوم بجای بیت المال و هم برین قیاس است
و دیگر اعتبار باید کرد پس چون خواهی که بعد از اجتماع با استقبال کار کنی
بعد کن تا بجای قرطالع وقت بر می آید باینکه آن کار چنانچه برای تو اختیار
کرده شود باید که موضوع قرطالع وقت خانه چهارم باشد از روح اجتماع با
استقبال مقدم و باقی برین قیاس و گفته اند باید که در لای فلکی در وقت
اختیار و موافق باشند با لای فلکی در وقت اجتماع با استقبال میران
دکالت کند بر کمال آن کار و باید که سعد بر آن در اختیار آن رعایت میکند
سعدی باشد که در وقت اجتماع با استقبال مقدم منوطی بوده باشد
و اگر چنانچه از سعد خداوند حدی باشد که اجتماع با استقبال در وی دفع
بوده باشد بهتر بود و در طالع شاهی آورده است که بهترین اجتماعها آن باشد
که باشد اوست معبود باشد بخصیض شری چنین وضع دلال کند بر صلاح
حال کارها در آن ماه و گفته اند بهتر است که اجتماع با استقبال در برجی بوده
باشد که طالع صاحب اختیار بود و در اختیار آن باید که خداوند و در اجتماع
با استقبال قوی حال باشد که آن دلال بر تمام آن کار و بقاء و دوام کند
و باید که از رابضه اجتماع با استقبال در وضع شکو باشد از طالع
و بطالع ناظر و باید که خداوند بر مقدم در و ندهای طالع اختیار باشد
یا در خانه و شرف خود یاد و حد و معبود که دلال کند بر صلاح حال کارها

دو اتمه که کلات برقیب آن کار کنند بعد از آنکه لایک بدو هر یک از این جمیع
باشند بعد از آنکه در این جمیع کارها اختراع در غایب است و ساعده عظیمه
دو غایب است که چون قرار افتاد بر سر و لبه درجه شود و رسد
ابتدا کند بر سر و لبه و در این جمیع کارها اختراع در غایب است و ساعده عظیمه
از ماه موافق است بر کارهای بر سر و لبه و در این جمیع کارها اختراع در غایب است و ساعده عظیمه
خصوصیت با حشر و عمارت و در این جمیع کارها اختراع در غایب است و ساعده عظیمه
و شوار قیام نمودن و در این جمیع کارها اختراع در غایب است و ساعده عظیمه
پس در هر هفته اختیار در کارهای بر سر و لبه و در این جمیع کارها اختراع در غایب است و ساعده عظیمه
نکته در این جمیع کارها اختراع در غایب است و ساعده عظیمه
هر کار و در این جمیع کارها اختراع در غایب است و ساعده عظیمه
حرارت و پروت نشاید و در این جمیع کارها اختراع در غایب است و ساعده عظیمه
از طالع شمسی بمانی و در این جمیع کارها اختراع در غایب است و ساعده عظیمه
و بر این قیاس در رعایت این وضع دقیقه نامرعی نباید گذاشت مگر یکی از این
مهمان ضرورت باشد و در این جمیع کارها اختراع در غایب است و ساعده عظیمه
دفع ضرورت باشد و در این جمیع کارها اختراع در غایب است و ساعده عظیمه
در اختیار از تمام است پس باید که ملاحظه آن کرده شود چنانچه کارهای
ساعات شمسی اختیار کنند و اعمال سلطان از ساعت افتاد و عمارت و
رعایت ساعده که بعد از ساعات است لغت بود باید نمود و آن چنان است

که بعد از ساعات است دو اتمه ساعده و دیگر نصف زهر است و از شایسته
بود عمارت زهر و بر این ساعات دیگر نصف عمارت است
و از این ساعات کارهای عمارت و در این جمیع کارها اختراع در غایب است و ساعده عظیمه
علیه در عمارت است و در این جمیع کارها اختراع در غایب است و ساعده عظیمه
ملاحظه کیفیت بر سر و لبه و در این جمیع کارها اختراع در غایب است و ساعده عظیمه
اگر از این قبیل است که بر سر و لبه و در این جمیع کارها اختراع در غایب است و ساعده عظیمه
ان بر سر و لبه و در این جمیع کارها اختراع در غایب است و ساعده عظیمه
نصف قوی تر جدی است پس سلطان و میزان با عدالت از دین تراست و آن
زهر حال است و اگر کارها بود که با بار بر این ساعات و در این جمیع کارها اختراع در غایب است و ساعده عظیمه
باز ملاحظه است و در این جمیع کارها اختراع در غایب است و ساعده عظیمه
تر و در این جمیع کارها اختراع در غایب است و ساعده عظیمه
باشند چون شرکت و مانند آن در بر سر و لبه و در این جمیع کارها اختراع در غایب است و ساعده عظیمه
بوقت اختیار و در این جمیع کارها اختراع در غایب است و ساعده عظیمه
پایه یا در خصوص این محلی نظر آنکه در این جمیع کارها اختراع در غایب است و ساعده عظیمه
منقلب بود باید که جهت کند تا خدای تعالی و در این جمیع کارها اختراع در غایب است و ساعده عظیمه
بر سر و لبه و در این جمیع کارها اختراع در غایب است و ساعده عظیمه
قر و بر سر و لبه و در این جمیع کارها اختراع در غایب است و ساعده عظیمه
همان باز رود که بوده باشد و گفته اند که کارهای عظیم را بر این ساعات و در این جمیع کارها اختراع در غایب است و ساعده عظیمه

وکارهای جزئی و بزرگ که در کارهای سلاطین بروج ملوک بکار
داشت و در کارهای ملوک ملکه نادر است و خداوند شایسته است که
تمام بزرگواران و بزرگان را به این سبب و کارهای خود را بروج طبع
بسیار معصومه **فصل** در بیان احوال و عادات و عادات و عادات
اعتبار و حکم است پس باید که در هر طالع و مواضع زمین و کواکب و غیره
معهود باشد و او را به عادات و عادات او کار و باشد و عادات و عادات
و غیره و نظیر اینها که در هر طالع و مواضع زمین و کواکب و غیره
ببیند و در هر طالع و مواضع زمین و کواکب و غیره
از طالع بگوید و باید که در هر طالع و مواضع زمین و کواکب و غیره
حالات ایشان گفته شده است **فصل** در بیان احوال و عادات و عادات
در اختیار و عادات و عادات و عادات و عادات و عادات و عادات
الغرض معهود باشد و عادات و عادات و عادات و عادات و عادات و عادات
نایب که در هر طالع و مواضع زمین و کواکب و غیره
که خواهند نمود و عادات و عادات و عادات و عادات و عادات و عادات
اگر طالع بود و در هر طالع و مواضع زمین و کواکب و غیره
نزد هر طالع و عادات و عادات و عادات و عادات و عادات و عادات
اصطلاح باید کرد که در هر طالع و مواضع زمین و کواکب و غیره
اولی و ثانی باشد و عادات و عادات و عادات و عادات و عادات و عادات

عمر

عظم است **احمد بن الحلیل** گوید چون این اصطلاح واقع شود در هر جزو
از کواکب بزرگ و در عظم اول باشد و عادات و عادات و عادات و عادات
که مناسب طبع و کواکب باشد و عادات و عادات و عادات و عادات
بخوس دارد و باید که عادات و عادات و عادات و عادات و عادات و عادات
والدین در هر طالع و مواضع زمین و کواکب و غیره
و استعلاقی الموضع الذي يليه **فصل** در بیان احوال و عادات و عادات
في الدوام القدر الكافي يكويل كالحباد و در هر طالع و مواضع زمین و کواکب و غیره
دفع اقامه و ابرو و عادات و عادات و عادات و عادات و عادات و عادات
از سموم شمرند و عادات و عادات و عادات و عادات و عادات و عادات
که باقی بود و عادات و عادات و عادات و عادات و عادات و عادات
و او را از اول و عادات و عادات و عادات و عادات و عادات و عادات
تا در حصول معهود و عادات و عادات و عادات و عادات و عادات و عادات
و ان ارکان معطفا احتیاج است چه شاید که تاخیر معبر نبود تا و عادات و عادات
بصلاح اید پس حکما این را چاره کرده اند و گفته که چون بگویند سعد بن طالع
یا وسط السحاب شد و عادات و عادات و عادات و عادات و عادات و عادات
طبیعی پس بدین نیست و وی گوید این نوعی اختیار و عادات و عادات و عادات
که در وی طلب ثبات و دوام نکند چه در چند روز معهود و عادات و عادات
باطل کرد و اما ان کارها که دوام وی مطلوب باشد تمام نکند و عادات و عادات

از حق سبحانه بآنکه در دفع و شویس و کوی که چون احراز اختیار بکند و باقی
 صلاح ما را از طالع ساقط کند و سعدی و طالع بخت و از این نکته ظاهر نماید
 بود که چون قمر اینک مال توان کرد و از او را از طالع و سایر اوقات و از صاحب
 طالع و خانه حاجت خداوندش ساقط نماید و اگر ساقط شود و باید که
 از هم و باز و هم ساقط باشد و عاصمی که یکی از طالع و علی و بر سر است و باید که
 که چون در طالع اختیار بعضی از طالع اصلاح شود و در باید که هر دو را
 بیکدیگر نظر باشد که او دلیل است بر کار خوب است این اختیار و خصوصاً که
 قمر و اس و اس و علی و علی و علی که چون اصلاح فرموده بود و بود و بود
 ان دفع بدیل بود و عاصمی که ساقط و از طالع و باید که در طالع و باید که
 نماید و حق است که اگر در طالع حال باشد طالع و صاحبش را طالع و باید که
 بدیال است ساقط و طالع برین بر یکدیگر و صاحب طالع و عاصمی که
 وجود تمام معاد و در موضع مطلوب و بخت و طالع و بود و بود
 در طالع و بخت طالع و اصلاح همه و باید که در این حق و در اختیار
 همه و ساقط و خطه کرده که چون سعدی و طالع و بود و بود و باید که
 دلایل باشد و بگوید و در صورت ظاهر این متر و بود و این بود و این
 سبب اختیار باشد و از این جمله که در حصول فلائه از این طالع و ذکر کرده
 که هر کس که خواست و بخت و طالع و صاحب طالع و اختیار از این طالع و
 شود چه هر چه در اختیار از این طالع و بخت و طالع و صاحب طالع و اختیار

کتاب

کتاب الفقه و بکند که در اختیار از این طالع و بخت و طالع و صاحب طالع و اختیار
 که هر کس که در اختیار از این طالع و بخت و طالع و صاحب طالع و اختیار
 بعضی از طالع و بخت و طالع و صاحب طالع و اختیار
 نایب اختیار از این طالع و بخت و طالع و صاحب طالع و اختیار
 برتر و بخت و طالع و بخت و طالع و صاحب طالع و اختیار
 و اختیار از این طالع و بخت و طالع و صاحب طالع و اختیار
 و اختیار از این طالع و بخت و طالع و صاحب طالع و اختیار
 امام محمد بن حنفی و اختیار از این طالع و بخت و طالع و صاحب طالع و اختیار
 و غیر این رساله و بخت و طالع و بخت و طالع و صاحب طالع و اختیار
 مقاله و بخت و طالع و بخت و طالع و صاحب طالع و اختیار
 نهاده اند و از این طالع و بخت و طالع و صاحب طالع و اختیار
 افتتاح کار و بخت و طالع و بخت و طالع و صاحب طالع و اختیار
 چندین و بخت و طالع و بخت و طالع و صاحب طالع و اختیار
 طالع و بخت و طالع و بخت و طالع و صاحب طالع و اختیار
 و بخت و طالع و بخت و طالع و صاحب طالع و اختیار
 و مال و بخت و طالع و بخت و طالع و صاحب طالع و اختیار
 نگاه داشتن مال و بخت و طالع و بخت و طالع و صاحب طالع و اختیار
 از این طالع و بخت و طالع و بخت و طالع و صاحب طالع و اختیار

فقد دیدن ملوک واکا بر قلع عزیز کردن دفتر سلطان **فقد** باز دادن **فقد**
لشکر طایفه حکومت و امارت نشستن ملوک نظر کردن در کار رعایا ملوک قصد
خصوصیت سلطان دفع کردن **فقد** غاصب و کلا طاعت استقامت اهل و اشغال
دیوانی **فقد** اوقات دعا کردن قضا حاجت خواستن از ملوک واکا بر قلع
کوفتن و عقد نمودن **فقد** بر نشستن بصدقه صید بختان قضا
صید بهایم و سیاه قوسید در بکرتن قزو مرغان شکاری خریدن و فروش
فقد ساندینوز بختن و تعلیم کردن **فقد** بختن و سیاه قوسید
دباحت دادن قضا طرح عداوت نزاع انگیزدن قفس بند نهادن در مجلس
کردن **فقد** طلب کرم کردن **فقد** افتتاح کارها **فقد** طوطی و قضا است
که طالع و جانی ماه برج مستقیم طلوع باشد تا آن کار را سازان بایک **فقد**
شمالی صاعدا باشد **فقد** بایک صاحب طالع با طریا باشد تا آن شغل از دست
با تمام رسد **فقد** بایک صاحب طالع با در خانه طاعت باشد **فقد** بایک صاحب
طاعت درو ند باشد و عود بود تا آن کار زود بر آید و مشک بود و بخور
او چه ار است **فقد** بایک صاحب طالع و در یکی از او بود **فقد** بایک صاحب
طالع راجع باشد و بخور مرغ **فقد** چون صاحب طاعت شاره بخور باشد
دو این بود که در دنا است که آن خال دلان بر ناخود و عود بخور کند
حلقه بایک درواز نکند **فقد** طالع باشد در خانه طاعت با در عجا **فقد**
کدام بغایت ناپسندیده باشد **فقد** علم **فقد** بایک صاحب طاعت و در

۱ بایک **فقد** در برج ایوانی باشد **فقد** خصوصاً صاحب طاعت و صاحب طاعت
در برج باری نیره و او است و حکم شد در آن بایک آورده است که **فقد** در طاعت
مرغ **فقد** بایک بغایت ناپسندیده است اما بشرطی که بجزل متصل نبوده
بهم تر است که **فقد** در سلطان باشد **فقد** بایک از سعدین نکرد **فقد** در طاعت
دلیل زیاد **فقد** اسان **فقد** بایک **فقد** در سیوم در صبر طالع و **فقد** باشد
بایک **فقد** در طاعت بود **فقد** بایک **فقد** تا کمال طالع و حاصل آید **فقد** بایک
طالع و **فقد** بایک **فقد** بایک **فقد** بایک **فقد** بایک **فقد** بایک
متصل بود **فقد** در طاعت بود **فقد** بایک **فقد** بایک **فقد** بایک **فقد** بایک
بود **فقد** بایک **فقد** در طاعت بود **فقد** بایک **فقد** بایک **فقد** بایک
بال بود **فقد** بایک **فقد** بایک **فقد** بایک **فقد** بایک **فقد** بایک
درد و از هم افتاد بود **فقد** بایک **فقد** بایک **فقد** بایک **فقد** بایک
و محمد در آن وی **فقد** بایک **فقد** بایک **فقد** بایک **فقد** بایک
گفته است که اتصال **فقد** بایک **فقد** بایک **فقد** بایک **فقد** بایک
اختیار مکرره است **فقد** بایک **فقد** بایک **فقد** بایک **فقد** بایک
بزه **فقد** بایک **فقد** بایک **فقد** بایک **فقد** بایک **فقد** بایک
غلبه **فقد** بایک **فقد** بایک **فقد** بایک **فقد** بایک **فقد** بایک
بضعف **فقد** بایک **فقد** بایک **فقد** بایک **فقد** بایک **فقد** بایک
زهر **فقد** بایک **فقد** بایک **فقد** بایک **فقد** بایک **فقد** بایک

باد رطال بود که خط بر بدن کوشش از ناخن بود : حالیکند انقاد نه ماه بود
 خصوصاً در بروج هوای که امکان خط بر بدن بود و رطال معوق همین حال را درون
 و در آنکه که ماه استاده راجع بودند و خاص چون در هبوط بود که از دلیل
 است و آنکه انقضای ناخن بدین است شوی که از کف مشیقات وی همان
 کرد ناخن بعد از است و بجز خاصه است از است که با یکدیگر متصل باشند
 بطاردها مشیقاتی از ده روز در یکی از ظاهرهای ایشان باشد و محدودت وی بر
 الا انکه در این اختیار قدر جزا و حوت نماید در حلقه از بود این امر باید که
 مشیقات وی بخت است با یکدیگر ماه در بروج باشد که منور بدان خصوص
 که این بروج در وقت در این همان است که خواص در در آورده است که چون
 قدر بروج باشد رطوبت بدان متوجه بدان خصوص که در منور بدان
 بروج باشد و غلبه رطوبت اختصای نفس و او که در بروج است و همانند
 با حصول رطوبت افزون و استعداد نقص مودی بصری و باشد در میان
 الزم می باشد که در منور است حمل و درین مورد هم همان منسوب
 بطال مع و درین شایق تا آخر و کوشش و کوبیده اگر معدی فو حال در آن
 بروج با قهر این بدین رطال باشد : با یکدیگر ناقص النور باشد و در
 سلم بود : با یکدیگر ماه متصل باشد مشیقاتی مشی فو الارض بود و اگر
 دوازدهم در اختیار است اوده است که زهره در این بین بهر از مشیقی باشد
 خاصه رقی که زهره بطال باشد با یکدیگر قهر قهر قهر و نور از وی

که

کند که در آن دلیل بر زود وی هست : با یکدیگر که از سعدین در طالع وقت باشد
 و محدودت وی سه جفت است : بناباید که ماه مقارن افق باشد : نه با
 که در بروج و مقابل بود که کوشش از اندام برود و از آن جرات ضرر رسد
 و کشتن از نظر بود در بروج ضرر نکند : حد در از انکه قهر از صرا بود که
 بر بطو انیام آن جرات و سبب محرمت حاضر کند و شکی نبود در مشیقات
ساختن و بزرگ مشیقات وی هفت است : با یکدیگر هر دو سعد در وقت باشد
 و اگر یکدیگر در بروج بود : با یکدیگر سعدین به ماه ناظر باشند :
 با یکدیگر ماه زاید النور و العبد باشد : با یکدیگر ماه در حد و سعد بود :
 با یکدیگر صاحب طالع سعد باشد : با زاید النور و سراج الیر و در حد و صاحب
 چهارم بهر با یکدیگر قوی حال سعد باشد : با یکدیگر قهر و مسئله یکی از سعد
 باشد و محدودت وی پنج است : اذا یکدیگر بهر بروج ناظر بود خصوصاً
از و تکرار و دلیل قهر باشد : و اگر درین حال ماه در بروج ای باشد دلیل
 هلاکت اهل کشتی بود از عرفی و اگر در بروج خالی بود دلیل شکست کشتی بود
 : بناباید که ماه در و لو باشد مقابل افق : با بروج با بروج ایشان کرد لیاقت
 غایت بود : حد با یکدیگر از نودن : بروج در وسط السماء که دلیل صاحب
 کشتی است و با حادی عشر که دلیل مال اوست و از این بین هم در وقت عمل کشتی
 و هم در وقت کوبه و کشتی و هم در وقت کشتی و با افکندن غافل نباید
 بود که وی دلیل تسلط و زدن است بر کشتی و بودن بروج در غیر این و خانه

کثر صفت رسانند تا بیک کواکب که برین سطح زمین چون طلب العزیز
 و راس القول و در آن وقت که اسد مقدور باشد با طالع و ماه و غیره
 و غایت که او دلیل وقت گشت باشد با این دو است هفتاد و یک
 از او تا در سطح زمین باشد که او دلیل باشد که کوی بودیم کوی را بیک
 بیک ماه و طالع هر دو دلیل اند بر کوی و خداوند عالم دلالت کند بر آن کوی
 و کهنه اما چنانکه دلیل است بر روی کوی و نور بر جایگاه نشستن بر کوی
 بر کنارهای او و سلطان بر روی دلهای او و اسد بر وجه او و سنبله شکم
 او که در است و میزان جانب او و عقرب بر جبهه های او و قوس باریان او
 و جدی صند و در دو خوانه او و حوت بنا را او بر این جهت از این جهت
 کن به او و صانع آن خانه و معبود چون آنچه معلوم شد بیک در شرط
 جزیه او چهار است بیک که هر دو سعد ناظر باشند با طالع بیک که برین
 متصل باشند بعدین بیک که ماه با عطا و باشد و عطا در دنیا حال
 بود و بیک که در اول عمل باشد یا در وسط بود یا در آخر جزا یا در میان
 یا در وسط سبب را در اول میزان یا در میان عقرب یا بر جدی یا در دلو
 سعدی بوی ناظر بود و محذورات وی نیز چهار است از آنکه بر نحس
 و او تا طالع باشد خصوصاً در وسط السوء که دلیل بر ماندن یا غریب
 شدن باشد و او تا درین نیز باشد تا بیک که ماه و قوس و حوت با
 حذر کند از بودن بر سطح و غایت و طاری که آن دلیل باشد که آن

باشد که کوی بودن تا بیک که طالع و معبود و نحس باشد که خطی است در سم
 و کوی بر سطح زمین که در طالع او چهار است بیک که جای ماه و طالع و برین تا
 باشند و معبود بیک که برین با آن باشند از نحس بیک که در ماه و غیره
 و او تا باشد و بیک که در طالع و غایت و طالع و ساعت کوی معبود درین
 او تا باشد که او دلیل باشد که کوی باشد و معبود در آن است و اینها باشد
 و دیگر آنکه تا بیک که بر سطح و وسط السوء و بیت الرجا باشد با نهم صانع و قوس
 و مشرطان و وی پنج است بیک که ماه و در بر جاری باشد بیک که در جانب
 و طالع ناظر باشد بودن بیک که صاحب طالع صاعد باشد بیک که برین
 از سعد بن متصل بود و بر اتصال که باشد بیک که در برج محده باشد
 و دیگر آنکه مستقیم الطالع بود و معبود و وی است که تا بیک که در برج
 او باشد تا نهم صانع که بر مشرطان و وی افزوده است بیک که او تا در ربعه
 از نحس و طالع باشد بیک که جای ماه و برج و سعد بن باشد بیک که طالع
 یکی از برج محده بود بیک که صاحب طالع در عاشر یا حادی عشر بود
 بیک که ماه با فائز مشرطی ناظر بود بودن بیک که طالع اجتماع استصال
 مقدم معبود باشد بیک که صاحب طالع خرم مقدم معبود باشد بیک که
 طالع و جای ماه و برج افق باشد بیک که طالع و وقت و قوی باشد که از طالع
 بر نهم مقدم بیک که در از سعد بن صنف شده باشد و بعدی متصل بود
 بیک که عطا و معبود و قوی حال باشد بیک که در خوانه و در میان برین معبود

با یکدیگر در بروج مستقیم الطالع باشد با یکدیگر در اعراض غیر صالح حال نفس
 رعایت کند و در اعراضی صالح حال قریه با یکدیگر در اعراضی غیر صالح حال نفس
 این است در این ملاحظه که چنانچه اگر عمل در جزیهای بعضی از اوقات در جزی
 مصالح و مفیدات و فسادات با یکدیگر در جزیها بود و اگر عمل در جزیهای غیر
 میکند چون شخص در مسیح با یکدیگر در اعراض متصل بود و از نسبت با یکدیگر
 و اگر عمل در جزیهای سیاه میکند چون این وسیع اتصال در متصل با یکدیگر با یکدیگر
 و اگر عمل در جزیهای ملون کند با یکدیگر در مقدار پیوند ناموافق بود و اگر عمل در جزی
 و متصل با یکدیگر در جزی متصل در آنکه نظر صورت در جزی که هر جزی در حال بود
 و محذور است و رعایت است از آنکه که مقدار شخص بود به هر یک از آنکه در جزی
 الطالع باشد حدیث از آنکه طالع معنوس بود و معنی بود که معانی طالع طالع
 و مقدار خفین باشد یا از آنکه باشد بود به هر یک از آنکه طالع و طالع باشد
 نیز نباید کرد و نشان که خداوند طالع معنوس ظاهر است و ظاهر شد و با یکدیگر
 نیز از طالع وقت ملاحظه باشند و نشان که این عمل در ساعات است که هم
 بزبان آورده و نیز از آنکه تمام فرسود خردن جزیها در این با
 علی ایحال با یکدیگر اما از آن وقت که از اجتماع باز کرد تا وسیع اول دلیل بود در
 و اتصال در مصالح و از وسیع اول تا مقابله دلیل بود بر حصول مقصود یا بعد
 از مقابله تا وسیع اول است که در یکوی الفری و از وسیع تا مقابله و نیز
 باشد و نیز در جزیها به همان گفته اند و دلیل است که کوی که قرار در جزی

نایب

شده باشد دلیل این است که کوی که قبل و متصل بود دلیل فزونی و اگر فزونی و
 اتصال و اتصال باشد طالع و مقدار و نشان که هر دو دلیل اند بر فزونی و
 غار و صاحبش بر فزونی و وسط الساه بر فزونی و در آنکه از وسیع و از هر یک که با
 پس در جزی و در وقت علامه لایحه این را با یکدیگر در هر یک از این جزیها بود
 مزین با یکدیگر ساخت اما در جزیها علی الفصل است شریک است اما که راه در بروج
 مستقیم باشد که فزونی را فاند با یکدیگر در جزیها با یکدیگر در جزیها با یکدیگر
 الساه و در فزونی بود متصل به جزی و اگر در فزونی باشد فزونی را
 پس از فزونی شده نفع بود با یکدیگر در جزیها بود متصل بود و از جزیها بود
 با یکدیگر در جزیها و کمال باشند با یکدیگر در جزیها در ساقط باشد
 با یکدیگر ملاحظه که راهی نزدیک یکدیگر در جزیها باشد و موضع فزونی طالع فزونی
 با یکدیگر و اگر کوی و جزی و اگر ضایع و عقاب بود و جزی و باقی با یکدیگر و طالع
 ملاحظه در باب آنکه اندک خواهد شد با یکدیگر که کوی طالع معنوس باشد
 و جزیها است از آنکه با یکدیگر در جزیها معنوس باشد که فزونی را فزونی
 نایب که فزونی را فزونی باشد که فزونی طالع فزونی حاکم در آنکه
 فزونی طالع فزونی باشد و متصل به جزی که جزی عظیم فزونی و از جزیها
 جزیها بود که در جزیها و جزیها دلیل خصوصیت و جزیها بود و جزیها
 جزیها بود که جزیها جزیها جزیها جزیها جزیها جزیها جزیها جزیها
 باشد و جزیها جزیها جزیها جزیها جزیها جزیها جزیها جزیها جزیها

ناظران و شنیده را بهر بود با یکدیگر در شرف با صلح خود بود با یکدیگر جای قیام
 بر جمع معوج باشد تا فو شده رافع رسد با یکدیگر ماه ناقص النور العاده باشد
 با میان با جمع بود با یکدیگر او دو کو که فر از یکم منفرد است و یکدیگر متصل
 بدو معوج نام بودند تا میان با جمع و منفردی و اتفاق افتد و میان بن جاسیل
 ابد با یکدیگر تلقی صاحب معمود و نوی حال باشد با یکدیگر سهم العاده تا
 بود معمود و ناظر بود از نفوس با یکدیگر صاحب طالع و در تالیفات طالع از
 نفوس و یکدیگر با جمع متصل بود با یکدیگر عطار در جمع البر و معمود باشد
 با یکدیگر عطار باشد و در وقت و در سر و است انشا با یکدیگر طالع وضع
 و موضع فرج مستقیم باشد که فو شده از زبان رسد نه با یکدیگر عطار
 تحت النخاع و باطن البر باشد حله کنند از آنکه قرار سندی یا از کرد و در حق
 بودند و بر قول اصح ابرم شرکت کردن مشروط و بی همتا است با یکدیگر
 از نادری و نیکو باشد بهر آنکه طالع دلیل اکل باشد و است که با نازی
 و آنکه کسین بشیر باشد و آنکه مال بشیر دارد و هفتم دلیل دیگر این است بودیم
 دلیل الهی جان ایشان خواهد بود و اندازد و در چهارم دلیل طاعت کار
 پس این چهار نوع معمود ما کرد و خداوند ایشان را در جاهای حق و باطن نهاد
 با یکدیگر طالع و جای ماه بروج و جسد بر باشد همان دلیل بود بر امانت و اعتقاد
 و ثبات شرکت و معنی از کما اسد و جدی را و او باشند اند و حکیم بخیر و در معنی
 شاهی آورده است که در وقت شرکت کردن اگر فر در حال باشد و در جدی افتد

نظری

خصوصاً که بعضی ناظر بود و در نور غایت کار بود و قایده حاصل از خود در وقت
 دلیل امانت و در وقت باشد و سلطان دلیل از روی عیار و جاست بود و
 در اسد و یکدیگر و منفعت باشد و در سنبله سود بسیار رسد بر ضایک دیگر
 از هم جدا باشد و در غیر آن کار هر دو بر شاهی نام دارد و در حق دلیل امانت بود
 و ناخوشی و در قوس دلیل منفعت است اما خصوصیت و در جدی هر دو از یکدیگر
 شاد شوند و اگر بعدی ناظر بود بهر باشد و در کوزبان رسد در حق
 هر دو راستی و در تالیفات معمود و در کلامی بهر باشد و از کلامی شرف نشان کند
 و نظر نفوس در کلامی شرف باشد و از کلامی شرف نشان کند بهر بین نظرها
 در این باب از است که معمود باقر باشد با در طالع با ناظر باشد از سنبله طالع
 با ماه کدیل و یکدیگر و منفعت و شادی باشد اگر خداوند خدا ماه ناظر باشد
 بهر نظر بود دلیل که ایشان بوقت مفارقت از یکدیگر را خواستند و در
 شرکت سود کنند و نظر طالع طالع طالع طالع طالع حکم دارد بهر آنکه است
 طالع در طالع باشد تا فایده باشد و عند الفروقه ناظر طالع طالع با یکدیگر
 طالع و ثانی هفتم معمود باشد خاصه شری با یکدیگر قریب النور العاده
 باشد تا هر دو در ملک و قایده رسد سهم العاده و در دوم باید بود و هم
 با سعدی محمد و در است خدا و اینها باشد اما چهارم دیگر این است که بخیر و در طالع
 باشند حله کنند از آنکه خداوند خداوند بهر ماه از مقابل و نیز معنای سنبله با ساقط با
 از آنکه در دلیل خصوصیت و ضایعت باشد و در وقت مفارقت بهر نیز از آنکه

و ماه و سه ماه و سیم ماه و طالع از نخوس و الی حدیثا صمد از نخوس و همدردان
 وی باشد از آنها باشد نیم فرسخ غلجا مشرق طاعت وی شش است اما بایک که در
 الیه باشد بایک که موضع فرج زاید بوده بایک طالع نیز بر معوج باشد
 بایک که صاحب طالع نیز در یکی از این بروج بوده بایک که طالع خدایش از نخوس دور
 باشد بایک که فریطانند باشد عطاره مشرق و سیم البروج و سائر از نخوسها
 محذورات است و اینها باشد نیم کلاه از نخوس مشرق طاعت وی هشت است
 اما بایک که مشرقی در یکی از بروج معوجه باشد بایک که فریطان عطاره بوده
 و هر دو ناقص الیه باشند بایک که خدایش وسط السماء دور باشد از نخوس باید
 که عطاره نیز از نخوس سیم بود بایک که ماه در یکی از بروج موقت باشد باید
 که صاحب طالع ناقص باشد در سیم بایک که فریطان طالع از نظر زحل الیه باشند
 اما بایک طالع از نخوس بی بود و محذورات است و اینها باشد و دیگر آنکه شاید
 که در بروج مصیقه باشد و از الیه بود در حساب که هر چه در خبره کن ظاهر شود
 بران طالع باشد نیم وقت خورشیدها مشرق طاعت وی یازده است اما بایک
 و طالع وقت باشد تا غزی موافق الیه و هر چه خورد زبان ندارد خداوند
 نیم و طالع وقت بایک که باشد خصوصا کوکبی که معدود اگر در طالع معوج
 بود موافق تر از این اگر مشرقی نیم باشد غزی که کوهم شود وین را بعد از
 اوده اگر در عماره جدی باشد متصل بشمال نیز خصوصا در محل کوشش کوه
 خوردن شکو باشد کسی را که از هر چیز بریزد بکشد و فریاد بکشد باشد متصل کو

سیر

سعدی خصوصا از هر نوع میوهها و ترها خوردن موافق و زبان ندارد
 اگر در بروج و غیر این و دلویا باشد متصل به طاعت کوشش خوردن مناسب
 چون در دوشور باشد اتصال از هر کوشش کا خوردن زبان ندارد
 چون در درمیان و دلویا باشد از هر حال قبول خوردن شتر ماهی را موافق است
 اگر در بروج است متصل بشتر ماهی تازه و شور را مناسب بود اما
 اگر در متصل باشد با فاما بر طالع از سلب خوردن فاما کوا بود زبان ندارد
 و زود بگوارد و محذورات وی است اما بایک که در طالع وقت موقت باشد
 که غذا موافق نیست حدیثا از آنکه خدایش سیم بود باشد از نخوس
 که موجب لال کرد و بایک که در نیم طالع نخوس بود که البتة خوردن را سبب
 کرد چون در در سبب باشد نخوس سیم بخور از متصل بخورد زبان دارد
 و از اعداد شوار کند و ده اگر در متصل باشد بزرگ باشد که بوده کوشش ثلث
 سوره و قبل از خوردن مضمون رسانند اگر در سیم زحل یا فاما باشد
 کوشش و خوش و انواع صیدها خوردن بد بود خصوصا اگر در راسد بود
 اگر در راسد بود نخوس و طالع هم نخوس بود و در سیم در طالع خوردن
 کوشش شکاری بسیار زبان و انواع علقها از وی بدید باید و شاید که بسته
 تمام اروج اگر در راسد بود متصل بشتر ماهی که طبع کرد باشد زبان دارد
 و معده را تباه کند اما اگر در راسد بود متصل بشتر ماهی که طبع کرد باشد خوردن
 و مغز را تباه و پوست و متصل به زحل باشد از بروت و پوست مضر

طالع ناظر باشد باید که عطارد طالع لاله خوری معبود باشد باید که زهره طالع
 بود و در بیان متصل باید که طالع یکی از برج مستقیم باشد باید که صاحب طالع
 محصور بین الحدین باشد اگر دایره باشد بود و نیز می تواند اتصال نمود و بنا
 بر بود و محدود از وی است که نباید که عطارد و زهره بر اینست و زهره مستقیم
 حال و از یکدیگر با قطب است **مشرط طالع لاله خوری** مشروطات وی چهار است
 باید که طالع برج مستقیم الطالع باشد باید که سعدی طالع ناظر باشد یا صاحب
 طالع باید که عطارد و زهره بر اینست و در نظر نمودن باید که اگر کسی بعد در او نادر
 باشد و محدود از وی است این باید که طالع برج معوج الطالع باشد
 محدود کند از آنکه در ضعیف حال بر بریزد و از آنکه سعدی از طالع ساقط باشد
 بر وجهی که چنین نیست **مشرط طالع دوی چهار است** باید که ماه از اجتماع
 بازگشته بود و هنوز در تحت الشعاع باشد و اگر چنین باشد طالع لاله خوری
 بعدی که تحت لاله خوری باشد باید که خداوند طالع در بیت قرین در تحت الشعاع
 باشد یا متصل کوکی که تحت لاله خوری بود بهر از است که برین و خداوند طالع در
 لاله خوری باشد باید که قرین در ضعیف سعدی متصل بود که کار بر او ماحظه شود
 و محدود از وی و چهار است این باید که برین طالع یا صاحب طالع بخاطر او نادر
 بنابر که برین یا صاحب طالع یا خداوند طالع در وسط السالم باشد که در دلیل طالع
 شدن باشد برین **مشرط طالع لاله خوری** مشروطات وی چهار است اما در تحت
 الشعاع باشد باید که خداوند طالع بر تحت الشعاع باشد باید که برین از طالع

ساقط باشند باید که برین یا زکی که ساقط باشند باید که برین تحت لاله خوری باشد
 و بهر از آنکه غایب لاله خوری کوکی که تحت شعاع لاله خوری باشد باید که برین از طالع
 ساقط باشد باید که ماه متصل باشد خداوند طالع خود یا صاحب طالع باید که
 صاحب طالع از وسط السالم ساقط باشد باید که ماه متصل معطاد باشد باید
 که عطارد تحت الشعاع باشد باید که خداوند طالع یا صاحب طالع بود از خداوند طالع
 از صاحب طالع تا بنیک پوشیده ماند اگر خواهد که هر از اشکال شود باید که در
 نهاده با اجتماع بود و در این طالع بود که اگر خواهد که بعد از زهره اشکال شود
 در اگر خواهد که بعد از سعدی اشکال شود باید که قرین از اجتماع معضی بود و صاحب
 طالع لاله خوری بود متصل بعدی تحت لاله خوری و در اینست و اینها
مشرط طالع لاله خوری مشروطات وی هفت است باید که ماه در یکی از برج
 منقلب باشد باید که برین یکدیگر ناظر باشند از نمودن باید که طالع در تحت
 معبود باشد باید که برین طالع ناظر باشند نمودن به نظر دلیل بود بهر از است
 و معقول و لاله خوری بر حواله اخفا هم از آنکه خداوند طالع یا صاحب طالع از ثلث
 ت باید که یکی از برین در وسط السالم باشد باید که اگر کوکی که فوق لاله خوری باشند
 خصوصاً ستاره غرض محدود از وی خداوند طالع یا صاحب طالع **مشرط طالع لاله خوری**
 مشروطات وی هفت است باید که ماه خوری حال باشد باید که برج سیم معبود
 باشد باید که خداوند سیم در دو ت باشد و در اینست و بهر از آنکه برج سیم خور باشد
 باشد باید که خداوند طالع سیم باشد صاحب سیم معبود ت باید که

و عطار در لیل صفتها و تافادام را که وسط نواز است منسوب بدوست و غرض از لیل
 حرکت است و هر دو در آن کدورتین باریک کن عطار انما منسوب بدوست و غرض از لیل
 او است و هر دو در آن کدورتین باریک کن عطار انما منسوب بدوست و غرض از لیل
 نیز در یکی از بروج مذکوره باشد بایک ماه از غنوت و از غنوتین در بروج
 ن بایک صاحب طالع نیز از غنوت مسلم بودیم بایک قریب طالع و ظاهر بود از جهت
 و احراز دور بایک عطار در وسط السها باشد و بعضی طالع و عطار در قریب
 که در آن بایک که سعد در طالع باشند ادر او طالع با او تافادام بایک
 که قریب در آن متصل باشد و در طالع طالع طالع و غنوت و غنوت و غنوت و غنوت
 اقبال بودیم بایک در بروج و تافادام و تافادام و تافادام و تافادام و تافادام
 و طالع و غنوت و غنوت و غنوت و غنوت و غنوت و غنوت و غنوت و غنوت و غنوت و غنوت
 نامتوین و غنوت و غنوت و غنوت و غنوت و غنوت و غنوت و غنوت و غنوت و غنوت و غنوت
 بودیم بایک بایک بایک بایک بایک بایک بایک بایک بایک بایک بایک بایک بایک
 بایک قریب در یکی از بروج منقلب بود بایک عطار در او طالع با عطار طالع
 بود و اگر این طالع بایک ماه باریک و غنوت و غنوت و غنوت و غنوت و غنوت و غنوت
 بایک عطار در وسط غنوتین باشد اگر در سبیل بود بهتر چه و کالت کند بایک
 مراد و سبیل و مقصود بایک طالع و صاحب از غنوتین سال باشند بایک
 که خداوند طالع در وسط السها بود و در وسط السها و در وسط السها و در وسط السها
 وسط السها بایک عطار در وسط السها بود و در وسط السها و در وسط السها و در وسط السها

عطار خود بایک ماه با عطار و سعد بود با عطار و سعد بود و طالع طالع و طالع طالع
 و در این اخبار آن مکتوب بود که قریب از اقبال بود و در عطار و سعد بود و طالع طالع
 شود با عطار متصل کرد که بسیار قایل به سعدی اگر نام بر او ایضا می نویسد
 بایک ماه متصل بود بایک از ستاره که در میان کمر باشد که مکتوب الیه است
 و مقبول بود از ستاره چنانچه نام در سلاطین ما بایک ماه با عطار متصل
 باشد و نام و صفات از غنوتین و باقی از غنوتین با بایک که کوکب لیل از جهت
 و احراز و سایر مناصح و در باشد اولی آن باشد که اندام نام و نوشتن
 و قریب کند که ماه در جدی از عطار و عطار باشد بایک زاید النور و
 باشد بایک قریب عطار بود و تافادام نام و غنوتین رسد بایک اوتاد
 از غنوتین سال باشند و سعد و سعد و سعد و سعد و سعد و سعد و سعد و سعد و سعد و سعد
 مستقیم باشد بایک قریب سال باشند تافادام و تافادام و تافادام و تافادام و تافادام
 خداوند طالع سعدی بود در عطار باشد تافادام و تافادام و تافادام و تافادام و تافادام
 سال و صاحب طالع تافادام بود بایک که این عمل در ساعت زهر باشد
 و مشق کند بایک که این را در طالع نهاد با وسط السها با بایک طالع
 سعدی از سعد و سعد بود و سعد عطار و سعد بایک بایک قریب عطار و سعد
 در و تافادام باشند بایک که این در طالع کتاب و طالع و طالع و طالع و طالع و طالع
 بسند به است و محمد و زینت و طالع و طالع و طالع و طالع و طالع و طالع و طالع
 الخلع با غنوتین آن دلیل ساعت و ملائمت بود و در آن کا بایک که نشاید

و زهر و فساد و بود تا طردان خاندان و ان حاصل اند خاصه که استعلا
فرما باشد چه اگر اصل استعلا بود این سنده پدید آید و باید که زهر در جهان
باشد بفرز عطا و دان بانه باشد و تصاویر بر آید که در هر اگر اصل
در جهان است و نماند که باید که او را قوی مال که در متصل است و بطالع و ذایع
و خداوندان ایشان تا او را استوار و پدید آید و بود به با یک که خداوند طالع
در بر او می باشد و مشرق بود و در آن خوس ط با یک که طالع کل از روح
ار می باشد و انشوخ به این است با یک که خداوند ذایع هم چنین بود که ط
طالع را کفتم تا با یک که فرزند خداوند که شد و بود پسر از مادر
و نیز متصل بود که با یک که خداوند خانه ماه ناظر باشد و ماه از نوبت که آن
دلیل بقا بود و در مقابل این خاصیت نیست که اگر در نور باشد و زهر و قوی
مال بنا بر خداوندش مباد که بود که گفته اند بهترین شرط ط است که در نوب
دوازدهم طالع اند و در این بخش بصفت معلوم نیست مگر آنکه راس درم
دلیل صحت و سلامت است که با یک که از نوبت است و کان که بر مزاج مشرق
و زحل باشند و یکی از او تا باشند با امام با امام العاده که با یک که
خداوند خیر و اجتماع با استقبال مقدم در وندی اند در طالع مشرق
و معبود بود که با یک که معدن با یکی از هر دو در و نیک و از است با یکی
در ظاهر و دیگری در ذایع پسندیده باشد و کلاست که در و ام سر و و
بسیاری خیرات با یک که خداوند طالع بطالع ناظر بود و در تحت الشعاع

نبود و باید که باشد از خوس ط پسندیده نماند است که در دنیا با یک که طالع
یکی از روح باشد که در روح مجسمه نشاید که طالع باشد که خوس که چون
طالع خوس باشد ان تمام شود و بعضی گفته اند چون نماند است که خانه
مشرقی است و در روح صفتی است از ابدل اگر خواهد که عالم باشد بود باید
که اتصال دلیلی که یکی خوس را از اتصال کند و غایتان بود که نسبت است
نزدیک تر بود و باید که آن کو که صاعد بود و در افلاک و در عرض و در شمال
و دلیل هم صاعد و معبود باید بود و بنیاد است خواهد اتصال فرما که یکی
خوس را از اتصال کند که با ط و دلیل هم باط باید در جنوب و در جنوب است
و نیز نماند چه است **ا** اعتبار کند از مزاج چه که بر گفته اند با یک که مزاج
هم صحت باشد و در بنیاد نهادن که او کلاست که در بنیاد طالع و ها و دیگر
عوارض این نشاید که فرزند خداوند خان و در سهر العاده خوس باشد و بود
و اگر اتفاق افتد که او را نظری باشد بطالع با یکی از دلال با یک که زهر
قوی ط باشد و بد و متصل نیز که میان زهر و مزاج صلاح است و نظر
زهر و بد و تدارک نظر او کند **ب** نشاید که میان زهر و زحل اتصال باشد
ج نشاید که فرما زحل و با ذی باشد که بسیار نکو شده بود **د** نشاید که
زحل یا زحل و خوس در ذایع بود و یا در طالع که آن دلیل از مزاج و صفت است
و نیز یکی و غم باشد **ه** نشاید که خداوند خانه فرضا ط بود از فرما خداوند
طالع و از طالع که در دلیل تمام باشد **و** نشاید که خداوند طالع با حاکم

بخت نفعی صالح بود با محض که در بخت صاحب زمان باشد پیش از انعام
 نشاید که ماه ناصی القدر و الحجاب بود و نشاید که در بخت بوندی ظاهر بود با
 درون بختی بود خصوصاً طالع و این که در کمال است که در بخت نباشد و واقع
 شدن جنکها در آن مواضع و در آمدن در وقتها و خون ریزان طالع اگر
 شمس خدای چهارم هر دو وقت باشد یا یکی از این زمانها منکف بود
 یا هر دو در درجه مظهر باشد یا صاحب راج محرق بود یا تار با در کبر
 و بهیو البی نشاید که صاحب طالع محض بود یا در دوم باشد که آن خانه از
 بهای این فرجه نشود یا در جامع باشد و دره است نشاید که در هر دو وقت
 با هم بودند بهیضال که باشد این بخت بسیار نادر افتاده مراد مفهوم نیست
 بدین حال آن بود که ماه و جنه ها باطل باشند و کشته اند بر آنکه ما پس از این
 و تجدید بود و نشاید که صاحب طالع و خداوند نفع راجع و محرق باشند که
 محقق در آن باشد یا از آن بگذرد نشاید که صاحب طالع و خداوند نفع ظاهر باشند
 که آن دلیل است و محقق بود نشاید که خداوند نفع بر نفع متصل بود
 اگر چه بعدی باشد چه در این حالت اگر نفع محقق شود که آن خانه مرگ
 و عزالت است و در خداوند نفع نفع نفع راجع باشد یا بگذرد که صاحب طالع
 و صاحب طالع و فر ظاهر بود و در شهرها و محلهها که در این باشد که
 گفته اند از این محله باشد که در این خواص این باد است و محقق نیست
 ابطال و کوی چون خواهد که در بخت شهری نشاید که باشد یا بگذرد

نایب زمین از کلام اقلیم است و دلیل آن اقلیم کلام کوکب است و از سعد است
 و کلام برج حصی است هر کج که باشد یا بگذرد و نفع نفع نفعی مقدار
 و طالع باشد یا درون باشد و اگر نفعی کوکب باشد یا بگذرد یا بگذرد یا بگذرد
 که بر نفع و بی باشد یا بگذرد ماه راجع او در و نفعی و در نفع ظاهر باشد
 و بگوید نفع نفعی که در این اختیار اصلاح حال قرار ناصح صاحب طالع
 موافق تر است چنانکه ماه بر نفع طالع نفع نفع کلام که در کلام بر نفع
 حال کند یا بگذرد طالع که نفع نفع نفع باشد یا بگذرد نفع نفع نفع
 یا سعدی نفعی مال باشد یا بگذرد نفع نفع نفع کلام که در نفع نفع نفع
 بود و اگر خداوند نفع و خداوند نفع نفع نفع باشد یا بگذرد نفع نفع
 دلیل آن شهر نفع نفع نفع بود چنانکه نفع نفع نفع نفع نفع نفع نفع نفع
 طالع یا بگذرد سعدی نفعی یا بگذرد نفع نفع نفع نفع نفع نفع نفع نفع
 باشند یا یا بگذرد نفع نفع نفع نفع نفع نفع نفع نفع نفع نفع نفع نفع
 نفع نفع نفع نفع نفع نفع نفع نفع نفع نفع نفع نفع نفع نفع نفع نفع نفع
 و صاحب نفع نفع نفع نفع نفع نفع نفع نفع نفع نفع نفع نفع نفع نفع نفع
 بجای او بکار توان داشت یا بگذرد نفع نفع نفع نفع نفع نفع نفع نفع
 که آن کلام کند بر نفع نفع نفع نفع نفع نفع نفع نفع نفع نفع نفع نفع
 خیرات و صالح کار نفع نفع نفع نفع نفع نفع نفع نفع نفع نفع نفع نفع
 اشاعیر ماه در موضع نفع نفع نفع نفع نفع نفع نفع نفع نفع نفع نفع نفع

بر او دو دست از عذرها بدو دادی بدلیل جاده عذر نیارد با اینکه خداوند
 طالع خارج با مقادیر صاحب طالع باشد و سعدی بدیشان ناظر اگر اربعه
 حال باشد و خداوند نیز بگو طالع بطلان جاده صاحب طالع و عذر نیست
 اعتدالها بود و عذر نیست طالع و عذر نیست با اینکه عذر نیست
 الطالع بود تا آن زمان بماند با اینکه طالع و عذر نیست و معصود باشند
 با اینکه عذر نیست طالع ناظر بود و عذر نیست با اینکه عذر نیست و عذر نیست
 باشند از این جهت با اینکه صاحب طالع و عذر نیست و معصود و متصل عذر نیست
 طالع و اتصال عذر نیست تا آن زمان و عذر نیست با اینکه عذر نیست و عذر نیست
 و اگر به تئیس زحل بود و عذر نیست با اینکه عذر نیست و عذر نیست و عذر نیست
 الارض بود و عذر نیست و عذر نیست با اینکه عذر نیست و عذر نیست و عذر نیست
 خداوند طالع را و عذر نیست با اینکه عذر نیست و عذر نیست و عذر نیست
 نباشد **چهارم** در جنس طالع و عذر نیست با اینکه عذر نیست با اینکه عذر نیست
 که عذر نیست طالع و عذر نیست با اینکه عذر نیست با اینکه عذر نیست
 ساعت نیز بدلیل عذر نیست و عذر نیست با اینکه عذر نیست و عذر نیست
 و عذر نیست و عذر نیست در او و عذر نیست با اینکه عذر نیست با اینکه عذر نیست
پنجم در عذر نیست طالع و عذر نیست با اینکه عذر نیست با اینکه عذر نیست
 با عذر نیست و عذر نیست و عذر نیست با اینکه عذر نیست با اینکه عذر نیست
 و عذر نیست و عذر نیست و عذر نیست و عذر نیست و عذر نیست و عذر نیست

که از ضعف مشرقی که او دلیل امانت است و چون نیک حال نبود در آن باب
 ضروری واضح شود **ششم** در طالع و عذر نیست با اینکه عذر نیست با اینکه عذر نیست
 با اینکه عذر نیست و عذر نیست با اینکه عذر نیست با اینکه عذر نیست با اینکه عذر نیست
 که عذر نیست طالع ناظر باشند با اینکه عذر نیست و عذر نیست و عذر نیست
 باشند از این جهت و عذر نیست و عذر نیست و عذر نیست و عذر نیست
 بر این موضوع که عذر نیست و عذر نیست و عذر نیست و عذر نیست
 عذر نیست و عذر نیست و عذر نیست و عذر نیست و عذر نیست و عذر نیست
 و راه ابر عذر نیست و عذر نیست و عذر نیست و عذر نیست و عذر نیست و عذر نیست
هفتم در طالع و عذر نیست با اینکه عذر نیست با اینکه عذر نیست با اینکه عذر نیست
 و عذر نیست که آن دلیل است بر عذر نیست و عذر نیست و عذر نیست و عذر نیست
 تا عذر نیست و عذر نیست و عذر نیست و عذر نیست و عذر نیست و عذر نیست
 ماه ناظر بود و عذر نیست و عذر نیست و عذر نیست و عذر نیست و عذر نیست و عذر نیست
 بر عذر نیست و عذر نیست و عذر نیست و عذر نیست و عذر نیست و عذر نیست
 دلیل بود و عذر نیست و عذر نیست و عذر نیست و عذر نیست و عذر نیست و عذر نیست
 که عذر نیست و عذر نیست با اینکه عذر نیست با اینکه عذر نیست با اینکه عذر نیست
 و طالع بر عذر نیست و عذر نیست و عذر نیست و عذر نیست و عذر نیست و عذر نیست
 زیاده بود و عذر نیست و عذر نیست و عذر نیست و عذر نیست و عذر نیست و عذر نیست
 و عذر نیست و عذر نیست و عذر نیست و عذر نیست و عذر نیست و عذر نیست

۱ نشانی که در این فصل باشد که آن دلائل کند برستی اختراع باینکه فصل
 در سابع باشد که آن دلیل تاه و غلط بود **نکته** طلب فرزند که در مشروطات
 وی نشان داده است ۱ باینکه فرد در بروج کثیر الولد بود چون سرطان و عقرب
 و حوت ۲ باینکه طالع وقت بزکی از بروج باشد ۳ باینکه فرد بیخ نامل بود
 ۴ بود ۵ بهتر آنکه فرد بعدی حضرت باشد و بعدی فصل ۶ باینکه سنگ
 در طالع با وسطه است الباقی بود ۷ باینکه صاحب طالع با طالع
 بود ۸ باینکه صاحب طالع با طالع بود ۹ باینکه فرد با زده بود
 صاحب طالع بی طالع صاحب طالع همان الکفایه بهر آن است که اختراع بیخ و
 با در سلطان اگر فرد زنده خواهد باینکه فرد در بروج مذکور از مشروطات
 و خداوند طالع و صاحب طالع فرد خداوند صاحب طالع با رایج مذکور بود اگر
 انقضی خواهد این دلائل در بروج با رایج مؤلف بود ۱۰ باینکه در طالع مذکور
 ساعات معوضه و جنبه از روزی باشد و در طلب مؤلف خداوند ان شاء
 زوج بود و طلب کور باینکه فرد در بروج اول روز بود که شمس را بدست در این
 وقت خلفه بهر کور و طلب نماند باینکه فرد در بروج آخر شب باشد ۱۱ طلب بیخ
 ساعت کور مذکور باینکه فرد در بروج مذکور بود و در طلب نبات برعکس باید
 که خداوند ساعت خاص نیز باشد و نکو مال ۱۲ باینکه طالع بروج مستقیم
 باشد ۱۳ باینکه فرد از اختراق و در بود محل در آن وی چهار است ۱۴ نشانی
 که فرد در درجات خفته باشد ۱۵ باینکه خداوند ساعت در طالع خاص بود

۱۶ بهر فرد از جهت و امتزاج و خفوت صاحب طالع بود مذکور که از خداوند
 که دلیل تاه حال فرد نکند **نکته** اخراج طفل در آن مشروطات وی پنج است
 ۱ باینکه ماه ناص بود و نوبت باینکه فرد در بروج نامل باشد و در بروج
 نیز جایز داشته اند ۲ بهر آن بود که فرد بیخ هابط باشد ۳ باینکه خداوند طالع
 و فرد در بروج مؤلف و طالع باشد ۴ باینکه طالع نیز از این بروج باشد
 و معنی بوی نامل و خداوند وی باشد و مشروطات بود **نکته** مشروطات مذکور
 مشروطات وی چهار است ۱ باینکه ماه از بروج بی بود ۲ باینکه زهره مستقیم
 البر بود ۳ باینکه فرد بیخ و خداوند فصل باشد ۴ باینکه زهره در فلک
 خورشید بود و مجله در وی بخت و امتزاج زهره است **نکته** فرد
 با این بروج مشروطات وی شش است ۱ باینکه طالع وقت جوزا باشد ۲
 یا اوایل خوس ۳ باینکه طالع زمان صبح بود و باشد و آن دلیل حسن تربیت
 بود ۴ باینکه فرد از ماضی است که او کالات بر قبول غذا و نشو و نما طفل
 کند ۵ باینکه فرد صاحب طالع فصل بود ۶ باینکه فرد بیخ نامل باشد
 بودت نام او در تربیت تمام باید ۷ باینکه فرد بیخ و طالع بدین بود و نامل
 بر او شفقت بود و خداوند وی پنج است ۱ نشانی که یکی از بروج
 باشد خصوصاً خجسته که نام را رایج بود که کور در خط بود ۲ نشانی که
 در دهم بود که خداوند سوار باینکه ۳ مذکور که از آنکه مخصوص بین الحسین بود
 که طفل تربیت تمام باینکه و این بهر آن نبود و نامل که زهره و فرد از طالع

مانع باشند که در این بود باطل صاحب را به واسطه حال باشند و
 با صاحب طالع ساقط که او را و کوه در این بود **نیم از پیش از حق** که
 مشروط است و بیخاست باطل که ماه و در این سال از شمس تا به هفتاد و سه
 و بیست و نه گفته اند باطل که ماه متصل است به او از خانه خوش و به او
 طالع و در کتاب مختار الملوك آورده است که در این سال باطل که قرین و در خانه
 خود با بیست و نه که کند و در وی آفتاب بود که نظر ایشان بیکدیگر بیندازد
 باشد باطل که خداوند را نه ماه با صاحب طالع در برج است و در حال
 بود باطل که طالع یک از دو خانه خوشی بود باطل که ماه و در برج او بود
 و محذورت وی انداد این است و دیگر که باطل که طالع زهر بود که او
 دلالت کند که مادران فرزندان بجز این فرزندان هیچ فرزندی بکار از شرارت
نیم از پیش از حق مشروط است و بیخاست باطل که ماه
 و در برج معهود باشد که کند و در خانه و در سلطان و وزیران ملک
 و در جوار و سبیل و دولتمدار و در باقی باطل که در خصوص **نیم از پیش از حق**
 باطل که طالع و او را از نظر محسوس است باشند باطل که در خانه و اما باطل
 باطل که مستولی بر طالع یکی است و باشد و اگر در معده نام ظاهر باشند
 او بود و محذورت وی در هر است ایشان که خداوند نام و صاحب
 طالع باطل که ظاهر باشند و یکی از او را و در وقت باطل که در خانه و اما باطل
 صاحب طالع و نام و آن غرض نظر بود که آن موی در خانه و یکی که در خانه

نیم

کنند و در **نیم از پیش از حق** مشروط است و بیخاست باطل که ماه
 تمام که در چه نوع بریدن و پوشیدن را در این از غلظت است و طالع
 در این باب باطل که زهر بیکو حال بود که کوکب نیست است و خوش طالع او باطل
 باشد و نباید که ماه در این بود که بسیار باشد و این چه طالع که گفته اند
 که ثابت ترین وجه است و چون ماه در این باشد طالع نام توان پوشیدن
 که بسیار با صاحب طالع باشد غلظت تمام نیست از برای آنکه بسیار باشد و رسیده
 که گفته اند آنست که طالع پوشیده است و ماه در این بود و چون بر این طالع
 و خوش طالع است طالع در این کرده و در هر پوشیده و اگر بر این طالع و خوش طالع
 پس باطل که بوجه شمعان جامه از وی بر کردن پس است خاصیت دیگر
 در این غلظت بر این از شدت ثبات خورشید بر شمس طالع و طالع و در این
 این که در **نیم از پیش از حق** مشروط است و بیخاست باطل که ماه
 محسوس او طالع طالع الشمس و در هر که در این طالع جامه توانست و بیست
 و بیست و نه که در این است و او را از این است که باطل که در این است و در این
 شمس اما اگر در طالع طالع جامه توانست و بیست و نه که در این است و در این
 دانستند که طالع طالع جامه توانست و بیست و نه که در این است و در این
 کردن فرزند و در این طالع و ثابت ترین است که در این است و در این
 و طالع طالع در این طالع بسیار و صورت است و در این است و در این
 از این طالع طالع در این طالع بسیار و صورت است و در این است و در این

بود که هوا باشد بهر چه اگر ماه در عاشر بود و غیر باشد از آن جامه چاه جال است
 ط اندک ماه بدان سعد که در طالع معبود باشد که از اختیار و رعایت خود بود
 باید که زهره قوی حال باشد و مستقیم خواهد رفت در دست کرده است که درین
 اعتبار طالع وقت دوازدهم باید که معبود باشد با یک ماه که در اول ماه باشد
 ناظر بود به باید که خداوند خانه ماه قوی حال بود و از خوشتر و با برادر ناظر
 با یک طالع سلطان بود با اول میزان قریب به بیست و پنج روز بود و در آخر
 و اول بود و نیز داده است اندک حکم با نوری گوید که لغت نفس نکل که آمد
 که در برج مختلفه با یک موضع چند است در برج مختلف که چون ماه دوازدهم
 باشد جامه پوشید را بغایت متوجه است و از دولتیان در برج خوش
 سر است بهر چه در بیست و یک باید که ماه بگوئی متصل شود که صاحب طالع از آن
 گوئی صحت شود که صاحب طالع بدو متصل بود و باید که در دوازدهم بود و از
 زایل بود که باید که صاحب طالع معبود و در موضع بنکو و ناظر طالع معبود
 و آنچه اندکی است از او اجابت است اندک هفت چیز است اما باید که ماه در برج ثور
 باشد و تابه زیرا که است صاحب طالع و کراوت باشد که در مقدار خوش
 باد و در طالع و ترمج ایشان بود و آن دلیل نامزدی باشد و وقت استعمال او جا
 از فضیلت طبیعت از پنجه خصوص که در برج ثور باشد و در حذر کند از مقدار
 و مقابل افتاد که او دلالت کند بر آنکه آن جامه باو هیچ و علال گفته شود و اگر
 بود از جهت ملوک و سلاطین حساب بر هیز و از ساعت زحل که جامه در وجه کین شقی

و آن جامه بود و زخم و غمناک باشد **حذر کند** از ساعت برج که جامه زدود
 در بهار کرد و از ساعت بدان ضل باشد و دانود که در بر طریقه بخیر باشد
 از بهر آنکه در وی حقوق مؤثر است و بطیوس گوید که حذر کند از بهر پوشیدن
 جامه و قوی که در برج خوش است یعنی باشد و بن سخن عرض است **حذر کند** از آنکه
 ماه هابط باشد و ضمیمه طالع که صورت تمام باید بداند **نیمهانی**
 مشروطات و هفت است اما باید که ماه متصل باشد یکی از سعد و نصابه
 بنظر بودت باید که در عطار ناظر باشد تا در مجلس سخن از ادب و حکمت و شعر
 و لطایف گذرد و خوردنهای از هر چه پیش آید اگر غیر زهره متصل باشد باو و جو
 اتصال عطار در آن مجلس باو هم و ناو تازه و روی و هوا ناک و سر و کوی
 و نشاء و دیگر ملاقات کند اگر فراموش بود عطار در بهر چه بود در آن
 محفل بافتها و ادب و احاطه بیانت و ایراد بیع مصاحبت نماید باید که عطار در
 خوشحال بود و متصل به شری تا کار بر آید و در اگر عطار و معبود زهره
 ناظر باشد در از ضیافت نشاء و سخن باشد و هیچ غایب بدید نماید باید
 که در برج و جدین باشد تا امر از بیست و هشت باشد با یک از ثواب
 آنها که بر مزاج زهره و عطارد اند و یکی از آنرا باشد با با اسمی که معاده و صا
 یا با ماه و از ستارگان سما که اند و در وضع و در و مانند آن نادر نشاء و فکر
 و خوشحال تمام بخاطر اید و محله انت دی چهار است اما باید که ماه اعطارد
 بر خصل متصل باشد خصوصاً بنظر عطار که در آن محل حکمی بان و مخالفان بداند

و طماهای ناسازگار پیش آرند و بدان دعوت رفتن چنانچه بود و سوار شود که طما
بزرگ را ضا اکت کند و بدان هیچ باقی نماند و سفلایه کند و بخان و خوش
و دلگیر شود و در جویست که در دنیا یک یکی از این درختی بود و تدویر مجلس
نیز بر آن گذرد و در کتب آنرا طما لعون و طما لعون و طما لعون و طما لعون و طما
ابد و عیش منفس بود و طما لعون و طما لعون و طما لعون و طما لعون و طما
بسیار حال با یکدیگر رقابت حال او کند و طما لعون و طما لعون و طما لعون و طما
سایح و صاحب و طما لعون و طما لعون و طما لعون و طما لعون و طما لعون و طما
و لا که در معود و طما لعون و طما لعون و طما لعون و طما لعون و طما لعون و طما
صاحبش ماند و در کتاب الفقهی او در یکی از روزها هر سال است و میگوید
کارنده در جبهه نوزده در جبهه ستر است و از ده در جبهه ستر است و ده در جبهه
جنوبی و از ده در جبهه غربی و ده در جبهه شرقی و از ده در جبهه شمالی و ده در
نور شمالی چون در جبهه نوزده در جبهه ستر است و از ده در جبهه ستر است و ده در جبهه
برای آنکه در جبهه نوزده در جبهه ستر است و از ده در جبهه ستر است و ده در جبهه
علامه خط این حال که اصل است و در این باره غافل نباید بود اما در طما لعون و طما
و دوست است با یکدیگر و طما لعون و طما لعون و طما لعون و طما لعون و طما
طما لعون و طما لعون و طما لعون و طما لعون و طما لعون و طما لعون و طما
غالب شود اما اگر راه متصل بود بعدی آنکه اول آغاز کند غالب کرد
و اگر متصل باشد بخوبی آنکه اول از مغلوب شود اگر خواهد که هر دو خوب

باز

برابر اند و خداوند طما لعون و طما لعون و طما لعون و طما لعون و طما لعون و طما
هر دو سبک و مال باشند و طما لعون و طما لعون و طما لعون و طما لعون و طما
گوید و طما لعون و طما لعون و طما لعون و طما لعون و طما لعون و طما
اتفاق افتاد که در دنیا وضعی در پیش نیست و طما لعون و طما لعون و طما
چنانچه راه در جبهه شمالی بود و طما لعون و طما لعون و طما لعون و طما
برای فاسد هم نیکو بود و طما لعون و طما لعون و طما لعون و طما لعون و طما
جنوبی بر فاسد ملاحظه از جهات کند تا غالب باشد با یکدیگر و طما لعون و طما
باشد که مصاف بود و طما لعون و طما لعون و طما لعون و طما لعون و طما
مصابحتی با طما لعون و طما لعون و طما لعون و طما لعون و طما لعون و طما
باشد در بیت الرجا و طما لعون و طما لعون و طما لعون و طما لعون و طما
و طما لعون و طما لعون و طما لعون و طما لعون و طما لعون و طما لعون و طما
و طما لعون و طما لعون و طما لعون و طما لعون و طما لعون و طما لعون و طما
باشد و خداوند طما لعون و طما لعون و طما لعون و طما لعون و طما لعون و طما
با یکدیگر در جبهه مغرب باشد و طما لعون و طما لعون و طما لعون و طما
با یکدیگر در جبهه شمالی باشد و طما لعون و طما لعون و طما لعون و طما
برج غالب الطالع باشد و طما لعون و طما لعون و طما لعون و طما لعون و طما
با یکدیگر قرآن نور و طما لعون و طما لعون و طما لعون و طما لعون و طما
کند که اگر مغرب بود بازی نود کند و طما لعون و طما لعون و طما لعون و طما

ان منتهی و طالع بود اما زکند بر وجه اگر اء از عطا و دسترف باشد و صاحب
طالع متصل لیک کند بعضی کنگی آغاز کند و در علم دهد و اگر بعد از آن وقت
از عطا و صاحب طالع متصل شود لیک کند که آغاز کند و صورت کند که اگر
طالع لیک از روح مجده باشد و غیره لیک کند که بعد از طالع لیک کند که اگر
شماره در این است که عطا و معبود باشد و طالع و صاحب طالع و صاحب طالع
باشی بوی عمل باشد و طالع و معبود و طالع و صاحب طالع و صاحب طالع
شماره و طالع و معبود و طالع و صاحب طالع و صاحب طالع و صاحب طالع
باشد که خداوند طالع و صاحب طالع و صاحب طالع و صاحب طالع و صاحب طالع
که چون طالع طالع و صاحب طالع و صاحب طالع و صاحب طالع و صاحب طالع
مباحثه بسیار و در طالع و صاحب طالع و صاحب طالع و صاحب طالع و صاحب طالع
و طالع و صاحب طالع و صاحب طالع و صاحب طالع و صاحب طالع و صاحب طالع
که در همین حال و طالع و صاحب طالع و صاحب طالع و صاحب طالع و صاحب طالع
و و انبوه که در طالع و صاحب طالع و صاحب طالع و صاحب طالع و صاحب طالع
و طالع و صاحب طالع و صاحب طالع و صاحب طالع و صاحب طالع و صاحب طالع
و گفته شده و طالع و صاحب طالع و صاحب طالع و صاحب طالع و صاحب طالع
ا باید که طالع و صاحب طالع و صاحب طالع و صاحب طالع و صاحب طالع و صاحب طالع
و در طالع و صاحب طالع و صاحب طالع و صاحب طالع و صاحب طالع و صاحب طالع
ناظر بود و طالع و صاحب طالع و صاحب طالع و صاحب طالع و صاحب طالع و صاحب طالع

و در عطا و در هر طالع و صاحب طالع و صاحب طالع و صاحب طالع و صاحب طالع
جاء عطا و در هر طالع و صاحب طالع و صاحب طالع و صاحب طالع و صاحب طالع
اغاز کند و در هر طالع و صاحب طالع و صاحب طالع و صاحب طالع و صاحب طالع
باید که طالع و صاحب طالع و صاحب طالع و صاحب طالع و صاحب طالع
باید که طالع و صاحب طالع و صاحب طالع و صاحب طالع و صاحب طالع و صاحب طالع
با خود و با طالع و صاحب طالع و صاحب طالع و صاحب طالع و صاحب طالع و صاحب طالع
باید که طالع و صاحب طالع و صاحب طالع و صاحب طالع و صاحب طالع و صاحب طالع
در طالع و صاحب طالع و صاحب طالع و صاحب طالع و صاحب طالع و صاحب طالع
و در طالع و صاحب طالع و صاحب طالع و صاحب طالع و صاحب طالع و صاحب طالع
الیه و طالع و صاحب طالع و صاحب طالع و صاحب طالع و صاحب طالع و صاحب طالع
باید که طالع و صاحب طالع و صاحب طالع و صاحب طالع و صاحب طالع و صاحب طالع
باشد که طالع و صاحب طالع و صاحب طالع و صاحب طالع و صاحب طالع و صاحب طالع
باشد که طالع و صاحب طالع و صاحب طالع و صاحب طالع و صاحب طالع و صاحب طالع
فرم و طالع و صاحب طالع و صاحب طالع و صاحب طالع و صاحب طالع و صاحب طالع
مصل باشد و طالع و صاحب طالع و صاحب طالع و صاحب طالع و صاحب طالع و صاحب طالع
خصوصا و طالع و صاحب طالع و صاحب طالع و صاحب طالع و صاحب طالع و صاحب طالع
باید که طالع و صاحب طالع و صاحب طالع و صاحب طالع و صاحب طالع و صاحب طالع
دی با طالع و صاحب طالع و صاحب طالع و صاحب طالع و صاحب طالع و صاحب طالع

معمود بود که ساله خرد با یکدیگر در وسط ساله بود و طالع محو باشد که کجای
ساله خرد با یکدیگر قریبان و نه ساله و طالع باشد و معمود بود و اگر ساله خرد
با یکدیگر قریبان و نه ساله خرد و نه طالع باشد اما قریب خردی اگر ساله خرد با یکدیگر
که نه طالع خردی نبود و قریب متصل باشد اگر ساله خردی اگر ساله خردی اگر ساله خردی اگر ساله خردی
که قریب و طالع بود و قریب متصل باشد و قریب شود و اگر ساله خردی اگر ساله خردی اگر ساله خردی
باشد با یکدیگر قریب و طالع وقت بود یا قریب متصل باشد یا قریب متصل باشد یا قریب متصل باشد
و اگر ساله خردی باشد با یکدیگر قریب و طالع وقت باشد یا قریب متصل باشد یا قریب متصل باشد
بود تا از ساله خردی قریب و طالع وقت بود اما قریب کشتن قادر و نه طالع بود
و اگر ساله خردی باشد با یکدیگر قریب و طالع وقت باشد یا قریب متصل باشد یا قریب متصل باشد
تا از ساله خردی قریب و طالع وقت بود اما قریب کشتن قادر و نه طالع بود
مصلحت است که آن دو باب بر دل خداوند که آن و خوشایند است با یکدیگر قریب
زجل خاطر باشد که معمود بود و خداوند ساله خردی اگر ساله خردی اگر ساله خردی اگر ساله خردی
از مصلحت قریب که او را دلایل چهار بود. شاید که جای ماه و طالع خردی
معمود باشد بهرینه از آنکه قریب و طالع خردی اگر ساله خردی اگر ساله خردی اگر ساله خردی
علی بن ابی طالب گفته اند که آن کوچه عابدان است در سنه نقصان
بدیاید و اما در جای قریب و طالع خردی شاید که قریب و طالع خردی
بنویسد که نقصان برسد و گفته اند که آن کوچه عابدان است در سنه نقصان
بنویسد که نقصان برسد و گفته اند که آن کوچه عابدان است در سنه نقصان

با یکدیگر در وسط ساله بود و طالع محو باشد که کجای
از وی قریب و طالع خردی شاید که قریب و طالع خردی اگر ساله خردی اگر ساله خردی اگر ساله خردی
چهار با یکدیگر قریب و طالع خردی شاید که قریب و طالع خردی اگر ساله خردی اگر ساله خردی اگر ساله خردی
باشد که حاجش را بکشد و طالع خردی شاید که قریب و طالع خردی اگر ساله خردی اگر ساله خردی اگر ساله خردی
دو و طالع خردی اگر ساله خردی شاید که قریب و طالع خردی اگر ساله خردی اگر ساله خردی اگر ساله خردی
و جای قریب و طالع خردی شاید که قریب و طالع خردی اگر ساله خردی اگر ساله خردی اگر ساله خردی
و کوه سفید طالع خردی شاید که قریب و طالع خردی اگر ساله خردی اگر ساله خردی اگر ساله خردی
به اگر خواهد که چهار با یکدیگر قریب و طالع خردی اگر ساله خردی اگر ساله خردی اگر ساله خردی
کند و قریب و طالع خردی شاید که قریب و طالع خردی اگر ساله خردی اگر ساله خردی اگر ساله خردی
قریب و طالع خردی شاید که قریب و طالع خردی اگر ساله خردی اگر ساله خردی اگر ساله خردی
مصلحت است که آن دو باب بر دل خداوند که آن و خوشایند است با یکدیگر قریب
باشد بعدی و نه طالع خردی شاید که قریب و طالع خردی اگر ساله خردی اگر ساله خردی اگر ساله خردی
انگشتان باشد و طالع خردی شاید که قریب و طالع خردی اگر ساله خردی اگر ساله خردی اگر ساله خردی
و نه طالع خردی شاید که قریب و طالع خردی اگر ساله خردی اگر ساله خردی اگر ساله خردی
و نه طالع خردی شاید که قریب و طالع خردی اگر ساله خردی اگر ساله خردی اگر ساله خردی
هم اگر طالع خردی شاید که قریب و طالع خردی اگر ساله خردی اگر ساله خردی اگر ساله خردی
دهد از برای قریب و طالع خردی شاید که قریب و طالع خردی اگر ساله خردی اگر ساله خردی اگر ساله خردی
وقت قریب و طالع خردی شاید که قریب و طالع خردی اگر ساله خردی اگر ساله خردی اگر ساله خردی

۱ تا اینکه قریب به نعل باشد این نظر را در آن شراب غم فرمایند و باشد و اگر کسی
 و خوار و زنده و اگر نظر قبول بود آن شراب را بخورد و شود و روایت کرده که هر چه بکند
 بنظر ناپسندیده که آن دلیل علم باشد و شدن باشد و هر چه شراب بکند و متعلق
 و در هر صورت است با اینکه ماه در خانه و هر چه بود و در حوت با اینکه در شری و در
 طالع بود و در هر یک که اگر ماه در میان دهم و هفتم طالع باشد یا میان چهارم
 و طالع در دوازده و شش شراب که خوردن سود دارد و در آن در دهم و یک و شراب
 نوبت که در ماه است و در آن ندارد و اگر بکند خورد با یک ماه با تمام
 متصل باشد و در آن و اگر شراب بکند و در آن خورد با یک ماه و در هر فصل
 بود بنظر بخورد و اگر شراب بکند و خورد با یک ماه و بزرگ و بوند با اتصال شد
 و اگر شراب بکند و خورد با یک ماه و خورد با یک ماه و در آن و در آن و در آن
 او با یک ماه و در هر فصل که بکند و خورد با یک ماه و خورد با یک ماه و در آن
 بهتر است که قریب به نعل باشد از نوبت یا میان دهم و در آن شراب با یک ماه و در آن
 بود و هر چه در آن و اگر شراب بکند و خورد با یک ماه و خورد با یک ماه و در آن
 که در آن و در آن و در آن و در آن و در آن و در آن و در آن و در آن و در آن و در آن
 نشاند و میان هفتم و چهارم در هر فصل که خورد و میان عاشق و سال و در آن
 عزیز و طالع و میان چهارم و طالع در هر فصل که خورد و در آن و در آن و در آن
 ۱ ماه و در هر فصل که خورد و در آن و در آن و در آن و در آن و در آن و در آن
 طبیعت را از صواب اعتدال بوی برود و سوس کشد و ماه در هر فصل

نعل

و فصل هر چه شراب بکند و خورد و در آن و در آن و در آن و در آن و در آن و در آن
 و در آن و در آن و در آن و در آن و در آن و در آن و در آن و در آن و در آن و در آن
 با هر چه از نظر بود و در آن و در آن و در آن و در آن و در آن و در آن و در آن
 زدن و در آن و در آن و در آن و در آن و در آن و در آن و در آن و در آن و در آن
 نادر و در آن و در آن و در آن و در آن و در آن و در آن و در آن و در آن و در آن
 و در آن و در آن و در آن و در آن و در آن و در آن و در آن و در آن و در آن و در آن
 اعتدال اند تا چون زدن و در آن و در آن و در آن و در آن و در آن و در آن و در آن
 برود با یک ماه و در آن و در آن و در آن و در آن و در آن و در آن و در آن و در آن
 فوق الارض باشد و در آن و در آن و در آن و در آن و در آن و در آن و در آن و در آن
 و هر چه از آن بود و در آن و در آن و در آن و در آن و در آن و در آن و در آن و در آن
 که ماه در آن و در آن و در آن و در آن و در آن و در آن و در آن و در آن و در آن
 و در آن و در آن و در آن و در آن و در آن و در آن و در آن و در آن و در آن و در آن
 به جهت آنکه در آن و در آن و در آن و در آن و در آن و در آن و در آن و در آن و در آن
 و در آن و در آن و در آن و در آن و در آن و در آن و در آن و در آن و در آن و در آن
 باید کرد و در آن و در آن و در آن و در آن و در آن و در آن و در آن و در آن و در آن
 این است و در آن و در آن و در آن و در آن و در آن و در آن و در آن و در آن و در آن
 سبک توان کرد و در آن و در آن و در آن و در آن و در آن و در آن و در آن و در آن
 و در آن و در آن و در آن و در آن و در آن و در آن و در آن و در آن و در آن و در آن

باسعدی راسته زما را زود علاج بدید و با یکدگر راجع به مصالح الحالی باشد
 باسعدی اینجا بود علاج میانکار و اید و عاقبت هم طبیعت را در سنده اگر چه
 از سعدی مضرب بود و سعدی متصل بهار و طبیعت را یکدگر راجع باشند
 با یکدگر طالع از بروج منفعل بود با یکدگر خداوند طالع سعدی متصل باشد
 با یکدگر ماه در بروج منفعل بود و علت دوزخ را کرد و محمد و زرت و یحیی
 ۱ نشانی که خدای طالع باشد که آن علاج خطا رود و نهایی او ظاهر کرد
 ب نشانی که خدای راجع بود که بهار خطا کند و زمان نیز در کار و طبیب
 دشوار کرد و جلد کند از بروج منفعل در هفتم که بهار از آن علت است یک
 و در بروج نیز از آنکه خدای راجع بود که بهار خطا کند و نهایی او ظاهر کرد
 که در بروج بود با متصل بروج که طبیعت بهار از یکدگر خدای راجع بود
 که طالع وقت مخصوص بود خصوصاً صاحب من که بهار را خطا بود و در خط
 کند از آنکه صاحب طالع در هفتم باشد با صاحب طالع که بهار را وقت
 ۲ ماه در طالع وقت دارد و آن نشانی که علت در بدیل انداخته اند
 در هیچ وقت از نشانی که بهار بهرینه را از آنکه خداوند طالع مضرب باشد
 بدو ناظر است حق از یکدگر از بودن صاحب طالع در هفتم با صاحب طالع
 که اولالت کند و باقی راجع بهرینه علاج اعضا مشروط است و شش است
 ۱ هرگاه که عضو بر آنکه علاج با یکدگر بدانند که آن عضو از عضو آن که بر آن
 با یکدگر ماه در آن باشد سعدی و طالع و در آن مخصوص این قول اعتبار

میکشور

حکیم بفرمود حکیم با خرد است و بعضی گفته اند که ماه در آن بروج نشانی و این قول
 طالع از سعدی نیست پس این که اگر در آن بروج باشد با سعدی بود اگر علاج
 تبه را با خواهد کرد از آن بروج و آن از ذوق بود تا نالت با یکدگر فرمود تا سال و تبه
 الارض بود که او ناصبت علیا خوانند و اگر علاج زهر برین خواهد کرد با یکدگر
 در ناصبت منفعل باشد اگر از مقصود از معالجه نقصان جزو است از یکدگر
 با السفر از طالع با یکدگر ماه ناقص النور باشد اگر علاج از بهر نهایی باشد
 مانند فری با یکدگر از اید النور بود شرط عظیم در زیادت است که در طالع
 وقت معی باشد تا نفی حاصل آید با یکدگر از اید العدد باشد تا آن که اسان
 بر آید با یکدگر هفتم و صاحب من سعدی و از صاحب طالع با نصیب کرد اند
 تا معالجه بطریق احسن وجود کرد و در وقت و در اند و مشروط بود
 علاج اجناس را مشروط است و بیخاست ۱ با یکدگر بدان علت
 مدلول است که آن که است که هر چه دلیل آن بهار باشد در آن وقت علاج باید
 کرد که مشرب و در وقت باشد و اگر دلیل بود و اختار و در وقت باصله با یکدگر
 و اگر عطار دلیل بود زهر در وقت باید و اگر دلیل بود با یکدگر ماه در وقت باید
 خداوند آن بروج بود که ماه در وقت باشد و وقت است علاج با یکدگر
 از مخصوص طالع بود با یکدگر سعدی متصل بود با سعدی این بهترین
 ۲ با یکدگر سعدی و طالع بود سعدی در راجع باشد با یکدگر هفتم
 و صاحب من باصلح آورد و محمد و زرت و یحیی راجع است ۱ با یکدگر ماه در

نظر بود منظر اول است که زبان داد و جرات و پوست زیاد شود و ذناب که فرنگی
راجع متصل بود با یکدیگر بر وسط آنها باشد که صدای می کند و بی ادب می کند
از آنها افزای صاحب طالع بگوئی که در غایت بود که در کار نکند و بیوقوف محض شود
و ذناب که صاحب طالع بخیر و محض بود حد که از آنکه بخیر و روان در من
افتد اگر در وقت شود خطره طالعی باشد که نظر بود بود طالع می گوید
ذناب که ماه که الحاد بودی نیز ذناب که کبر الخیر بود از آنکه در لیل است
اگر جهت قوی بود مهمل نیوکا نکند و اگر ضعیف باشد زبان او در آنست
که در او مشروبات و سیس جز است با یکدیگر طالع بری بود از ریح اوی
با یکدیگر جای نریز باشد با یکدیگر در بعدی متصل باشد و گفته اند
مشرقی بهتر بود و مخدو رانند و جز است ذناب که جای ماه طالع وقت
ریح خاک بود که طالع بر طبع سودا قوی دارد با یکدیگر بر بر متصل باشد
در ریح و در دو که طالع مشروبات و سیس جز است با یکدیگر طالع بری از ریح
هوا بود با یکدیگر نیز در ریح اوی باشد با یکدیگر در بعدی متصل و گفته اند
زهر نیکوتر است و هفت رانند و سیس جز است با یکدیگر طالع معانه ماه ریح
بود حد که از آنکه فریج با افتاد متصل باشد ریح ریح در ریح و در ریح
مشروبات و سیس جز است با یکدیگر طالع ریح افش باشد با یکدیگر جای ماه
یکی از ریح نادو بود با یکدیگر متصل بود با افتاد متصل صورت و هفت رانند
سه جز است ذناب که در طالع بود یا یکی نادر که بسیار گوید بود نباید

که خانه ماه و طالع ریح اوی بود و دانو که زهر بود که زبان او را زهر بود و در
طالع ریح مشروبات و سیس جز است با یکدیگر متصل باشد بگوئی که زهر است
برین خواهد آمدن با یکدیگر باشد بود که در آن وقت مستقیم شده باشد
تا عاقبت بعاقبت الحاد با یکدیگر نیز در بعدی متصل باشد و صاحب طالع
مخدو رانند و سیس جز است ذناب که ماه متصل بود بر طالع با یکدیگر نیز در ریح ریح
با در دانه تحت الطام بودند و زهر در او که در سیس است مشروبات و سیس
سه جز است با یکدیگر ماه در ریح و در بعدی باشد با یکدیگر نیز در ریح معده
باشد با ریح عطار معده با یکدیگر نیز در ریح نافر بود خصوصاً منظر بود
و مخدو رانند و سیس جز است ذناب که جای ماه در طالع ریح نایب باشد ذناب که
که در طالع بود که از خوردن دارو قایده بنید نیم دارو که اخلاط کم اوی
مشروبات و سیس جز است با یکدیگر در ریح ریح نایب بود با یکدیگر طالع وقت
نیز از ریح نایب بود با یکدیگر معده در او نادر باشد و طالع بگوئی که بعدی
که در ریح نایب بود و صد با یکدیگر از آنکه در ریح نایب از او نادر باشد که خوردن دارو
دشواری بود و صنعت نرسد نیم دارو که علت ریح مشروبات و سیس جز است
با یکدیگر ماه در ریح و نور باشد با یکدیگر نیز در ریح نایب باشد با یکدیگر طالع
البر باشد با یکدیگر ریح نایب که از سینه در ریح بود و هفت رانند و سیس
چهار است ذناب که در ریح بود و جویت باشد ذناب که ماه ریح اوی
روان بود که ماه از احتیاج مصرف بود و ریح با استقبال نماند بود هر چند که از ریح

هـ بهر آنست که قریب از آن باشد بشر و قبول بود از وجه آن که دلیل سلامت و زود
 شدن باشد با یکدیگر قریب از آن بود با یکدیگر قریب از آن بود با یکدیگر قریب از آن بود
 سرخ که او که است بر بسیاری هیچ که با یکدیگر قریب از آن بود با یکدیگر قریب از آن بود
 الاثر که اگر در قریب از آن بود در قریب از آن بود در قریب از آن بود در قریب از آن بود
 با یکدیگر قریب از آن بود با یکدیگر قریب از آن بود با یکدیگر قریب از آن بود با یکدیگر قریب از آن بود
 و از این جهت که بر هر یک از آنکه قریب از آن بود در قریب از آن بود در قریب از آن بود
 بر آنکه این با تمام بودن که قریب از آن بود در قریب از آن بود در قریب از آن بود
 اگر چون قریب از آن بود در قریب از آن بود در قریب از آن بود در قریب از آن بود
 تصرف می کند پس بر آنست که با حصول و طوبی از قریب از آن بود در قریب از آن بود
 مودتی نیز سازد و هم حقیقت که در قریب از آن بود در قریب از آن بود در قریب از آن بود
 با حقیقت باشد با یکدیگر قریب از آن بود در قریب از آن بود در قریب از آن بود
 زایل شود و متصل شود و محقق از آن بود در قریب از آن بود در قریب از آن بود
 قریب از آن بود در قریب از آن بود در قریب از آن بود در قریب از آن بود
 از عمل و از آنکه در وقت رسید مردم در قریب از آن بود در قریب از آن بود
 با یکدیگر قریب از آن بود در قریب از آن بود در قریب از آن بود در قریب از آن بود
 با یکدیگر قریب از آن بود در قریب از آن بود در قریب از آن بود در قریب از آن بود
 بقای قریب از آن بود در قریب از آن بود در قریب از آن بود در قریب از آن بود
 و است با یکدیگر قریب از آن بود در قریب از آن بود در قریب از آن بود در قریب از آن بود

که منسوب بود بدان خصوص که باقی بدان خواهند نمود که آنکه استعدادهای
 منسوب با ما باشد چنان بود مردم منسوب که در قریب از آن بود در قریب از آن بود
 با یکدیگر ماه در قریب از آن بود در قریب از آن بود در قریب از آن بود
 نبود با یکدیگر ماه در قریب از آن بود در قریب از آن بود در قریب از آن بود
 قریب از آن بود در قریب از آن بود در قریب از آن بود در قریب از آن بود
 از قریب از آن بود در قریب از آن بود در قریب از آن بود در قریب از آن بود
 خصوصاً از قریب از آن بود در قریب از آن بود در قریب از آن بود در قریب از آن بود
 که معدودی در قریب از آن بود در قریب از آن بود در قریب از آن بود در قریب از آن بود
 و در قریب از آن بود در قریب از آن بود در قریب از آن بود در قریب از آن بود
 نبود و خصوصاً از قریب از آن بود در قریب از آن بود در قریب از آن بود در قریب از آن بود
 آن نیز نشان داد با یکدیگر قریب از آن بود در قریب از آن بود در قریب از آن بود
 دفع شود و حرارت با یکدیگر قریب از آن بود در قریب از آن بود در قریب از آن بود
 و حرارت با یکدیگر قریب از آن بود در قریب از آن بود در قریب از آن بود در قریب از آن بود
 دفع شود و حرارت با یکدیگر قریب از آن بود در قریب از آن بود در قریب از آن بود
 از وقت اجتماع دوازده ساعت تا یکدیگر قریب از آن بود در قریب از آن بود
 که حکما از سلامت رست گویند و در آن بارها از قریب از آن بود در قریب از آن بود
 خصوصاً منسوب کرده با یکدیگر قریب از آن بود در قریب از آن بود در قریب از آن بود
 بود با یکدیگر قریب از آن بود در قریب از آن بود در قریب از آن بود در قریب از آن بود

کنند
 فصل کردن و
 فصل کردن و

انما ملكه ماه زمين بود كه پديد آمدن سودا باشد و گفته اند نظر در حوض ماه از
 در او راه زبان ندارد و راه قوی خال باشد و كوشا كو به نظر در حوض ماه
 جدا از صفت ماه باشد **نشانك** قمر برج باشد كه در لیل ماه شدن از حوض
 كوه سبب به صفت برج و بعضی نظر در حوض ماه و نشانك ماه را دارند و
 مقابل در حوض ماه و در برج و در لیل حوض ماه و قوی و نشانك ماه
 و اگر ان اتصال از برج و در حوض ماه و در لیل بود كه در او را به نظر معین
 بودن و نشانك نیز خون بریا دارد و حلد با يك دیگر از آنكه حلد با برج در حوض
 باشد و در انبوه حلد با برج و در حوض ماه و نشانك ماه و قوی بود و خون
 داشتن و نشانك با يك دیگر در حوض ماه و نشانك ماه و قوی بود و خون
 مشروطات وی پنج است **باید** كه خانه ماه و طالع از برج هوای بود تا خون
 بعد و صاف باشد و دفع او ظاهر شود **باید** كه ماه به سر متصل باشد **باید** كه
 زاید بود و در حوض ماه و نشانك ماه و طالع از برج هوای بود تا خون
 ضربه دهنده و هر قدر وی با يك ماه از خون و در باشد **باید** كه نشانك
 خانه قمر نیز نمود است **باید** كه اگر خواهی خون بیشتر و در **باید** كه قمر
 ملاحظه نمود و در حوض ماه و نشانك ماه و قمر برج و در حوض ماه و نشانك
 نشانك به حوض ماه و در حوض ماه و نشانك ماه و قمر برج و در حوض ماه و نشانك
 حاکمی بود خصوصاً و در حوض ماه و نشانك ماه و قمر برج و در حوض ماه و نشانك
 او نیز چنانست که خون طالع و قوه باشد **نشانك** در نشانك نیز و در ان

انسان خونی باشد که تا می آید **نشانك** ماه و نشانك ماه و در حوض ماه و نشانك
 خونی در طالع باشد **نشانك** ماه و نشانك ماه و در حوض ماه و نشانك
 خواهی که نشانك خون بر او در حوض ماه و نشانك ماه و در حوض ماه و نشانك
 مشروطات وی سه چیز است **باید** كه قمر برج و نشانك ماه و نشانك
 به نظر در حوض ماه و نشانك ماه و نشانك ماه و نشانك ماه و نشانك
 که در ان اتصال از برج و در حوض ماه و نشانك ماه و نشانك ماه و نشانك
 نشانك قمر لیل را باشد **باید** كه در حوض ماه و نشانك ماه و نشانك
باید كه ماه و نشانك ماه و نشانك ماه و نشانك ماه و نشانك
باید كه حلد و نشانك قمر لیل باشد **باید** كه قمر برج و نشانك
 که ماه زاید بود و در حوض ماه و نشانك ماه و نشانك ماه و نشانك
 باشد **باید** كه ماه و نشانك ماه و نشانك ماه و نشانك ماه و نشانك
 حلد با يك دیگر از خون ماه و نشانك ماه و نشانك ماه و نشانك
 خون نظر نمود است **باید** كه نشانك ماه و نشانك ماه و نشانك
 زایل بود و در حوض ماه و نشانك ماه و نشانك ماه و نشانك
 مشروطات وی چهار است **باید** كه قمر برج و نشانك ماه و نشانك
 که حلد طالع و نشانك قمر بود **باید** كه ماه و نشانك ماه و نشانك
باید كه قمر برج و نشانك ماه و نشانك ماه و نشانك ماه و نشانك
 خصوصاً اتصال برج حلد نشانك از نظر حوض ماه و نشانك ماه و نشانك

نشانك

و هر کوی که قریب فصل بود و سالی دینده و غاش و دلیل برست از او و باغ دریا
 بر عاقبت از او پس از این جمله غرضی مال با سعود و اندر جانان و چون این از این
 کلیات اما مشروط است بر این است **۱** بایک ماه زایل شود و بعد باشد
 از یادنی و قریب فصل و از یادنی عدد سال بایک ماه در سرج باشد
 باشد **۲** بایک قریب فصل و سالی باشد که اگر قریب فصل از این از این
 چهار شود و سالی و سالی بایک طالع و سالی از این از این
۳ بایک قریب فصل و سالی از این از این سالی از این از این
 که از این از این و سالی و سالی از این از این بایک از این
 و سالی از این از این از این از این از این از این از این
 در سرج ثابت باشد از این از این و سالی از این از این
 و بایک قریب فصل و سالی از این از این از این از این
 و سالی از این از این از این از این از این از این از این
 میان سالی و سالی و سالی از این از این از این از این
 که از این از این از این از این از این از این از این
 فصل و سالی از این از این از این از این از این از این
 باشد سالی از این از این از این از این از این از این
 هیچ باب و سالی از این از این از این از این از این از این
 هر چه از این از این از این از این از این از این از این

بست
 عقد

پس از این است که درین باب باقی می ماند و بعد از این از این از این
 از این از این از این از این از این از این از این از این
 سال باشد از این از این بایک قریب فصل و سالی از این از این
 و سالی از این از این از این از این از این از این از این
 زهر و سالی از این از این از این از این از این از این از این
 از این از این از این از این از این از این از این از این
 در این از این از این از این از این از این از این از این
 و سالی از این از این از این از این از این از این از این
 باشد از این از این از این از این از این از این از این از این
 بود که از این از این از این از این از این از این از این از این
 که از این از این از این از این از این از این از این از این
 که ماه و سالی از این از این از این از این از این از این از این
 از این از این از این از این از این از این از این از این
 که از این از این از این از این از این از این از این از این
 تا بیکه از این از این از این از این از این از این از این از این
 نه که از این از این از این از این از این از این از این از این
 غافل شود که از این از این از این از این از این از این از این از این
 نور و سالی از این از این از این از این از این از این از این از این

که اگر در اسهال باشد و چیزی نیکو باشد از آن است که شهر بر مال زن شفق نبوی
 زن را با مال خود شفق باشد و هر یک که در آن باشد و هر یک که در آن باشد
 و کوشش را که در آن باشد و هر یک که در آن باشد و هر یک که در آن باشد
 و هر یک که در آن باشد و هر یک که در آن باشد و هر یک که در آن باشد
 اما ابو معشر فرموده است که هر وقت هفتاد و پنج روز در آن باشد که در آن باشد
 باشد و هر یک که در آن باشد و هر یک که در آن باشد و هر یک که در آن باشد
 شافعی فرموده است که در آن باشد که در آن باشد و هر یک که در آن باشد
 اوایل از آن باشد و هر یک که در آن باشد و هر یک که در آن باشد
 سلطان بد است و هر یک که در آن باشد و هر یک که در آن باشد
 و سبب از آن باشد و هر یک که در آن باشد و هر یک که در آن باشد
 نیک از آن باشد و هر یک که در آن باشد و هر یک که در آن باشد
 بیات صحیح است و هر یک که در آن باشد و هر یک که در آن باشد
 بد است و هر یک که در آن باشد و هر یک که در آن باشد
 سبط و هر یک که در آن باشد و هر یک که در آن باشد
 شجاع و هر یک که در آن باشد و هر یک که در آن باشد
 و هر یک که در آن باشد و هر یک که در آن باشد
 باشد و هر یک که در آن باشد و هر یک که در آن باشد
 فواید اصلاح کند که در آن باشد و هر یک که در آن باشد

از این ضلحت طلب فرزند است باید که خاصر و خداداد از این اصلاح کند و البته
 صاحب بنیم را با طالع و صاحب طالع را با طالع و صاحب طالع را با طالع
 بود غایت که بود و اگر در آن باشد و هر یک که در آن باشد
 صاحب خاصر باید ساخت و باید که هر دو سو باشد و در هر یکی از اینها که در آن باشد
 فاطمه صاحب طالع را باید که قرآن را با طالع و هر یک که در آن باشد
 برج اثنی و اتم باشد و هر یک که در آن باشد و هر یک که در آن باشد
 از غنوس مال باید و هر یک که در آن باشد و هر یک که در آن باشد
 بعضی و هر یک که در آن باشد و هر یک که در آن باشد
 و هر یک که در آن باشد و هر یک که در آن باشد
 فواید اصلاح کند که در آن باشد و هر یک که در آن باشد
 با عمر رازی و صاحب طالع را باید که هر دو سو باشد و هر یک که در آن باشد
 باشد و هر یک که در آن باشد و هر یک که در آن باشد
 برزیده شدن مال کند که حکم حرمی از این گفته است که اگر وقت نزوح صاحب
 بسوزد فاطمه باشد و هر یک که در آن باشد و هر یک که در آن باشد
 که در آن باشد و هر یک که در آن باشد و هر یک که در آن باشد
 بود و اگر در آن باشد و هر یک که در آن باشد و هر یک که در آن باشد
 ۱. باشد که هر دو سو باشد و هر یک که در آن باشد و هر یک که در آن باشد
 اسرار از این فواید که در آن باشد و هر یک که در آن باشد

این طایفه قوت خداوند اختیار است و ضعف جسم او و وجوب عدم از است که در هیچ کس
موجود نیست و در اختیار هر چه میسر می آید در اختیار او بود باید که اگر طایفه غایتی
باشد هیچ طایفه ای را بر او تسلیم نیست پس باید که خداوند طایفه در طایفه او
الفاظ با حادی عشر باشد و اگر نتواند در طایفه با سایر طایفه مقبول گفته اند در این
و این قول بسیار از این است گفته اند که ماه در بروج او بسیار نیکوست هر کس
که ماه در بروج ضعیف باشد خداوند طایفه در بروج ثابت باشد و جسدین و جمل
که ماه در بروجان باید که طایفه در بروج ضعیف باشد و اگر کسی که ماه در بروج
خداوند طایفه مقبول نیست طایفه باشد با بر صاحب طایفه باید که خداوند ضعیف
با در طایفه با طایفه عشر مقبول باشد و اگر فصل بود که کسی باید که خداوند ضعیف
با طایفه عشر مقبول باشد صاحب طایفه باشد که باید که خداوند طایفه در بروج طایفه
الطایفه باشد باید که صاحب طایفه نیز از طایفه باشد و صاحب طایفه خداوند
ضعیف و در طایفه بود با باید که بزرگترین صاحب طایفه را نظر کردن که خود بزرگ است در این
اختیار و در کاران نظر خود است و دلیل نظر است باید که خداوند صاحب طایفه عشر
باشد و طایفه غایتی که در بروج است پس باید که در طایفه ضعیف و در طایفه باشد
و دلیل را در آن فکر که این کار را در کند باید که سوره که ما از ضعف نیست
در آن وقت قوی حال است و در طایفه ضعیف الیه بود که این طایفه است
باید که سوره که ما به متصل است ضعیف طایفه بود و در طایفه الیه بود که در طایفه
طایفه است باید که ماه ضعیف باشد از سوره علوی و متصل بود به سوره سفلی

و باید که طایفه غایتی را نظر باشد که کالات و اخوی بود از کالات خداوند طایفه بود
کالات سوره صمد و باید که هر چه در و تد باشد و اگر که طایفه عشر بود و جوی که در
و جوی طایفه طایفه باید که طایفه ان سعد بن طایفه بود صاحب طایفه با صمد بود
طایفه باید که طایفه طایفه ان و انضا است و خداوند سوره و جوی طایفه باشد
طایفه جاده نبور از آنکه بصلح او و تد که جوی طایفه سوره است و طایفه در ماه
و خداوند طایفه سوره سوره باید که هر چه طایفه طایفه طایفه طایفه طایفه طایفه
الطایفه و خداوند طایفه طایفه طایفه طایفه طایفه طایفه طایفه طایفه طایفه
باشد که باید که خداوند طایفه سوره سوره سوره سوره سوره سوره سوره سوره
کالات و ضعیف طایفه طایفه طایفه طایفه طایفه طایفه طایفه طایفه طایفه
مملک و سوره سوره طایفه طایفه طایفه طایفه طایفه طایفه طایفه طایفه طایفه
و در طایفه ان و تد و طایفه ماه یا سوره طایفه طایفه طایفه طایفه طایفه طایفه
که باید که سوره طایفه طایفه طایفه طایفه طایفه طایفه طایفه طایفه طایفه
کو باید که هر چه طایفه طایفه طایفه طایفه طایفه طایفه طایفه طایفه طایفه
و طایفه سوره سوره سوره سوره سوره سوره سوره سوره سوره سوره
کنند که اگر خداوند طایفه طایفه طایفه طایفه طایفه طایفه طایفه طایفه طایفه
باشد که طایفه سوره سوره طایفه طایفه طایفه طایفه طایفه طایفه طایفه طایفه
در طایفه طایفه طایفه طایفه طایفه طایفه طایفه طایفه طایفه طایفه
طایفه طایفه طایفه طایفه طایفه طایفه طایفه طایفه طایفه طایفه

خفایا باشد و در برج مقبله در هبوط ضعف و باجم و اگر از کوه بطله
 باشد بهتر است باید که خداوند سبحان و تعالی این را بپذیرد و اگر در یک قوه
 ضعیف بود که آنرا بضعف مال خصم یا باید که از ملاحظه او بلیغ غافل بود چنانچه
 در باب نزول با حق کفتم که از درجه نور با هیبت درجه اسد شرفیت و ازده
 تا در عقیق جیوه و ازده عقیق تا ده دلو خیز و ازده دلو تا ده قوس شالی ابو
 الحامد بن موسی این معنی را از مودهر صمدی که در مکتوبی چون برج در دهی
 از این رساله اهل ان ریم در حروف الفبایند برای آنکه هیچ دانش از معاشرت کند
 چنانکه اگر چه در مع مقارن باشد و غافل از این و این معنی هر چه می توان از علم
 حکام است و از جمله شخص مانع بر بافتن و ندایم همه راست اید اما باطل
 انکه هر چه بود که در برج مقبله باشد خداوند از درجه ثبات بود یا از جبهه
 فاطمه و ناطق و عاقل و ی باشد له یا باید که انشا عقیق و حال و معبود بود
 که در دلیل غایب است او بظلمت گفته اگر چه در سرفشان باشد بر نیت هیچ
 باشد و هر که چنانکه از کمال طفر او را باشد و طریقی که اگر چه در جوار کمال
 و خورشید سکوت بنظر نمی آید و خورشید و اگر بعدی فاطمه باشد چنانچه
 فطر است او اگر خداوند تعالی و سالی بگوید که فاطمه باشد و در دل طبع
 طبع اگر خواهد هر خصم بگوید که در سنده یا بیکان سنده که ماه اندی و خج
 از طالع ناطق باشد و از آن کو که ماه و نیز وی متصل است و خداوند تعالی و سالی
 از یکدیگر ساقط باشد و اگر عطا در وقت الشاع بود هر دو خصم بگوید که جلیت

سازند اما اگر عطا در برج معبود باشد هر دو در وقت برابر باشند اما اگر چنانچه
 که با دشمنی کند که در جبهه روحی کند که در سلب ریح باشد و در نیت باشد
 و مشتری نیز ریح ماه بود با عطا و با و اگر عطا در برج نبوت و در ریح جبهه متصل
 بود و لایست خصم بدست اید اگر خداوند تعالی من خداوند تالی مخیر بود دلیل
 قوت صاحب اختیار است و ضعف لشکر دشمن و محدودیت وی و نور دست
 ان تا باید که خداوند تعالی در این مصالح نبود نشاید که خداوند تعالی متصل
 بود و ستاره که در وقت باشد حدیکنند از آنکه خداوند تعالی ساقط باشد
 از طالع در پی هر دو اتصال صاحب طالع بگوید که ساقط نشاید که خداوند تعالی
 عذر باشد نشاید که صاحب طالع متصل باشد صاحب طالع که او دلیل قوت
 خصم بود برای آنکه در این انکه صاحب طالع است نشاید که خداوند تعالی متصل
 باشد صاحب طالع من که او که در این بود که ظاهرین باشد که نشاید که تالی در
 سالی و ظاهر باشد که نشا ضعف لشکر بود بر کشتن و چنانچه خصم بگوید
 ط خداوند تعالی از آنکه ماه و خداوند تعالی ماه او ضعف حال باشد که تالی
 او در حدی که باید که از انشا عقیق ماه کن دلیل غایب است یا نشاید که در طفر
 خداوند تعالی باشد یا خداوند تعالی که او دلیل غایب است نشاید که صاحب
 طالع فاطمه صاحب طالع در اید و صاحب طالع در خانه خویش باشد متصل بخداوند
 که ان نیز کمال و فرار کند نشاید که دلیل مطلوب بر تالی دلیل طالع باشد
 که ان دلیل فطر خصم باشد یا نشاید که در نور و سینه و جبهه و حق باشد

باید که صاحب طالع را به باشد تا که بخت از کرمه و این سه با هم باطل باشد
 شش که خاصه بخت از کرمه و این سه با هم باطل باشد و اگر طالع در ماه و کرمه باشد و کند
 ماه و کرمه و معهود با یکدیگر تا زود بدست آید یا بهتر از است که خداوند
 خانه ماه را باند بر ماه باشد در وسط السه و السه و طالع با یکدیگر
 یکی از بزرگین در طالع باشد و کرمه در طالع بود و معهود با یکدیگر در وسط السه
 بهتر بود با یکدیگر از طالع با یکدیگر در وسط السه و کرمه در طالع بود و معهود با یکدیگر
 در آن جهت طالع کند و دیگر را به بخت از کرمه و این سه با هم باطل باشد و اگر طالع
 انتخاب هر زن آمده باشد یعنی سید و فریب با هم باطل باشد و کرمه و معهود با یکدیگر
 و هر چه جز است از اینها که بخت از کرمه و این سه با هم باطل باشد و کرمه و معهود با یکدیگر
 معهود با یکدیگر ستاره و کرمه و این سه با هم باطل باشد و کرمه و معهود با یکدیگر
 بر پوشیده ماندن طالع بخت و کرمه و این سه با هم باطل باشد و کرمه و معهود با یکدیگر
 از طالع با یکدیگر بگردان دلیل بخت و کرمه و این سه با هم باطل باشد و کرمه و معهود با یکدیگر
 کرمه و این سه با هم باطل باشد و کرمه و معهود با یکدیگر
 اگر طالع باشد امکان یافتن بود خصوصاً که در بخت نالت بود و اگر نالت بود
 مشکل توان یافت خصوصاً که در بخت نالت بود و اگر نالت بود
 و حجب از باشد بخت از کرمه و این سه با هم باطل باشد و کرمه و معهود با یکدیگر
 مشروطات و این است با یکدیگر در بخت نالت بود و اگر نالت بود
 و این بود با یکدیگر بخت از کرمه و این سه با هم باطل باشد و کرمه و معهود با یکدیگر

ناظر از تدوین بود با یکدیگر از کرمه و این سه با هم باطل باشد و کرمه و معهود با یکدیگر
 الی و معهود با یکدیگر در بخت نالت بود و اگر نالت بود
 بخت از کرمه و این سه با هم باطل باشد و کرمه و معهود با یکدیگر
 با یکدیگر ناظر از کرمه و این سه با هم باطل باشد و کرمه و معهود با یکدیگر
 بود چون چهار و بیاض و نماز و غیره با یکدیگر خداوند و معهود با یکدیگر
 اختیار بود و بخت نالت بود و اگر نالت بود
 معهود با یکدیگر در طالع بود و کرمه و این سه با هم باطل باشد و کرمه و معهود با یکدیگر
 متصل باشد بخت از کرمه و این سه با هم باطل باشد و کرمه و معهود با یکدیگر
 و هر چه جز است از اینها که بخت از کرمه و این سه با هم باطل باشد و کرمه و معهود با یکدیگر
 بخت از کرمه و این سه با هم باطل باشد و کرمه و معهود با یکدیگر
 با یکدیگر ناظر از کرمه و این سه با هم باطل باشد و کرمه و معهود با یکدیگر
 متصل باشد بخت از کرمه و این سه با هم باطل باشد و کرمه و معهود با یکدیگر
 که طالع بخت نالت بود و کرمه و این سه با هم باطل باشد و کرمه و معهود با یکدیگر
 تا از بخت نالت بود و کرمه و این سه با هم باطل باشد و کرمه و معهود با یکدیگر
 که از بخت نالت بود و کرمه و این سه با هم باطل باشد و کرمه و معهود با یکدیگر
 و معهود با یکدیگر در بخت نالت بود و کرمه و این سه با هم باطل باشد و کرمه و معهود با یکدیگر
 از بخت نالت بود و کرمه و این سه با هم باطل باشد و کرمه و معهود با یکدیگر

کرد که **با** یکدیگر که در میان می بود و معهود باشد با مقدار معهود تا به تمام
 باشد **با** یکدیگر اصلاح است و نیز که در غیر این جهت تقدیم رساند و اصل
 در اختیار سفر بلکه در هر ابواب اختیار داشتن غیر است و چون اصلاح
 که در غیر این جهت حاجت کرده باشد معهود خود شود **با** اگر غیر این است
 باشد که در اول از طریق مسافت سازد تا از آن فرساید چون ماه از طریق مسافت افتد
 باشد که در اول از طریق مسافت سازد تا از آن فرساید **با** که در عمارت و دیوارها بود
 با مقدار متری یا تا از طریق از شلیک کردن دلیل است که در راه بود و اگر نظر بر این
 دلیل از دوری راحت بود **با** نیز این است که طالع هفت و هشت و نهم و خدایند
 هر چهار از عمارت و دیوارها باشد **با** که در غیر این جهت در فرج باشد و غیر این جهت
 بر او ظاهر باشد و اگر در **با** که در اصلاح است **با** که در اصلاح است **با** که در اصلاح است
 ایشان بغایت می نماید **با** که در اصلاح است **با** که در اصلاح است **با** که در اصلاح است
 که بعد از این در این جهت تا باز رسیدن بدان موضع در کار نیست بود **با** که
 نیز این یکدیگر که طالع ناظر باشند **با** که در اصلاح است **با** که در اصلاح است
 خداوند غافر از طریق مسافت سازد و در این جهت از طریق مسافت سازد
با که در اصلاح است **با** که در اصلاح است **با** که در اصلاح است **با** که در اصلاح است
 بود و از اصلاح و در **با** که در اصلاح است **با** که در اصلاح است **با** که در اصلاح است
 هر این **با** که در اصلاح است **با** که در اصلاح است **با** که در اصلاح است **با** که در اصلاح است
 پسندیده و محض در این جهت و چهار است **با** که در اصلاح است **با** که در اصلاح است

مسافت باشد **با** که در اصلاح است **با** که در اصلاح است **با** که در اصلاح است
 وقتی است ده که در اصلاح است **با** که در اصلاح است **با** که در اصلاح است
 در این جهت و چون در این جهت **با** که در اصلاح است **با** که در اصلاح است
 بهتر باشد **با** که در اصلاح است **با** که در اصلاح است **با** که در اصلاح است
 که در این جهت و در این جهت **با** که در اصلاح است **با** که در اصلاح است
 کند از این جهت **با** که در اصلاح است **با** که در اصلاح است **با** که در اصلاح است
با که در اصلاح است **با** که در اصلاح است **با** که در اصلاح است **با** که در اصلاح است
 در این جهت **با** که در اصلاح است **با** که در اصلاح است **با** که در اصلاح است
 خصوصاً افتاب که در این جهت **با** که در اصلاح است **با** که در اصلاح است
 و خصوصاً در این جهت **با** که در اصلاح است **با** که در اصلاح است **با** که در اصلاح است
 تا بعد از این در این جهت **با** که در اصلاح است **با** که در اصلاح است **با** که در اصلاح است
 متصل به این باشد که در این جهت **با** که در اصلاح است **با** که در اصلاح است
با که در اصلاح است **با** که در اصلاح است **با** که در اصلاح است **با** که در اصلاح است
 و نیز در این جهت **با** که در اصلاح است **با** که در اصلاح است **با** که در اصلاح است
 در این جهت **با** که در اصلاح است **با** که در اصلاح است **با** که در اصلاح است
 باشد که در این جهت **با** که در اصلاح است **با** که در اصلاح است **با** که در اصلاح است
 و نیز در این جهت **با** که در اصلاح است **با** که در اصلاح است **با** که در اصلاح است
 در این جهت **با** که در اصلاح است **با** که در اصلاح است **با** که در اصلاح است

بفتح طریق و عدم معاودت کند و اعتراف کند از غنا طریقین با طالع کران دلیل
 ریخ بود و نشانید که صاحب طالع غنی از ارض بود خصوصاً در ارض خاص و خاص
 و بعضی ازین که اگر طالع صاحب طالع اراضی باشد از ارض خاص یا از ارض غیر
 تحت اراضی بود و در ارض خاص بود و نشانید که صاحب طالع اراضی
 طالع با خداوند غنا در غنم باشد که طاعت کا و صاحب طالع بود و نشانید که
 حرکت یکی از غنم و نشانید که بشیر از خانه فریاد که از آن شفت ها خور و کا
 نشانید که غنم و نشانید که طالع بود که صاحب طالع مقصود مقصود نیست که طالع بود
 نشانید که غنم و نشانید که طالع بود که صاحب طالع مقصود مقصود نیست که طالع بود
 انصاف و نشانید که طالع بود که صاحب طالع مقصود مقصود نیست که طالع بود
 از غنم و نشانید که طالع بود که صاحب طالع مقصود مقصود نیست که طالع بود
 انصاف و نشانید که طالع بود که صاحب طالع مقصود مقصود نیست که طالع بود
 و خلی با مسکن کند چون طالع صاحب طالع مقصود مقصود نیست که طالع بود
 دلیل با انصاف و نشانید که طالع بود که صاحب طالع مقصود مقصود نیست که طالع بود
 و خلی با انصاف و نشانید که طالع بود که صاحب طالع مقصود مقصود نیست که طالع بود
 حله و قیاد با بعضی از افاضه و موده و نشانید که طالع بود که صاحب طالع مقصود مقصود نیست که طالع بود
 نمود و سفر کردن از جوانی با ربه عالم و بر این متوالی نموده اند و اراضی از
 قایده نیست و سوی مشرق و شفق شبیه نوئی ای برادر من که انکاز
 سفر با و در کشته روز یکشنبه است و در روز سه شنبه و چهارشنبه

نویز بهار سوی شمال بخشیده چه خور و در مشرق و در جنوب و در
 صد و سی و سه سفر کردن از اراضی خاص و خاص و نشانید که طالع بود
 ای بود با در بر طالع و در جنوب و در مشرق و در جنوب و در جنوب و در جنوب
 صاحب طالع بود و نشانید که طالع بود که صاحب طالع مقصود مقصود نیست که طالع بود
 بود و در و نشانید که طالع بود که صاحب طالع مقصود مقصود نیست که طالع بود
 حله و قیاد با بعضی از افاضه و موده و نشانید که طالع بود که صاحب طالع مقصود مقصود نیست که طالع بود
 نمود و سفر کردن از جوانی با ربه عالم و بر این متوالی نموده اند و اراضی از
 قایده نیست و سوی مشرق و شفق شبیه نوئی ای برادر من که انکاز
 سفر با و در کشته روز یکشنبه است و در روز سه شنبه و چهارشنبه

سفر کردن از اراضی خاص و خاص و نشانید که طالع بود

از سالی که در لیل حیات بود اگر چه ای بیخ زمل بود دلیل سالی شدن
مال و تقویر مانت بود اگر بیخ یا ماه در خوش بود با نظر باشد ماه
از خوش دلیل حضرت بود از آنکه بیاید که خداوند دوم در چهارم باشد
که هم هر یک بود خصوصا که بیخ بد و بوند و اگر صاحب بیخ بود نام بود
در مقام نکند و زنده برون دوری اگر خداوند دوم در ششم باشد ظاهر
کار و دین بودا نشان که ماه در چهارم بود یا با خداوند چهارم بس
نشان که صاحب بیخ در طالع بود که بسیار بد باشد و کارها
سالم و عزت از آنکه اگر صاحب بیخ سالها در چهارم باشد خداوند اول
در عاشق و دلالت بر آنکه شغل و بی تمام زود و رحمت فرمان و
نیز بد که هر از آن صاحب اختیار است نشان که صاحب بیخ در طالع و صاحب
ثانی در ناسخ و مکر خواهد کرد و از آن شهر بر ن رود و در بر نیت
و قیام صاحب که در اختیار است و بوسه برون و ملاطفت اختیار نماید
کرده اند و اگر کسی را از مال و طالع و دلالت معلوم بود است طالع
بر تحت ملک اصل بر آنکه سال خداوند و جای طالع اصل کار داشته اند
بر آنکه در شرف طاعت و محذورات و بی بیخ و بیخ بر عاقل اما در طالع
و بی چهل و سه است با آنکه طالع و خداوند بیخ قوی مال باشد
با آنکه ماه و خداوند خانه اش از خوش بیخ باشد با آنکه طالع و
بیخ ثابت و اسد و بیخ ملکی حضرت بیخ ثابت است در این باب تمام

ابو الحامد غزنی نوی گفته است که در او باشد که طالع غریب که در ناغاش است
و باید که جای ماه بیخ ثابت باشد الا غریب که دلالت بر جلال و شرف
کند و در جسدین نیز نشاناید خصوصا قوس و حوت بشری که در بیخ ثابت
با نشان گفته اند و از اختیار فرد و رحمت فایده که شرف نشان است و در سلطان
نیز جای است که اوج او است با آنکه خداوند طالع نیز در بیخ ثابت بود
با در جسدین با آنکه صاحب طالع بیکی از سعدین ظاهر باشد و نیز قبول
خصوصا مشتری با آنکه در صاحب پیشتر ظاهر باشد مشتری با بر تلبث
مریخ باشد و با آنکه دلیل ملوک یعنی اقبال و قوی طالع باشد با آنکه
با صاحب صل باشد و آثار مشتری اقبال داشته باشد اگر خداوند
الساد و مشتری او در سعد سال باشد غایت بگویدا بهتر است که
در بیخ ناری بود چه او در بیخ خلق ملوک دارند و آثار لیل ایشان است
نت باید که او را در سعدی یا سعدی طالع باشد و نیز صاحب
خ با آنکه خداوند عاشق را بیخ بود خداوند طالع با آنکه آثار بیخ
السله بود و از هر دو مشتری و بهتر آنکه در شرف باشد با آنکه در سعد
شرف باشد و نیز صاحب را حق این بود با آنکه خداوند طالع در وندی بود
و قوی طالع برین اوقات عاشق است با آنکه خداوند عاشق را در وندی بود
که بسیار بگویدا **بیخ** بیخ که در قوی طالع بود و در وندی طالع باید
که صاحب در شرف غنی بود با صاحب طالع و نشان طالع با آنکه در درجه طالع

با وسط السماء بروج ناری یا هوایی بود که آن کلاله بر راستی کشیده زبانه
جاده جاست یا شاه کند که با یک ماه زاید باشد که با یک ماه هم العاده
حال معهود باشد تا طریقه نیرین و در یکی از او خاصه عاشر که بهین
آنکه طالع وندی فراوان و طالع قرار کشیده بود یا از او مال یا طالع
اجتماع یا استقبالی مقدم که از شمار پسندیده بود و اگر طالع وقت همان
طالع قرار سابق بود خواه وسط خواه اصغر معین بود که اول آنکه طالع
وقت فاشتر طالع ان شهر بود که دار السلطنه است که با یکده عاشر صاحب
معهود باشند که با یکده یا نادر فرجه طالع بود که با یکده شری که دلیل
صدق است معهود و یکو حال باشد که در فرجه و ناری بهتر بود
کلی با یکده قرار عطا کرد باز هر معترف بود و شمس و شری که یک
پسندیده بود که با یکده در عا یا بر دو رکعت اگر کوکب ثابت که در
اول است با دو معترف طالع بود یا دهم و وسط السماء بشرط آنکه بروج
معده بود که با یکده قرار کوکب معترف بود و معلوی متصل شد
آنکه آن کوکب ماه را محض نکند که با یکده هم الملوك والاطان یکو
باشد و ضا و ندرش در عاشر قوی حال و در او را مناحل با یکده خداوند
عاشر صاعدا باشد تا روز بروز در نهایت در ترقی بود که با یکده راس رقیق
نیکو باشد از طالع و بهتر آنکه صاحب طالع یا راس باشد که با یکده صاحب
طالع شری بود و اگر ضا باشد بهتر که با یکده قرار کوکب رابط بر کرد

در کبر

و یکو که با عدد بودند که معده باشد که با یکده خداوند طالع متصل باشد
بجداوندان اقلیم در آن شهر از آن اقلیم باشد که با یکده ستاره آن اقلیم شری
باشد و ضا عدد و قوی حال که با یکده طالع و خانه ماه و خداوند خانه ماه
در بروج معین طالع باشد تا کار بر او معین کرد طالع با یکده نیرین
طالع بود که بدو معنی با یکده درین انحصار ساقط باشند و در طالع
با یکده شری نیرین که با یکده درین انحصار ساقط باشند و در طالع
نیرین بود و در انحصار و جای نیکو بود نهایت کار باشد و ضری و کند
و چند از استادان معترف کرده اند که چون صاحب تدفین شری باشد
و از استرازه و در مدت سلطنت در از نیکو در در کسری و شاد کای کند
با یکده در اختیار است امور ملک همان طالع سلطان شری که معترف
نکاه داد و نادر باز نیکو در ملک و نه مالک و نه در ذات وی چهارده
ا نشاء که در بروج مغرب باشد و با یکده خداوند طالع نیرین
مغرب باشد که کلاله بر عدم نبات و با یکده نشاء که ماه ناضر بود
در نور یا عدد یا صاحب خصوصاً که معترف باشد و معترف که کلاله بر مسی کار
کند که بر بهین و از بروج که موافق مالک باشد که چون سلطان و معترف
و جری و کو و از آن بروج نیرین توان ساخت و نه موضع ماه توان کرد
در انحصار حد که در آن بروج که در وی نیرین یا نیرین بود
حد را ضا کند حال انبار که با وجود ضعف انبار صلاح حال هیچ کلال

در کم و زیاد و در آن کار با پائیده بود و حد کند از آنکه خوش طالع باشد
خصوصا از او تا در بد و بد و از خوش و از بد طالع با استقبال مقدم با
استیلا و خوشی بر آن جزو آنکه از آن است این طالع را باید نمود اما اینجا
عاطف است و از آن است ط حد کند از او تا کسوف و خسوف که بسیار
بد بود و در این طالع با آنکه ماه و آنکه نشان که ماه را بد بود و بد
باشد با نشان که ماه از آن است ط حد کند از او تا کسوف و خسوف که بسیار
حد کند از او تا کسوف و خسوف که بسیار ط حد کند از او تا کسوف و خسوف که بسیار
واجب است ط حد کند از او تا کسوف و خسوف که بسیار ط حد کند از او تا کسوف و خسوف که بسیار
السماء هر ط که باشد و کند از او تا کسوف و خسوف که بسیار ط حد کند از او تا کسوف و خسوف که بسیار
زیادت و رسد از او تا کسوف و خسوف که بسیار ط حد کند از او تا کسوف و خسوف که بسیار
باشد که کار بسیار از او تا کسوف و خسوف که بسیار ط حد کند از او تا کسوف و خسوف که بسیار
ماه که در خانه های عطارد و مشتری و زهر بود اگر از برای خوب بود و ط حد کند از او تا کسوف و خسوف که بسیار
مریخ بهتر باشد و عطارد و مشتری و زهر بود اگر از برای خوب بود و ط حد کند از او تا کسوف و خسوف که بسیار
اصل و خوبی تمام دارد با بد که خداوند طالع و خانه های مشتری و مریخ
باشد با بد که ماه و خداوند طالع از نظر مریخ با آنکه طالع باشد
خاصه بربط با آنکه در آن بهتر بود با بد که طالع خداوند ماه و صاحب
خانه و معبود باشد با بد که خداوند طالع مستقیم باشد با بد که صاحب
بیت مشتری و زهر است و بهتر با بد که مشتری و زهر است و بهتر با بد که مشتری و زهر است و بهتر

اگر

ح اگر ماه در خانه مریخ بود مقدار هر معدی مریخ ناظر باشد بر آنست که بود
بقایات ستوده باشد خصوصا در او از ماه و مریخ و زهر و مشتری است احذر
کند از آنکه خداوند طالع را مریخ باشد که آن دلالت بر کثرت انگشت کند و قدرت
ایشان از مریخ و کند از آنکه صاحب است مریخ را مریخ بود همین ط حد کند از او تا کسوف و خسوف که بسیار
روایت کرد که ماه در سلطان بود چنان کار با بد که مریخ از بدین با بد که هفت
چندان نباشد ط حد کند از او تا کسوف و خسوف که بسیار ط حد کند از او تا کسوف و خسوف که بسیار
لکنتان اگر خواهد که لوی پادشاه با بد که نشان که در کار بدین با بد
که هفت چهر رعایت کند با بد که ماه در مریخ باشد با بد که طالع
بزرگ از مریخ باشد با بد که ماه یکی با بد که مریخ بود با بد که مریخ بود
باشد با بد که ماه در مریخ و زهر و بد که باشد با بد که ماه و مریخ و زهر
د با بد که طالع از خوشی است اگر از بدین از مریخ بود و خواهد
کار بد که نیست نشود چهار مریخ با بد که در ماه و مریخ و زهر و مشتری
ب طالع مریخ با بد که از مریخ و مریخ و زهر و مشتری و مریخ و زهر و مشتری
از طالع و بهتر آنکه در ششم با بد که مریخ بود با بد که مریخ بود با بد که مریخ بود
از خانه های مریخ و بهتر آنکه در مریخ و مریخ و زهر و مشتری و مریخ و زهر و مشتری
و جو که مریخ و مریخ و زهر و مشتری و مریخ و زهر و مشتری و مریخ و زهر و مشتری
ماه و مریخ و زهر و مشتری و مریخ و زهر و مشتری و مریخ و زهر و مشتری
باشد از مریخ که معبود مریخ ناظر باشد که آن دلالت بر مریخ و مریخ و زهر و مشتری

کند با یک وسط الساج ثابت باشد و از خود سالت تا عمل او تمام باشد باید
 کرد اندک که بهت المال عمل است چنانکه توانا اصلاح کند با یک خداوند
 یا زده صاحب ظاهر نظری است از مودت و هر دو بر خداوند طالع ناظر باشد
 و با یک سرنیز یکدیگر بگویند و بطالعی ظاهر سرنیز ناظر باشند که غایت کار بود
 با یک ناظر و خداوند و یک طالع با سراج طری کویله و حق انصاف است
 و در این باب است که فردی باشد با اول و اول و اول ناظر را رعیت و سینه
 تر شود از سیاست و اگر کسی دیگر بهتر باشد و رعیت خوشدل باشد
 و حدیث با یک ناظر از خداوند و خداوند و صاحب طالع و رعیت که در کار توفیق
 افتد هر دو **نظم طالع** که در مشروطات وی شش است با یک وسط
 السماء اصلاح کنند با یک طالعی عشرین و اصلاح بود تا زود بقصود رسید
 عمل او نیز که بود با یک خداوند و وسط السماء و وسط السماء بود و اگر نیاز
 وسط السماء از خود طالع باشد با یک خداوند از شهر که در وی طلب
 عمل یکست و خود باشد و ناظر بوسط السماء صاحب با یک فرقه عاشر
 از نظر پنج بود طالع باشد خصوصاً در زمانه حاجری کویله که خداوند
 وسط السماء و خداوند خانق را سرخ باشند در او خرماء در مثال از انصاف
 و در حور و خارج سستند و مانند او پسندیده باشد با یک خداوند
 وسط السماء صاحب طالع با هم موافق باشد و اتصال یکدیگر طبع او حور
 و حور و عمل با یک است این مشروطات را با شرایطی که در بار طالع خواست

خواهم که در هر یک با یک در تضای غام و محدود است و می تواند شود و طالع
 از آنکه غرض طالع ناظر باشد خصوصاً از آنکه
 بهر چیز را از خود است و خواست طالع با استقبالی مقدم با استقبالی عقبی بر آن بود
 و اگر اینها در آنست یعنی رعیت باید کرد اما اینجا غایت اولی و انصاف است
 حدیث از اوقات کویله و خوف که بسیار بود و در بعضی سالها
 نموده اند نشانیکه ماه زایل از اول بود با غرض باشد نشانیکه ماه از آنجا
 منصرف باشد که دلیل نقصان کارها بود حدیث از مودت و رعیت طالع بود
 طالع با عاشر از خوابت بخوشتر است از طالع است حدیث از آنجا
 زحل و نظر و صاحب طالع و خداوند و وسط السماء هر یک که باشد و گفته اند
 معالطه و جمع معانیر بر آن باشد و زبان زیارت رسد حدیث از آنکه
 صاحب طالع بر رعیت زایل در زمانه آمده باشد که کارها در آنجا آمد
نظم و در هر دو ساجین بعد از ملاطحه بعضی از شرط طبیعت و جلوس
 بهنحت سلطنت که سابق مدکور خواهد شد و قدری از شرط با یک
 و اعارت نشین که بعد از آن با طالع مشروطات خاصه و در بعضی است
 فرد و روح با خبر با یک رعیت و در اعفایه زهر و ایل ساجین و حدیث
 که از نظر رعیتین و بافتار از بیع و معالطه و مقارنه **نظم** و در هر دو
 مشروطات وی چهار است باید که رعیت در طالع باشد یا در سابق باشد
 رعیت خود شادی با یک با یک ماه بعدی معین باشد با یک زهر از آنکه

این علیله و دهند با کس و بدان شریک کنند؟ باینکه خداوند عالم در بعضی
 قوی حال باشد تا ظاهرش بر وجودش باینکه خداوند عالم را شریک خود در وجود
 باینکه صاحب وسط عالم است و در ظاهرش بر وجودش باینکه صاحب
 خداوند عالم است و در ظاهرش بر وجودش باینکه صاحب
 و اگر چه ظاهرش بر وجودش باینکه صاحب
 حال باشد و ظاهرش بر وجودش باینکه صاحب
 نمودن ظاهرش بر وجودش باینکه صاحب
 که از عالم به دور بود و چون خداوند عالم را صاحب
 و خداوند عالم را صاحب و دلیل محاربت قوی بود با باینکه سهم العباد و خداوند
 نیز بیکو حال است که آن دلیل نفع تمام باشد باینکه خداوند عالم را صاحب
 شریک باشد که آن دلیل قوت زیادتی باشد اگر خداوند عالم را صاحب
 بودند و چون با ما به برهان متصل باشد و از این بود که نور دلیل آن بود
 که علت در آن در حکمت مانده باینکه خداوند عالم را صاحب
 باز هم نکرده اما با سلفی نیست باینکه خداوند عالم را صاحب
 هم بر وجودش باینکه صاحب است و باینکه صاحب
 حادی و غیر دلیل بهولت خراج و بیاری آن بود و محمد و رات و وی است
 اثنای که صاحب ظاهرش بر وجودش باینکه صاحب
 صاحب ششم نکرد باینکه صاحب در نافی غیر سادس باشد با ظاهرش بر وجودش

این دو برج که اولی که فرای و بند و صاحب باشد و بعد از آنکه خداوند
 و از هم جدا باشد و در قی که خداوند عالم را صاحب
 که آن نیز دلیل بر وجودش باینکه صاحب
 ظاهرش بر وجودش باینکه صاحب
 است باینکه صاحب
 را صاحب باشد و خداوند عالم را صاحب
 از اولی که خداوند از یون ماه در حقیقت صاحب
 که صاحب باشد و بر هر دو از یون صاحب
 در هر دو که آن دلیل نیست و صاحب
 را باینکه صاحب است باینکه صاحب
 و است ا باینکه صاحب
 از خانه های سعد بر صاحب ظاهرش باینکه صاحب
 اثنای که در یون و در یون صاحب
 با در حقیقت ایشان بود و در حقیقت صاحب
 نراست ا باینکه صاحب
 خصوصیت میکند باینکه صاحب
 باشد باینکه صاحب
 با ظاهرش بر وجودش باینکه صاحب

باشد یا برضی و کوی حال بود با یک صاحب طبع مستعد باشد بر صاحب
 مانی متصل بود با یک فرد کوی که قوی و المصنوع شده باشد و کوی
 ضعیف متصل با یک کسبم العاده در طالع باشد با در وسط الساک طعن
 اختیار کند و با بود بعد از آن وی را است که ماه حاضر الوری است و بعد
 حاضر برضی اما اگر کسی با اختیار کند خصوصیت میکند این طالع را باید
 داشت و خداوند را صلواتی بگوید و معینا بحسب صاحب اختیار قوی باشد
 و خصم نفع را بدست **محب** کلا مشروطات وی را است اما باید که
 در خانه عطا باشد تا طریقه با در خانه زهره بود تا طریقه عطا با یک
 ماه بکوی از این دو کوی که کف متصل باشد و دیگری مضرب و احقر باید
 کرد و بودن فرد خانه هیچ که موجب طالع وقت و علامت شود **در**
انکشاف **انکشاف** مشروطات وی خواست اما باید که طالع این وقت برج
 اسد یا قوس باشد با یک کافا و قمری در با زده طالع باشد و از
 السما متصل بخداوند خانه خود یا صاحب طریقه خود یا با ریا طالع باشد
 با یک کفری باشد از قوس با یک کافا متصل بود با تا با قمری
 از او تا با یک کفر در آمد با قوس باشد تا طریقه بود بخداوند و احقر کند
 از خصم بفر کفنا ند بودن فرد و قریب درین عمل که اگر قریب **در**
 اوقات دعا کرد **ان** یا است بزرگ و بسیار نایله و حکما را در این باب
 بسیار است و فلاسفه این را را از صفها و جملا پیوسته اند داشته اند

تا این دعوات را در شهر و اوقات خویش و محامد شریف استعمال کنند و عمل الهی
 انچه مشروطات وی است موافقت است با چون حکما دانستن که معبود
 کواکب قمری و زهره است و چنان فرموده اند که در وقت دعا کردن با یک
 بکوی از این دو سعد در طالع وقت باشد و دیگر در طالع یا ابتداء کار و دعا
 وی باشد و بود و بعضی چنین گفته اند سعدی در طالع یا با یکی در طالع یا با
 و بی دنیا وی یاخته کرد و پس بختی است که با یک سعد در طالع بود
 در ناصح نامعادت هر دو برای اصل کرد و بر هر یک یکی این هر دو سعد
 با یک کفری باشد و قوی حال و از نظر قوس و ضعفهای دیگر طالع
 است که سعد اگر مشرب باشد و سعد اسفند بری با یک کفری حال باشد
 و متصل بعد از آن اگر عابوای از آن است طلب جمعیت خاطر و امان و
 با یک کفر در خانه ای شری باشد متصل زهره و این صورت بجز بر سبب
 اگر عابوای از آن رهای دنیا است و طلب مال با یک کفر در خانه ای
 باشد متصل قمری و این نیز مجرب است و دعا بوی هر یکی که باشد باید
 که ماه متصل باشد بکوی الزهره و از وی مقبول بود چنانچه بر طلب است باید
 که قمری و متصل باشد با خال بلند و با اقبال نیک حال باشد و برای
 طلب علم حال عطا در ملاحظه با یک کفر و قمری هذا را با یک کوی که الزهره معبود
 با یک کفر معبود در خانه قریب جمع باشند با یک کفری یا با یک کفری
 بود و این باشد با یک کفر ماه مضرب بود از خداوند طالع و متصل باشد شری

در اعتبار صید از آنست که کشتی در طالع باشد و هیچ روزی در طالع
 از طالع و در هر روز در آن هم باشد و نعلی در طالع و نعلی در طالع و نعلی در طالع
 در آن صید نشاء افزاید و بدان موید و اجلاوت باشد و هیچکس را
 در آن صید و صید از آنست که کشتی در طالع باشد و نعلی در طالع و نعلی در طالع
 ناطق باشد که صید و کشتی در طالع و نعلی در طالع و نعلی در طالع
 با در آن روز که صید است نباید: ناطق باشد که صید و ناطق باشد که صید
 طالع که کشتی در طالع و نعلی در طالع و نعلی در طالع و نعلی در طالع
 صید بود و از ناطق و ناطق و ناطق و ناطق و ناطق و ناطق و ناطق و ناطق
 کوه و ناطق و ناطق و ناطق و ناطق و ناطق و ناطق و ناطق و ناطق
 باشد که صید و ناطق و ناطق و ناطق و ناطق و ناطق و ناطق و ناطق
 بر کشتی صید کشتی و ناطق و ناطق و ناطق و ناطق و ناطق و ناطق و ناطق
 بر ناطق و ناطق و ناطق و ناطق و ناطق و ناطق و ناطق و ناطق
 که در ناطق و ناطق و ناطق و ناطق و ناطق و ناطق و ناطق و ناطق
 با ناطق و ناطق و ناطق و ناطق و ناطق و ناطق و ناطق و ناطق
 عطار و ناطق و ناطق و ناطق و ناطق و ناطق و ناطق و ناطق و ناطق
 است با ناطق و ناطق و ناطق و ناطق و ناطق و ناطق و ناطق و ناطق
 با ناطق و ناطق و ناطق و ناطق و ناطق و ناطق و ناطق و ناطق
 صید و ناطق و ناطق و ناطق و ناطق و ناطق و ناطق و ناطق

بر هر و ناطق و ناطق و ناطق و ناطق و ناطق و ناطق و ناطق و ناطق
 بنوعی که اگر صید و ناطق و ناطق و ناطق و ناطق و ناطق و ناطق و ناطق
 بود از ناطق و ناطق و ناطق و ناطق و ناطق و ناطق و ناطق و ناطق
 و ناطق و ناطق و ناطق و ناطق و ناطق و ناطق و ناطق و ناطق
 با اگر ناطق و ناطق و ناطق و ناطق و ناطق و ناطق و ناطق و ناطق
 و ناطق و ناطق و ناطق و ناطق و ناطق و ناطق و ناطق و ناطق
 کشتی با ناطق و ناطق و ناطق و ناطق و ناطق و ناطق و ناطق و ناطق
 با ناطق و ناطق و ناطق و ناطق و ناطق و ناطق و ناطق و ناطق
 صید و ناطق و ناطق و ناطق و ناطق و ناطق و ناطق و ناطق و ناطق
 و ناطق و ناطق و ناطق و ناطق و ناطق و ناطق و ناطق و ناطق
 ماه از ناطق و ناطق و ناطق و ناطق و ناطق و ناطق و ناطق و ناطق
 در ناطق و ناطق و ناطق و ناطق و ناطق و ناطق و ناطق و ناطق
 افتادن ناطق و ناطق و ناطق و ناطق و ناطق و ناطق و ناطق و ناطق
 اگر ماه ناطق و ناطق و ناطق و ناطق و ناطق و ناطق و ناطق و ناطق
 باشد در وسط ناطق و ناطق و ناطق و ناطق و ناطق و ناطق و ناطق و ناطق
 با ناطق و ناطق و ناطق و ناطق و ناطق و ناطق و ناطق و ناطق
 حله ناطق و ناطق و ناطق و ناطق و ناطق و ناطق و ناطق و ناطق
 کند و ناطق و ناطق و ناطق و ناطق و ناطق و ناطق و ناطق و ناطق

و میوه است باید که ماه در مریخ نماند باید که قریب فصل باشد
از تلبات باشد از این بزرگان دلیل خون او جا بود بود که باید و صید کند
باید که در سال مریخ بود و مریخ اولی بود و اگر او را قتل خون رختن
باید که ماه ناظر باشد بعدی که از فصل در طالع باشد اگر صید یا تو را
میکنند که بسم دارد چون مریخ کوزن باید که ماه در طالع باشد فصل
زهره و زهره در هفتم ناظر باید اگر صید یا نوران مریخ در او میکند
چون مریخ در دوازده و طالع او باید که ماه از مریخ مقبول بود و مریخ از این
هر دو معاش باشد ناظر باید سالیته کند و مریخ از مریخ در وقت با
که طالع مریخ مقبل بود و در هفتم و زحل با قسط و فصل زهره و زهره
در طالع باید و مریخ ناظر از مریخ بود و چون مریخ را باید که مریخ در
بود فصلی مریخ و مریخ در خانه خود را مریخ باید و مریخ را مریخ
سک و مریخ را مریخ باید که مریخ در مریخ باشد مریخ کوزن که مریخ را مریخ
در باید که مریخ در مریخ و مریخ در مریخ و مریخ در مریخ و مریخ در مریخ
باشد باید که مریخ در مریخ باشد و در طالع مریخ مریخ بود و مریخ در
طالع بود و مریخ در مریخ باید که مریخ در مریخ و مریخ در مریخ و مریخ در مریخ
و مریخ در مریخ و مریخ در مریخ است اما نباید که مریخ در مریخ و مریخ در مریخ
بود که فصلی مریخ و مریخ در مریخ و مریخ در مریخ و مریخ در مریخ و مریخ در مریخ
زهره و مریخ و مریخ در مریخ و مریخ در مریخ و مریخ در مریخ و مریخ در مریخ

و چون در سال مریخ باشد که مریخ در مریخ و مریخ در مریخ و مریخ در مریخ و مریخ در مریخ
بود و مریخ در مریخ و مریخ در مریخ و مریخ در مریخ و مریخ در مریخ و مریخ در مریخ
بمقتل با و مریخ و مریخ در مریخ و مریخ در مریخ و مریخ در مریخ و مریخ در مریخ
فصل مریخ و مریخ در مریخ و مریخ در مریخ و مریخ در مریخ و مریخ در مریخ
که در مریخ و مریخ در مریخ و مریخ در مریخ و مریخ در مریخ و مریخ در مریخ
مریخ و مریخ در مریخ و مریخ در مریخ و مریخ در مریخ و مریخ در مریخ و مریخ در مریخ
جوزا را مریخ و مریخ در مریخ و مریخ در مریخ و مریخ در مریخ و مریخ در مریخ و مریخ در مریخ
ماه مریخ و مریخ در مریخ و مریخ در مریخ و مریخ در مریخ و مریخ در مریخ و مریخ در مریخ
و مریخ و مریخ در مریخ و مریخ در مریخ و مریخ در مریخ و مریخ در مریخ و مریخ در مریخ
با مریخ و مریخ در مریخ و مریخ در مریخ و مریخ در مریخ و مریخ در مریخ و مریخ در مریخ
خوی مال باشد و مریخ در مریخ و مریخ در مریخ و مریخ در مریخ و مریخ در مریخ و مریخ در مریخ
بمقتل باید که مریخ در مریخ و مریخ در مریخ و مریخ در مریخ و مریخ در مریخ و مریخ در مریخ
در مریخ و مریخ در مریخ و مریخ در مریخ و مریخ در مریخ و مریخ در مریخ و مریخ در مریخ
باید که مریخ در مریخ و مریخ در مریخ و مریخ در مریخ و مریخ در مریخ و مریخ در مریخ
باشد و مریخ در مریخ و مریخ در مریخ و مریخ در مریخ و مریخ در مریخ و مریخ در مریخ
صید باشد و مریخ در مریخ و مریخ در مریخ و مریخ در مریخ و مریخ در مریخ و مریخ در مریخ
که مریخ در مریخ و مریخ در مریخ و مریخ در مریخ و مریخ در مریخ و مریخ در مریخ و مریخ در مریخ
که مریخ در مریخ و مریخ در مریخ و مریخ در مریخ و مریخ در مریخ و مریخ در مریخ و مریخ در مریخ

کنند که جوی و بام نشاند که یکبار باید از خداوند اتصال فرموده خاصه که در
در برج ای بود که در دلیل تیار شدن الهامی صید بود و جوی و بام و جوی و بام
مکان نیکو و جوی و بام مشروطات و جوی و بام است با یکدیگر در جوی و بام
با دلو را سد با قوس و با جوی و بام که در صورت نیکو است و با دلو را سد
با یکدیگر که قوس و بام باشد با یکدیگر که طالع و خداوندش معبود باشد با یکدیگر در
اموضی و بام عطار و نیکو طالع باشد و در جوی و بام و نیکو طالع و جوی و بام
اینها بود **مکان نیکو و جوی و بام** مشروطات و جوی و بام است با یکدیگر
در دلو را سد با قوس و بام و با دلو را سد که صورت طالع و دلو را سد با یکدیگر
که ماه زاید باشد و در قوس و بام با یکدیگر که طالع و دلو را سد و ماه معبود باشد
بیکدیگر که در جوی و بام عطار و دلو را سد و در اموضی ایشان سعادت عطار و خاصه
ملاخذه با یکدیگر که طالع و بام و با یکدیگر که در جوی و بام است و در دلو را سد و جوی و بام
داشتند و با دلو را سد با یکدیگر که در جوی و بام است و در دلو را سد و جوی و بام
و با دلو را سد و جوی و بام مشروطات و جوی و بام است با یکدیگر که در جوی و بام
صاحب طاعت که در دلو را سد است و در جوی و بام صاحب طاعت و در جوی و بام
از طالع و جوی و بام که در دلو را سد و با دلو را سد با یکدیگر که در جوی و بام
و اگر در دلو را سد و با دلو را سد و جوی و بام و اگر در دلو را سد و جوی و بام
و اگر در دلو را سد و با دلو را سد و جوی و بام و اگر در دلو را سد و جوی و بام
ناخن از دلو را سد و با دلو را سد و جوی و بام و اگر در دلو را سد و جوی و بام

اود که طاعت او باشد و جوی و بام و جوی و بام و جوی و بام و جوی و بام
صاحب طاعت او باشد و جوی و بام و جوی و بام و جوی و بام و جوی و بام
با دلو را سد و جوی و بام و جوی و بام و جوی و بام و جوی و بام
است و با دلو را سد و جوی و بام مشروطات و جوی و بام است با یکدیگر که در جوی و بام
بود با یکدیگر که ماه بعدین متصل بود و با دلو را سد و جوی و بام و جوی و بام
اود و جوی و بام و جوی و بام و جوی و بام و جوی و بام و جوی و بام
با یکدیگر که طالع و جوی و بام و جوی و بام و جوی و بام و جوی و بام
معصومین و جوی و بام و جوی و بام و جوی و بام و جوی و بام و جوی و بام
بود و جوی و بام و جوی و بام و جوی و بام و جوی و بام و جوی و بام
و جوی و بام و جوی و بام و جوی و بام و جوی و بام و جوی و بام
اگر خواهد که جوی و بام و جوی و بام و جوی و بام و جوی و بام و جوی و بام
و نیکو مال و اگر خواهد که جوی و بام و جوی و بام و جوی و بام و جوی و بام
و اگر خواهد که جوی و بام و جوی و بام و جوی و بام و جوی و بام و جوی و بام
مخرج و جوی و بام و جوی و بام و جوی و بام و جوی و بام و جوی و بام
مطابق و جوی و بام و جوی و بام و جوی و بام و جوی و بام و جوی و بام
و جوی و بام و جوی و بام مشروطات و جوی و بام است با یکدیگر که در جوی و بام
دو اند و جوی و بام و جوی و بام و جوی و بام و جوی و بام و جوی و بام
خداوند و جوی و بام و جوی و بام و جوی و بام و جوی و بام و جوی و بام

[illegible][illegible]

نمذجلو لہذا کور نمذجلو لہذا کور

[illegible]

تمت جلد اول مذکور

[illegible]

صلح دوم در بیان اختیارات نزول قمر در بروج افق غیر و فنی که خالی
 البیاض باشد و اختیارات بر کالات قمر در بروج و چون اختیارات بر اتصال
 قمر یکو اک نوشته شد سا بیکه و فنی که قمر در بروج هیچ که اگر اتصال باشد
 و در آن حالت اختیارات صورت شود بیکه آن نیز نوشته شود تا در وقت
 اختیارات منتظر نگردد و در هر یک از این چهارده حالت است و حالتی که در این ایالات
 نیز نام است اما بودن قمر در بروج خالی البیاض حکم دیگری در این جدول آمده است
 مطابق ملائکه عشر همان جدول را در کرده شد

جدول اختیارات علی کون الفجر طالع البیاض	
۱	است برای بروج بر کالات و محرم رهن و طالع البیاض
۲	است برای بروج بر کالات و محرم رهن و طالع البیاض
۳	است برای بروج بر کالات و محرم رهن و طالع البیاض
۴	است برای بروج بر کالات و محرم رهن و طالع البیاض
۵	است برای بروج بر کالات و محرم رهن و طالع البیاض
۶	است برای بروج بر کالات و محرم رهن و طالع البیاض
۷	است برای بروج بر کالات و محرم رهن و طالع البیاض
۸	است برای بروج بر کالات و محرم رهن و طالع البیاض
۹	است برای بروج بر کالات و محرم رهن و طالع البیاض
۱۰	است برای بروج بر کالات و محرم رهن و طالع البیاض
۱۱	است برای بروج بر کالات و محرم رهن و طالع البیاض
۱۲	است برای بروج بر کالات و محرم رهن و طالع البیاض
۱۳	است برای بروج بر کالات و محرم رهن و طالع البیاض
۱۴	است برای بروج بر کالات و محرم رهن و طالع البیاض

و افق غیر خواجه نصیر الدین در بیان اختیارات نزول قمر در بروج افق غیر و فنی که خالی البیاض
 باشد بصورت نظم فرموده اند و اینجا برادر کردن بطریق صواب از بروج افق بلعبر
 اگر طالع البیاض منظم و سخت باشد و بیکه و فنی که اگر اتصال باشد و در آن حالت
 اختیارات صورت شود بیکه آن نیز نوشته شود تا در وقت اختیارات منتظر نگردد
 و در هر یک از این چهارده حالت است و حالتی که در این ایالات نیز نام است اما بودن
 قمر در بروج خالی البیاض حکم دیگری در این جدول آمده است مطابق ملائکه عشر
 همان جدول را در کرده شد

ماه را چو فاد بود کار بود عظم بخار بود تعلیم خط عمارت نریخت نکوت
 زن خواستن کلاستن عادی بود هرگز مندر بر این صورت عیب یابد و رفو
 پوشیدن خواهی شاید تعلیم دار بنی بر نیکوست روحان که خضم
 عاقل یابد **عقرب** مه در عقرب چون کشی و در خوردن بر دشمن نکو
 مکن شیون بر نشان فال چوبه کار بیلان ز فاهار حد کنی زنی و بیج
 قوس ماه اندر قوس فصل کن و در سفر انگاه بخیر است و است
 بر طاعت خواه از قضاة علماء و در بخور و جان بیلان بی **جهد** ماه اندر
 جدی از عمارت بکری و بیج سوره میکن بر غیر بیج نیک و در دوا
 انبر طاعت طلب اب رخ خوشتر برین دای ماه اندر دلو نیک و است
 و انگاه نهادن نیاها عظیم شده خر ملک سازد دهقان مکن ز بیج سفر مکن
 حبس نوبت بیکم **حج** ماه اندر حوت حبس بفرش و بیج نوبت عمارت
 کن علم از بهار و در خوردن حبس کن ابیر از فصل و نیا و کار انکلا
 اما حالت قران نریزد و جدی نهاده شده و از اعمال انچه در حال ساید
 و انچه در نیا بد مذکور و مصلوب شده و هویدا **شیر** نیک است بر او واحد و
 مواضع عالی و نریخت و ناکت و بیج و عمارت **هوی** کاز را نیا بد لا
 هلاک دشمن و خرابی است و داد و خوردن و قی کردن **اس** نیک است
 دینار زها و دینار عباد و سفر و بیج و خیرات و صدقات و غنا کردن و بیج
 کاز را نیا بد لا ما حق معمولات و مکر و جمل و هلاک اعدا **دلو**

مکن

نیک است خلوت و حمام رفتن و عمارت املاک و عقار **نیا** نیک است
 دهنه نهادن و کارهای نهانی و مکر و غدر و کین ساختن و کز خصم **نیا**
 بدست طلب حاجت و تجارت و نقل و هوایل نیک است خلوت و مکر **نیا**
النیر نیک است ز بیج و ضیافت و عاقل و ابتداء کارها و نقل و حرکت
 و سفر طریق نیا بد که حصه و استقام بر خلوت دارد و فصل دشمن و مکر
هوی کاز را نیا بد **نیر** نیک است سفر و نوبت و بیج و شید و بیج
 اکا بر و نریخت و قضاة **الجدی** نیک است دینار و سادات و قضاة و علماء
 و نریخت و اگر امات خبر **بیج** نیک است کاز را نیا بد اقل و عرب و غایت
 و اظهار عمارت **مع** انکلا فرارخت و خلوت بهتر فصل **سیر** و دنیا
 اختیار و قبول فرخ و نیا بد انکلا و باب انصاف و بر او اختیار اعدا
 تمام است آورده است و همان مراتب را مریخ است و بدستوری کاز را نیا
 ابراد کرده اند بعینه نقل افتاد و هویدا

از است که هرگاه قمر و منیر از زمانیکه زاده باشد پادشاه بر تخت ملک نشیند
کران پادشاهی را و او ای و بیاف باشد و مدتی در آن عبادت و برودت خوشتر از
باشد و بریدن و پوشیدن جامه و فرزند با سلم برین و سلم با یکدیگر و رسید
و حال و علی الاثنان و کینه هرگاه که سال خوشتر ماه در یکی از این زمانها گذرد
سال خوشتر و نفع و شکران باشد و این حکم عجیب است و منیر از این چون ماه در یکی
از این زمانها عطار باشد و او بود و برین و خوشتر و نفع و صلاح و منیر که این
ان یکا و در وقت و صبر کردن و فرزند یکت فرستادن اگر کسی در وقت
اخر خواهد داد و در وقت و ظاهر داد و در وقت و بعضی و برسد و صلح باید
کرد و برین و پوشیدن جامه و بیافان که گفتند و چون در یکی از این زمانها
باشد کسی را عازم که در آن زمان نشیند و اگر حاجت او در وقت و نفع و او را
بطلوبه نماند و اگر کسی در آن وقت با مارت نشیند و مدتی در آن زمان
او را بستاند و مکر و نفاق در میان نشیند و منیر از این چون ماه در منیر از زمان
خوشتر باشد و هیچ کار سوره نبود و برین و برین و برین و برین و برین و برین
نیت که از هر وجه و نفع از منیر از آن که اندک و برین و برین و برین و برین
بسیار چون در جهان و حدود و جوه و برین و برین و برین و برین و برین و برین
از این و سامان و برین و برین و برین و برین و برین و برین و برین و برین
نقد و دلچسپ و استاد و برین و برین و برین و برین و برین و برین و برین و برین
از زمان چو برین و برین و برین و برین و برین و برین و برین و برین

شود و اجنبی و فرزند و برین و برین و برین و برین و برین و برین و برین و برین
از این وادی و بیافان که بر حقیقت آن و نفع حاصل نیت **منیر از این** در میان
اختیار از منیر از نفع و نفع از این و نفع از این و نفع از این و نفع از این
اختیار از این و نفع از این و نفع از این و نفع از این و نفع از این و نفع از این
شهرها و کثافت و حصارها و قلاعها و منیر از این و نفع از این و نفع از این
نام نهاده اند و بعضی را داخل این و برین و برین و برین و برین و برین و برین
زهد و برین و برین و برین و برین و برین و برین و برین و برین و برین
نزد و برین و برین و برین و برین و برین و برین و برین و برین و برین و برین



و چنانچه می بیند برای قیادت و توفیق شدن حکامند کویید ملک است
 کشت کردن و کار بر و جوی کند و شهر و باره ساختن و زرد سوس کویید
 نشاید که خواست و برده خریدن و میان کویید چون قریه را بر منزل
 بود بگویند خدمت ملوک و از ایشان حاجت خواستن و با انعام جبران
 و وسیع کردن و سکوده است برده و ستور و بلبل و هر که در آن روز جابه
 پوشد اگر با شخصی بود هم بهاری بود **الشربا** از آن بلیز است تا
 در هر صبح چهار دقیقه و هفتاد و نه بار نور را بر منزل است و به نزع
 هر که بگوید و در شب با بلبل و صبح بخت و در سوس و در شب با بلبل
 صنعت و دعا کردن و در چهارم در صبح بگوید و در آن روز نیارت
 دوستان و در بخت و در شب با بلبل است و در صبح جوی خریدن و با غایب
 و در آن و کویید کردن غل و توفیق شدن حکامند کویید ملک است و ملک
 کردن و سفر را میانه بود و در سوس کویید ملک را از ترس و جوی
 و در آن روز و دیانت و ستور و سفر را بگویم و صبح و شربت و شایب و صبح
 و اعمال الهی و نشاید و رخت نشاندن و کشت کردن و توفیق شدن و جوی
 کویید این منزل که نزد ملک گذران است ملک عدالت چون ماه در روز باشد
 هم کارهای جوی را بسندیده است از دوسوی گرفتن و نیز ملک کار گرفتن
 و جوی و جوی و جوی و جوی و جوی و جوی و جوی و جوی و جوی و جوی و جوی
 خواستن و برده و ستور و خریدن و با غایب و کشت کردن و جوی و جوی

و الله اعلم **الدرار** از آن نریا است ثابت و ملک در صبح و بیست و شش دقیقه
 و چهار و ده دقیقه از نور این منزلت محض هر کس کویید و در آن روز و شش
 شایب کردن و جوی را بگوید و از بدین شرف و کار بر و اعمال صغوی
 و دعا و زیارت و بنیاد رخت نشاندن و معالجت و کویید غلات و نیز و جوی
 حکامند کویید ملک است کشت کردن و در بنیاد ساختن و توفیق شدن
 و شهرهای آن کویید و سفر را بگوید و در آن روز و در آن روز و در آن روز
 مکرده است و در سوس کویید نشاید و در خواستن که در فضل بود و سفر
 و در آن که هم غریب باشد و شایب و جوی و در آن که جامع و امین باشد و ستور
 و باشت کردن و جوی و جوی و کویید از جوی و جوی و کار بر کردن و بر بخت
 نشستن و لوازمین و جوی و کویید و جوی و کار بر نشاید و جوی و جوی
 و در آن است تا چهار در صبح و هفتاد و نه دقیقه و هشت و نه دقیقه از نور این منزلت
 مکرر که بعد و جوی هر که بگوید و در هر طلسمات شایب کردن و در جوی
 کویید که طلم شریف و جوی و عقد الرجال را شایب و کویید و در ملک
 و شایب و جوی و جوی و جوی و جوی و جوی و جوی و جوی و جوی و جوی
 دیانت مانند و عمل که کار کرده و کویید بود و بر بنیان فرستادن
 و اگر ماه از جوی سال بود سفر کردن و کویید باشد و در سوس کویید بگو
 بود و جوی و جوی و جوی و جوی و جوی و جوی و جوی و جوی و جوی و جوی
 الهی باشد و شایب و سفر و جوی و جوی و جوی و جوی و جوی و جوی و جوی و جوی و جوی

وعلی بن جابر و محبت کردن و ایستادن و دعا کردن و زراعت و تزیین و بنا
و زینت کردن نیکو باشد ظاهر با اعدا کنند و نظر با یکدیگر کنند و بوسه
مستور خریدن نیکو باشد و سفر خانه بود و خوش گوید و شاید شرکت
کردن و شاید مستور و خوش خریدن نیکو باشد و میان گوید و شاید شرکت
که پیشتر کرد صاحبان محمود باشد **البطله** از آنجا است نادر اول
حدیث این نیز بخیر است هر کس گوید که شایسته است کارها و نمودی باشد
نسیان و حضرت نشاناید فرزند و زراعت و دعا و عطا الله یا کار و عطا
کنند از نو بوسیدند که موجب طلال و دل تنگی باشد که کند و شاید
بنا ساختن و مصالح و دراب خریدن و میان بود و صلاحت و نو بوسیدن و سفر
و فود و خوش گوید یا نه باشد و ده خریدن و اگر تفری را طلال و عطا الله یا
او غیر و بنیان شوهر کند و شرکت شاید با او را خیر میان شرکت باضاعت
اید و اگر کسی بر طبق تجارت سفر کند یا از نگر و اگر به سلطان هر
شود و هیچ چیز بدین رسد و تفاوت بر او شود و میان در هیچ کار و
نکارند و اعلی در صورت رسد **الحدیث** از اول جمله است نادر دهم
در حدیث و نگاه و یک دقیقه و بیست و پنج ثانیه و این منزه است هر که از معد
و خوش و در حدیث هر کس گوید که خوش طالع است هر کس گوید شاید خلافت کردن
با دوستان و زراعت و نشاناید سفر و نو بوسیدن که بهم براحت باشد
حکما کند گویند نیک است در تیره و زویر و ساختن و دار و خوردن و خوردن

اخر و در سوگواری نشاناید از تزیین و کشتن از اجتماع و عفا و قضا و اقتدا و اگر با هم
ایستاده و پیش از یک سال بجز بریدن و زینت و زینت و عفا و قضا و اقتدا و اگر با هم
کنند و حدیث و کشتن از تزیین و خریدن که برضد او نهد و زراعت و اگر بر نای بود
و شاید شرکت کردن و در کشتن نشستن میان است چه کشتی بسیار است مانند
اما اهل کشته را از او هیچ سود و میان گویند هیچ کار نشاناید و عطا الله
کشتن از جامه نو بوسیدن که البته در آن جامه بود و اگر عفا و قضا و اقتدا و اگر با هم
بکار از تزیین و عفا و میان و افع است **البطله** از آنجا است نادر
و چند و چهار و دو دقیقه و نگاه و یک ثانیه و این منزه است از
معاشرت و خوش است افع است و عطا و نشاناید و در حدیث هر کس گوید
اعمال خیر را نیکو بود هر کس گوید بخیر است سفر کردن و عطا الله یا
بوسیدن و زراعت و نو بوسیدن یا نشاناید تزیین و وسیع و شری حکما کند
گویند نیک است عفا و کردن و عطا الله یا بوسیدن و نشاناید و عطا الله یا
و زویر و نشاناید یا امانت بچین و سفر کردن مگر در ملک دوم و روز
نور و خوش گوید یا است تزیین و کشتن بر شوهر ستم کند و عفا و میان نشان
میان و تزیین و نشاناید و خریدن و اماند کشتن نشستن و شرکت کردن
سجده است در میان گویند هیچ کار نشاناید یا اسفر کردن و ملوک و نشان
و بدین **العون** از آنجا است نادر دهم و بیست و پنج ثانیه و این منزه است
نشاناید و لو و این منزه است عفا و کشتن یا نشاناید یا است هر کس گوید یا

و مستور و بدین روش کار کردین و چون کاندن و جواهرها کاندن و ضلالت
در بیان اختیار و بطریق درج و مخصوص از بروج و بلدان و از این اختیار
و بطریق درج و مخصوصه و جهت اختیار و از بروج است مقول از کائنات
صورت و درج و آن بقدر حکم محمد بن محمد و علی بن الحلیل الخیری
جایزه و درج و جامع شاهی آورده است که گفته اند در هر کاری که
درج و مخصوص و بلدان کاندن و درج و بلدان طالع و حاجت و
دلیل و از است کرد و درج و بلدان و درج و بلدان و درج و بلدان
ایده و درج و بلدان و درج و بلدان و درج و بلدان و درج و بلدان
اختلاف بود و درج و بلدان و درج و بلدان و درج و بلدان و درج و بلدان
از درج و بلدان و درج و بلدان و درج و بلدان و درج و بلدان و درج و بلدان
شد و درج و بلدان و درج و بلدان و درج و بلدان و درج و بلدان و درج و بلدان

[illegible]

۱	۲	۳	۴	۵	۶	۷	۸	۹	۱۰	۱۱	۱۲	۱۳	۱۴	۱۵	۱۶	۱۷	۱۸	۱۹	۲۰	۲۱	۲۲	۲۳	۲۴	۲۵	۲۶	۲۷	۲۸	۲۹	۳۰	۳۱	۳۲	۳۳	۳۴	۳۵	۳۶	۳۷	۳۸	۳۹	۴۰	۴۱	۴۲	۴۳	۴۴	۴۵	۴۶	۴۷	۴۸	۴۹	۵۰	۵۱	۵۲	۵۳	۵۴	۵۵	۵۶	۵۷	۵۸	۵۹	۶۰	۶۱	۶۲	۶۳	۶۴	۶۵	۶۶	۶۷	۶۸	۶۹	۷۰	۷۱	۷۲	۷۳	۷۴	۷۵	۷۶	۷۷	۷۸	۷۹	۸۰	۸۱	۸۲	۸۳	۸۴	۸۵	۸۶	۸۷	۸۸	۸۹	۹۰	۹۱	۹۲	۹۳	۹۴	۹۵	۹۶	۹۷	۹۸	۹۹	۱۰۰
---	---	---	---	---	---	---	---	---	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	-----

۱	۲	۳	۴	۵	۶	۷	۸	۹	۱۰	۱۱	۱۲	۱۳	۱۴	۱۵	۱۶	۱۷	۱۸	۱۹	۲۰	۲۱	۲۲	۲۳	۲۴	۲۵	۲۶	۲۷	۲۸	۲۹	۳۰	۳۱	۳۲	۳۳	۳۴	۳۵	۳۶	۳۷	۳۸	۳۹	۴۰	۴۱	۴۲	۴۳	۴۴	۴۵	۴۶	۴۷	۴۸	۴۹	۵۰	۵۱	۵۲	۵۳	۵۴	۵۵	۵۶	۵۷	۵۸	۵۹	۶۰	۶۱	۶۲	۶۳	۶۴	۶۵	۶۶	۶۷	۶۸	۶۹	۷۰	۷۱	۷۲	۷۳	۷۴	۷۵	۷۶	۷۷	۷۸	۷۹	۸۰	۸۱	۸۲	۸۳	۸۴	۸۵	۸۶	۸۷	۸۸	۸۹	۹۰	۹۱	۹۲	۹۳	۹۴	۹۵	۹۶	۹۷	۹۸	۹۹	۱۰۰
۱	۲	۳	۴	۵	۶	۷	۸	۹	۱۰	۱۱	۱۲	۱۳	۱۴	۱۵	۱۶	۱۷	۱۸	۱۹	۲۰	۲۱	۲۲	۲۳	۲۴	۲۵	۲۶	۲۷	۲۸	۲۹	۳۰	۳۱	۳۲	۳۳	۳۴	۳۵	۳۶	۳۷	۳۸	۳۹	۴۰	۴۱	۴۲	۴۳	۴۴	۴۵	۴۶	۴۷	۴۸	۴۹	۵۰	۵۱	۵۲	۵۳	۵۴	۵۵	۵۶	۵۷	۵۸	۵۹	۶۰	۶۱	۶۲	۶۳	۶۴	۶۵	۶۶	۶۷	۶۸	۶۹	۷۰	۷۱	۷۲	۷۳	۷۴	۷۵	۷۶	۷۷	۷۸	۷۹	۸۰	۸۱	۸۲	۸۳	۸۴	۸۵	۸۶	۸۷	۸۸	۸۹	۹۰	۹۱	۹۲	۹۳	۹۴	۹۵	۹۶	۹۷	۹۸	۹۹	۱۰۰

فصل در بیان حال وقوع و احوال سعادت و شادمانی که از تامل این باب حاصل میشود
اعتقاد پاکیزه را در عالم کمال برساند و باقی کوهر است تا اعتبار از آن درین جدول عوده

الاسد

وجه	وجه	وجه
۱	نورانی که از نور	نورانی که از نور
۲	نورانی که از نور	نورانی که از نور
۳	نورانی که از نور	نورانی که از نور
۴	نورانی که از نور	نورانی که از نور
۵	نورانی که از نور	نورانی که از نور
۶	نورانی که از نور	نورانی که از نور
۷	نورانی که از نور	نورانی که از نور
۸	نورانی که از نور	نورانی که از نور
۹	نورانی که از نور	نورانی که از نور
۱۰	نورانی که از نور	نورانی که از نور

تمت جدول الاختلافات على طوول الفجر في البروج

الف

وجه	وجه	وجه
۱	دار که در طوول	دار که در طوول
۲	دار که در طوول	دار که در طوول
۳	دار که در طوول	دار که در طوول
۴	دار که در طوول	دار که در طوول
۵	دار که در طوول	دار که در طوول
۶	دار که در طوول	دار که در طوول
۷	دار که در طوول	دار که در طوول
۸	دار که در طوول	دار که در طوول
۹	دار که در طوول	دار که در طوول
۱۰	دار که در طوول	دار که در طوول

المیزان

وجه	وجه	وجه
۱	طوولانی که از نور	طوولانی که از نور
۲	طوولانی که از نور	طوولانی که از نور
۳	طوولانی که از نور	طوولانی که از نور
۴	طوولانی که از نور	طوولانی که از نور
۵	طوولانی که از نور	طوولانی که از نور
۶	طوولانی که از نور	طوولانی که از نور
۷	طوولانی که از نور	طوولانی که از نور
۸	طوولانی که از نور	طوولانی که از نور
۹	طوولانی که از نور	طوولانی که از نور
۱۰	طوولانی که از نور	طوولانی که از نور

تمت جدول الاختلافات على طوول الفجر في البروج

الف

وجه	وجه	وجه
۱	دار که در طوول	دار که در طوول
۲	دار که در طوول	دار که در طوول
۳	دار که در طوول	دار که در طوول
۴	دار که در طوول	دار که در طوول
۵	دار که در طوول	دار که در طوول
۶	دار که در طوول	دار که در طوول
۷	دار که در طوول	دار که در طوول
۸	دار که در طوول	دار که در طوول
۹	دار که در طوول	دار که در طوول
۱۰	دار که در طوول	دار که در طوول

القوس

ج	ج	ج
ابتدای معالج	بقارت و دو بقیه	بانه مهر ها و کارها
کارهای علم و دوز	کینه و در اینکدن	بازن کان صید خودن
کارهای قرآن و علم	شغل الحان و	ابتدای امور عظیم
مؤمن علم و طبیب	ازی کردن سالی	هنگام راهیان بود
منالک و کاذبان	صبا بود ترغیب	بال نبودن خواستن
طایعات و سواد	سوار و سوار	خزیدن بران مکارها
غلبه کردن و کشی	نیکان رستادن	کار ضایع و عقار
مجدد و المختار علی بن ابی طالب		
الحمد لله		
ج	ج	ج
طلب خردن زمین	کارهای بادشاهان	بنا و طایمان از ان
کار غریبان	کار مشکان	کار عکس و تووچ
تعلیم سوار و دین	کار اکار و دوز	کارهای بزرگ و
ابتدای اعمال حکم کردن	کار بزرگان	کار عکس و است
نکاح کردن	حذر کردن از	سالی ستوده کارها
ساختن کینه و معالجت	سوار و صید کردن	خزیدن سوار و خانان
نکاح کردن و اب	خزیدن بران مکار	خودن داد و

الدق

محمد محمد محمد
 ۱ کند چو دکار بر خدمت ملوک نماید کهنش داشاید
 ۲ دادوستد اهل زندا اموض علم و فضل طایفه اهل صلاح
 ۳ نکاح کردن و طایفه طایفه اهل زندگان نهادن مال در کشی
 ۴ حد زدن از نکاح اموض علم و کتاب کارملو کرانیکوست
 ۵ تزویج و استوده خریدن جواهر جاما خریدن سوره شابل
 ۶ تعلیم علم فقه کارهای دیوانی کار اهل خارج سندن
 ۷ تزویج و عروسی کار صافران پیرن آوردن آنها
 الحاق
 محمد محمد محمد
 ۱ ناسوه باشکارها خدمت ملوک کارهای زر در
 ۲ دادوستد اهل زندا کار بهمان شهر طایفه اهل صلاح
 ۳ طایفه عرو و بزرگ طایفه اهل زندگان سواری کردن
 ۴ حد زدن از نکاح مهانی و هدیه کارملو کرانیکوست
 ۵ تعلیم علم موسیقی شرکت و تجارت کار اهل خارج سندن
 ۶ تعلیم علوم دقه خریدن جواهر و حد زدن از تزویج
 ۷ کار آنها و داسدن کار صافران کار رسولان

۱	دوران زندان و محاربه با فرزند	صفحات ۱ تا ۱۰	مجموعه ۱
۲	دوران زندان و محاربه با فرزند	صفحات ۱۱ تا ۲۰	مجموعه ۲
۳	دوران زندان و محاربه با فرزند	صفحات ۲۱ تا ۳۰	مجموعه ۳
۴	دوران زندان و محاربه با فرزند	صفحات ۳۱ تا ۴۰	مجموعه ۴
۵	دوران زندان و محاربه با فرزند	صفحات ۴۱ تا ۵۰	مجموعه ۵
۶	دوران زندان و محاربه با فرزند	صفحات ۵۱ تا ۶۰	مجموعه ۶
۷	دوران زندان و محاربه با فرزند	صفحات ۶۱ تا ۷۰	مجموعه ۷
۸	دوران زندان و محاربه با فرزند	صفحات ۷۱ تا ۸۰	مجموعه ۸
۹	دوران زندان و محاربه با فرزند	صفحات ۸۱ تا ۹۰	مجموعه ۹
۱۰	دوران زندان و محاربه با فرزند	صفحات ۹۱ تا ۱۰۰	مجموعه ۱۰

[illegible]

[illegible]

۱- نیک طبعی چون سفود کج و مغرور درخت در کار نغمه دادن و نغمه آفرین
۲- بخت بد آن معتران و صحت خویش را مغرور باد درخت نذر
۳- قدرش را از مغرور کج
۴- بخت نیک و کج است و صحت خویش
۵- کسی است از همه کارا خدا را بد کرد
۶- بخت مغرور کج و صبح در شاد و صحت خویش
۷- خوب است مغرور و صبح در شاد اما فرقی نباید داد
۸- بخت مغرور درخت نذر و صحت خویش
۹- در این روز خویش را از درخت نذر باید داشت
۱۰- بخت نیک و کج است و صحت خویش را از درخت نذر
۱۱- در بخت نیک و صحت خویش را از درخت نذر
۱۲- بخت نیک و صحت خویش را از درخت نذر
۱۳- در بخت نیک و صحت خویش را از درخت نذر
۱۴- بخت نیک و صحت خویش را از درخت نذر
۱۵- در بخت نیک و صحت خویش را از درخت نذر

[illegible]

نامت از امامت	۱	۲	۳	۴	۵	۶	۷	۸	۹	۱۰	۱۱	۱۲	۱۳	۱۴	۱۵	۱۶	۱۷	۱۸	۱۹	۲۰	۲۱	۲۲	۲۳	۲۴	۲۵	۲۶	۲۷	۲۸	۲۹	۳۰
ان عدد را در این	۱	۲	۳	۴	۵	۶	۷	۸	۹	۱۰	۱۱	۱۲	۱۳	۱۴	۱۵	۱۶	۱۷	۱۸	۱۹	۲۰	۲۱	۲۲	۲۳	۲۴	۲۵	۲۶	۲۷	۲۸	۲۹	۳۰
جدول باز کنید	۱	۲	۳	۴	۵	۶	۷	۸	۹	۱۰	۱۱	۱۲	۱۳	۱۴	۱۵	۱۶	۱۷	۱۸	۱۹	۲۰	۲۱	۲۲	۲۳	۲۴	۲۵	۲۶	۲۷	۲۸	۲۹	۳۰
اگر جدول امام	۱	۲	۳	۴	۵	۶	۷	۸	۹	۱۰	۱۱	۱۲	۱۳	۱۴	۱۵	۱۶	۱۷	۱۸	۱۹	۲۰	۲۱	۲۲	۲۳	۲۴	۲۵	۲۶	۲۷	۲۸	۲۹	۳۰
معه بود کارتن	۱	۲	۳	۴	۵	۶	۷	۸	۹	۱۰	۱۱	۱۲	۱۳	۱۴	۱۵	۱۶	۱۷	۱۸	۱۹	۲۰	۲۱	۲۲	۲۳	۲۴	۲۵	۲۶	۲۷	۲۸	۲۹	۳۰
باشد اگر جدول	۱	۲	۳	۴	۵	۶	۷	۸	۹	۱۰	۱۱	۱۲	۱۳	۱۴	۱۵	۱۶	۱۷	۱۸	۱۹	۲۰	۲۱	۲۲	۲۳	۲۴	۲۵	۲۶	۲۷	۲۸	۲۹	۳۰
امام میانه باشد	۱	۲	۳	۴	۵	۶	۷	۸	۹	۱۰	۱۱	۱۲	۱۳	۱۴	۱۵	۱۶	۱۷	۱۸	۱۹	۲۰	۲۱	۲۲	۲۳	۲۴	۲۵	۲۶	۲۷	۲۸	۲۹	۳۰
آن کار را میانه بود	۱	۲	۳	۴	۵	۶	۷	۸	۹	۱۰	۱۱	۱۲	۱۳	۱۴	۱۵	۱۶	۱۷	۱۸	۱۹	۲۰	۲۱	۲۲	۲۳	۲۴	۲۵	۲۶	۲۷	۲۸	۲۹	۳۰
و اگر جدول امام	۱	۲	۳	۴	۵	۶	۷	۸	۹	۱۰	۱۱	۱۲	۱۳	۱۴	۱۵	۱۶	۱۷	۱۸	۱۹	۲۰	۲۱	۲۲	۲۳	۲۴	۲۵	۲۶	۲۷	۲۸	۲۹	۳۰
شخص بود که کار را	۱	۲	۳	۴	۵	۶	۷	۸	۹	۱۰	۱۱	۱۲	۱۳	۱۴	۱۵	۱۶	۱۷	۱۸	۱۹	۲۰	۲۱	۲۲	۲۳	۲۴	۲۵	۲۶	۲۷	۲۸	۲۹	۳۰
و جدول امامی نیست	۱	۲	۳	۴	۵	۶	۷	۸	۹	۱۰	۱۱	۱۲	۱۳	۱۴	۱۵	۱۶	۱۷	۱۸	۱۹	۲۰	۲۱	۲۲	۲۳	۲۴	۲۵	۲۶	۲۷	۲۸	۲۹	۳۰

[illegible]

فصل دوم

در کان مغیره و اسرار
عجبه در بار اختیار آ
و ان فضل محفوظ
بر هوای لایحه و مثل
بر چهارده نکت
نکته اول روایت
از موسی کلینی که



چند است از راهای رومیان که هر یک در آن روز عیاض و روز قبل امید
 و هر که سفر کند مقصود و مسدود هر یک از آن روزها را بخورد و از آن روز
 بپشت و چهار روز است در هر ماه دو روز که در آن روزها از آن روزها
 نگیرد تا اینست از امام زکی حسن بن علی الصکری که از راههای
 عرب در هر ماه یک روز مخصوص است چنانکه در تمام سال دو روز باشد
 و در آن روزها هیچکار را نباید کرد طاعت و عبادت و در آن روزها صلوات
 و عبادت و روزهاست بر اینها باشد و بر اینها معلوم نیست اما بگو
 اگر بر قول نموده اند تقلید از لوازم است نگیرد تا آنکه چون مسلم محقق
 ماشاء الله مصری عزت سفر از آن روزها و از آن روزها بپایان رحلت
 فرمود در آن کتاب او دو روز و دو روز بود چون سر او بکشاند در وی
 قلدی بر بوسید و در آن فصل نوشته بجای آن که طاعت است اینست که
 هر که علی کند و در آن روزها باشد یا سبیل از آن عملها نماند و هر که
 سفر کند و در آن روزها باشد یا سبیل از آن عملها نماند و هر که
 و هر که نزد وی کند و در آن روزها باشد یا سبیل از آن عملها نماند
 منفی شوند و اگر مردی از آن جمیع شود در آن سال ببرد با صورت
 مفادست بر وی که هیچ از آن نباشد دست دهد و هر که نکاح کند
 و در آن روزها باشد یا سبیل از آن عملها نماند و هر که نکاح کند
 احکام و الی دیگر از آن در این موضع مناسبتها را درنگر و انصاف

و هر که در آن روزها باشد یا سبیل از آن عملها نماند و هر که

محل از آن روزها	محل از آن روزها	محل از آن روزها
۱. شهر اول	۲. شهر دوم	۳. شهر سوم
۴. شهر چهارم	۵. شهر پنجم	۶. شهر ششم
۷. شهر هفتم	۸. شهر هشتم	۹. شهر نهم
۱۰. شهر دهم	۱۱. شهر یازدهم	۱۲. شهر دوازدهم
۱۳. شهر سیزدهم	۱۴. شهر چهاردهم	۱۵. شهر پانزدهم
۱۶. شهر شانزدهم	۱۷. شهر هجدهم	۱۸. شهر نوزدهم
۱۹. شهر بیستم	۲۰. شهر بیست و یکم	۲۱. شهر بیست و دوم
۲۲. شهر بیست و سوم	۲۳. شهر بیست و چهارم	۲۴. شهر بیست و پنجم
۲۵. شهر بیست و ششم	۲۶. شهر بیست و هفتم	۲۷. شهر بیست و هشتم
۲۸. شهر بیست و نهم	۲۹. شهر بیست و دهم	۳۰. شهر بیست و یازدهم
۳۱. شهر بیست و دوازدهم	۳۲. شهر بیست و سیزدهم	۳۳. شهر بیست و چهاردهم
۳۴. شهر بیست و پنجم	۳۵. شهر بیست و ششم	۳۶. شهر بیست و هفتم
۳۷. شهر بیست و هشتم	۳۸. شهر بیست و نهم	۳۹. شهر بیست و دهم
۴۰. شهر بیست و یازدهم	۴۱. شهر بیست و دوازدهم	۴۲. شهر بیست و سیزدهم
۴۳. شهر بیست و چهاردهم	۴۴. شهر بیست و پنجم	۴۵. شهر بیست و ششم
۴۶. شهر بیست و هفتم	۴۷. شهر بیست و هشتم	۴۸. شهر بیست و نهم
۴۹. شهر بیست و دهم	۵۰. شهر بیست و یازدهم	۵۱. شهر بیست و دوازدهم
۵۲. شهر بیست و سیزدهم	۵۳. شهر بیست و چهاردهم	۵۴. شهر بیست و پنجم
۵۵. شهر بیست و ششم	۵۶. شهر بیست و هفتم	۵۷. شهر بیست و هشتم
۵۸. شهر بیست و نهم	۵۹. شهر بیست و دهم	۶۰. شهر بیست و یازدهم
۶۱. شهر بیست و دوازدهم	۶۲. شهر بیست و سیزدهم	۶۳. شهر بیست و چهاردهم
۶۴. شهر بیست و پنجم	۶۵. شهر بیست و ششم	۶۶. شهر بیست و هفتم
۶۷. شهر بیست و هشتم	۶۸. شهر بیست و نهم	۶۹. شهر بیست و دهم
۷۰. شهر بیست و یازدهم	۷۱. شهر بیست و دوازدهم	۷۲. شهر بیست و سیزدهم
۷۳. شهر بیست و چهاردهم	۷۴. شهر بیست و پنجم	۷۵. شهر بیست و ششم
۷۶. شهر بیست و هفتم	۷۷. شهر بیست و هشتم	۷۸. شهر بیست و نهم
۷۹. شهر بیست و دهم	۸۰. شهر بیست و یازدهم	۸۱. شهر بیست و دوازدهم
۸۲. شهر بیست و سیزدهم	۸۳. شهر بیست و چهاردهم	۸۴. شهر بیست و پنجم
۸۵. شهر بیست و ششم	۸۶. شهر بیست و هفتم	۸۷. شهر بیست و هشتم
۸۸. شهر بیست و نهم	۸۹. شهر بیست و دهم	۹۰. شهر بیست و یازدهم
۹۱. شهر بیست و دوازدهم	۹۲. شهر بیست و سیزدهم	۹۳. شهر بیست و چهاردهم
۹۴. شهر بیست و پنجم	۹۵. شهر بیست و ششم	۹۶. شهر بیست و هفتم
۹۷. شهر بیست و هشتم	۹۸. شهر بیست و نهم	۹۹. شهر بیست و دهم
۱۰۰. شهر بیست و یازدهم		

بود و لیکن باشد بر محنت بدن و هر که که طالع سعد بود و طالع طالع
 مخصوص لیل بود و در آن مقامات و چون در آن روزها بود سفر ممکن
 موجب نفی و او بود و نیز در آن وقت معلوم شود و غنی که در آن روزها باشد
 که در آن هیچ خبر نبود و موی لب باز کن و ناخن بگیر و غنی که در آن روزها بود
 بعداد و با شریک و غناهای ایشان باشد و هر که که در آن روزها باشد و غنی



[illegible]

412

[illegible]

برخیزد تا به دایره دلات کند بر طر مشرق و به تریب جوی که تانگه است **سیم**
 و تانگه است یعنی چون کوکب که تانگه است بر تریب مشرق و به تریب جوی که تانگه است
 دلات کند بر طر مشرق و به تریب جوی که تانگه است **سیم**
 طر مشرق و به تریب جوی که تانگه است **سیم**
 درجه تریب آن تانگه در تریب جوی که تانگه است **سیم**
 ان خط طر مشرق و به تریب جوی که تانگه است **سیم**
 بر طر مشرق و به تریب جوی که تانگه است **سیم**
 تریب جوی که تانگه است **سیم**
 تانگه است **سیم**
اقبال تریب جوی که تانگه است **سیم**
 کوکب در تریب جوی که تانگه است **سیم**
 کوکب در تریب جوی که تانگه است **سیم**
 در تریب جوی که تانگه است **سیم**
 دایره دلات کند بر طر مشرق و به تریب جوی که تانگه است **سیم**
 بر طر مشرق و به تریب جوی که تانگه است **سیم**
 خط تانگه است **سیم**
 معدل ان خط و تانگه است **سیم**

سیم خط تانگه است **سیم**
 ان خط تانگه است **سیم**
 در تریب جوی که تانگه است **سیم**
 کوکب در تریب جوی که تانگه است **سیم**
 در تریب جوی که تانگه است **سیم**
 دایره دلات کند بر طر مشرق و به تریب جوی که تانگه است **سیم**
 بر طر مشرق و به تریب جوی که تانگه است **سیم**
 خط تانگه است **سیم**
 معدل ان خط و تانگه است **سیم**
 کوکب در تریب جوی که تانگه است **سیم**
 در تریب جوی که تانگه است **سیم**
 دایره دلات کند بر طر مشرق و به تریب جوی که تانگه است **سیم**
 بر طر مشرق و به تریب جوی که تانگه است **سیم**
 خط تانگه است **سیم**
 معدل ان خط و تانگه است **سیم**
 کوکب در تریب جوی که تانگه است **سیم**
 در تریب جوی که تانگه است **سیم**
 دایره دلات کند بر طر مشرق و به تریب جوی که تانگه است **سیم**
 بر طر مشرق و به تریب جوی که تانگه است **سیم**
 خط تانگه است **سیم**
 معدل ان خط و تانگه است **سیم**



